

توحید آشوری و منتقدانش

توحید آشوری، ارتداد و اعدام، بخش چهارم

تاریخچه احکام ارتداد و تکفیر در جمهوری اسلامی ایران - ۲



محسن کدیور

۱۵ آبان ۱۴۰۳

قسمت اول: مراجع تقلید و حکم ارتداد (۱۱ خرداد ۱۴۰۳)

قسمت دوم، بخش اول: آشوری، انقلابی عدالت‌خواه (۳ مرداد ۱۴۰۳)

بخش دوم: توحید آشوری و خامنه‌ای (۲۸ مرداد ۱۴۰۳)

بخش سوم: من و آقای «خ» - روایت آشوری (۲۸ شهریور ۱۴۰۳)

چکیده بخش سوم:

آشوری در پنج جزوه «از کارتر تا تبریز»، «رفرم یا انقلاب»، «الفبای مبارزه»، «امپریالیسم چیست؟» و «الفبای انقلاب» (اسفند ۱۳۵۶ - دی ۱۳۵۷) مصداق بارز «مارکسیست اسلامی»، و از هواداران مجاهدین خلق است، آن‌ها را واجد صلاحیت رهبری انقلاب دانسته، و در ترویج آن‌ها می‌کوشد. در مکتب «اصالت مبارزه»، همکاری با فدائیان خلق را فریضه انقلابی می‌داند.

به‌نظر آشوری «الغای مالکیت خصوصی» یعنی بازگشت به مالکیت مطلقه خداوند و انتقال مالکیت از فرد به جامعه قدم اول در راه تحقق «جامعه بی‌طبقه نوین توحیدی» است.

در رساله «من و آقای «خ» - روایت آشوری» - که برای نخستین بار متن کامل آن منتشر می‌شود - روایت آشوری با روایت خامنه‌ای نقاط مشترک و البته نقاط اختلافی دارد.

آشوری بعد از مهر ۱۳۵۴ هم‌چنان مارکسیسم را «علم مبارزه» می‌دانسته، و قائل به «ضرورت مبارزه مسلحانه توده‌ای» به‌عنوان «تنها راه مبارزه با امپریالیسم، استثمار، استبداد و ارتجاع» بوده، لذا «نقد ماتریالیسم فلسفی» که از آن به «رد مارکسیسم» یاد می‌کرده را «کاری انحرافی» تعبیر می‌کرده است.

خامنه‌ای مطمئناً پیش‌نویس کتاب توحید را قبل از انتشار «تورق» کرده، در کتاب و نویسنده «انحرافی اساسی» ندیده بود. وی در آن زمان افکاری مشابه آشوری داشته است. چرا بعد از برخاستن موج مخالفت با کتاب منتشرشده، به‌تدریج عقب‌نشینی کرد و اعلام نکرد این - حداقل در خطوط اساسی - افکار خود اوست؟!

خامنه‌ای تأکید دارد که «کتاب توحید آشوری شرح «جزوه توحید» اوست، و متن جزوه وی در کتاب توحید آشوری با گیومه مشخص شده است.» این احتمال که آشوری اصل سوژه کتاب خود را از خامنه‌ای گرفته باشد، قوی است.

آشوری در رساله خود درباره این ادعای مهم خامنه‌ای - متهم کردن او به «سرقت علمی» از خود در کتاب توحید - سکوت کرده است و تنها در یک پاراگراف کوتاه به‌شدت به این پرسش خامنه‌ای «آیا تو از من استفاده نکرده‌ای؟!»

تاخته است. شواهد موجود به نفع خامنه‌ای است.

آشوری اخلاقاً و شرعاً موظف بوده در مقدمه کتابش متذکر شود که ایده اصلی کتابش را از صاحب «جزوه توحید» یا صاحب جلسات تفسیری «خطوط کلی اندیشه اسلامی در قرآن» اخذ کرده، یا تذکر دهد علی‌رغم این که من برخی نکات را از جزوه یا تفسیر خامنه‌ای استفاده کرده‌ام، اما اکثر مطالب کتاب کار خودم است. خامنه‌ای کتاب توحید آشوری را «شرح بیرون از متن» جزوه توحید خود معرفی کرده است. این ادعا زمانی قابل تأیید است که خامنه‌ای «جزوه توحید» خود را منتشر کند. خردمند برای «شرح بیرون از متن» تأییدیه به ناشر نمی‌نویسد!

حبیب‌الله آشوری روحانی بسیار ساده‌زیست، و منبری عدالت‌خواه انقلابی پرشور با گرایش چپ بود. در سال ۱۳۵۵ کتابی با عنوان توحید به قلم وی منتشر شد.^۱ این کتاب در زمره کتاب‌های پرخواننده آن دوره محسوب می‌شود. جوانان انقلابی از آن استقبال کردند. اما برخی علمای مذهبی و روحانیون در تهران، مشهد و قم به انتقاد از آن پرداختند. برای آشوری که استثمر، استبداد و استعمار یا حتی عدم مبارزه علیه طاغوت شرک محسوب می‌شد، توحید یعنی مبارزه برای تحقق عدالت اقتصادی و اجتماعی و ایجاد جامعه بی‌طبقه. در حقیقت توحید به عدالت اجتماعی و اقتصادی تحویل می‌شود و باور به خدا نقش اصلی در توحید نداشت. مبارز خداناباور عملاً موحد است و موحد غیرمبارز یا مدافع استثمر و استبداد و استعمار عملاً مشرک. کسی که ساده‌زیست نیست، و سطح زندگی او از امثال ابوذر غفاری و اصحاب صفه بالاتر است، اشرافی محسوب می‌شود. این اشرافیت هم نوعی استثمر و در حقیقت شرک محسوب می‌شود. با آن‌ها که سبک زندگی اشرافی - به این معنی دارند - نمی‌توان درباره توحید رایج به بحث نشست، آن‌ها باید اول از اوج اشرافیت مشرکانه خود تنزل کنند تا بتوانند توحید به سبک آشوری را فهم کنند. آشوری با این تفکر امکان گفتگوی علمی و بحث نقادانه با هیچ حکیم یا متکلم یا فقیهی نداشت، و بحث به سرعت به قول خود آشوری به «نقد بی‌رحمانه» اشرافی‌گیری مشرکانه تنزل می‌کرد و عملاً متوقف می‌شد. او با این تفکر جزم‌اندیشانه هیچ نقد علمی را واقعاً نمی‌شنید، نه این که نخواهد نشنود.

روحانیون یا فقهایی که آشوری را به دلیل کتابش علناً متهم به ارتداد یا تکفیر کرده باشند بسیار معدود هستند، یک نفر. اما بر اساس مدارک موجود، این رویکرد غالب در حوزه‌های علمیه قم یا مشهد یا تهران نسبت به وی نبود. بدنه حوزه‌های علمیه و روحانیت با شدت و ضعف منتقد ساختاری روش، منش و کتاب آشوری بودند، اما هرگز در ایمان او تردید نکردند، رمی به ارتداد او نمودند، و زبان به تکفیر او نگشودند. جلسات متعدد نقد و گفتگو با او برگزار کردند، حتی کتباً به زبانی نرم و لین به نقد کتبی او پرداختند، بر کتابش حاشیه انتقادی نوشته و به دستش دادند. این آشوری بود که نقد علمی را برنتافته با تحلیل طبقاتی منتقدان را مشرک خطاب کرده یا عملاً با به اصطلاح نقد بی‌رحمانه (که عبارت‌اخرای موضع زهد افراطی خود اوست) راه را بر نقد بست. آشوری در رساله «من و آقای خ» همه منتقدان گروه دوم را از سنخ افراد معدود گروه اول (تکفیرگران و صادرکنندگان حکم ارتداد)

^۱ حبیب‌الله آشوری، توحید، تهران: انتشارات غدیر، ۱۳۵۵، تیراژ ۵۰۰۰ نسخه، ۳۸۲ صفحه.

معرفی کرده است. در حقیقت آشوری احتمالاً ناخودآگاه چنان شیفته این تلقی خاص توحیدی خود شده که هر نقد و گفتگویی را به بن‌بست می‌کشانده است. بحث در دسته دوم (منتقدان) است، و إلا تکفیرگران همانند خود وی جزم‌اندیش و گفتگوپرهیز بوده‌اند.

در این بخش کوشیده‌ام تمامی نقدها و تکفیرهای مرتبط با آشوری و کتابش را یک‌جا جمع کرده، دسته‌بندی و تحلیل انتقادی کنم. بسیاری از این نقدها و اعتراض‌ها قبلاً اینجا و آنجا جسته و گریخته منتشر شده‌اند، اما برخی از آن‌ها گفتگوی راقم این سطور با افراد است که با اجازه ایشان برای نخستین بار اینجا منتشر می‌شود. در نقل روایات مرتبط با بحث اقتصاد به خرج نداده‌ام، تقطیع و تلخیص نکرده‌ام، تا هر گفتاری در زمینه تاریخی خود توسط خواننده مطالعه شود. این شیوه باعث شده که قطعاتی از برخی روایات ذیل چند عنوان تکرار شود. از این میزان تکرار چاره‌ای نبود. برای درک بهتر هر روایت باید این حد از تکرار را تحمل کرد. موضع من در این تحقیق بی‌طرفی علمی و تحلیل انتقادی است. بی‌انصافی یا خلاف حق را از هر که ببینم محکوم کرده‌ام، چه از جانب آشوری، چه از جانب منتقدان و معترضان وی.

پرسش‌های اصلی این بخش چنین است: شخصیت‌های فکری مذهبی معاصر آشوری از جمله حکما، متکلمان، فقها، روحانیون، روشنفکران دینی و نویسندگان درباره آشوری و کتابش چگونه فکر کرده‌اند؟ آشوری درباره آن‌ها چگونه می‌اندیشیده است؟ منتقدان آشوری مشخصاً چه کسانی بوده‌اند؟ چه نقدهایی به آشوری و کتابش داشته‌اند؟ چه کسی یا کسانی با چه دلیلی او را تکفیر کرده‌اند؟ در جلسات آشوری با منتقدانش چه گذشته است؟ در این بخش از خامنه‌ای کمتر بحثی به میان می‌آید جز استطراداً، چرا که به حد کافی در بخش‌های دوم و سوم به روابط او با آشوری پرداخته شده است.

کلیه مباحث این بخش (به استثنای مبحث آخر ششم) منحصر به بازه زمانی قبل از انقلاب است، غالباً بین سال‌های ۵۵ تا ۵۷. مبحث ششم حاوی دو نقد علمی بعد از اعدام وی است. بازه زمانی بعد از انقلاب (بهمن ۱۳۵۷ تا شهریور ۱۳۶۰) موضوع پرمناقشه بخش بعدی این تحقیق است. همه کوشش من این است که از تاریخ گذشته عبرت بگیریم و مشکلات تکفیرگری و نقدناپذیری دوباره تکرار نشود، نه کسی تکفیر شود و حکم ارتداد کسی صادر گردد، و نه کسی هر انتقادی را به تکفیر تعبیر کند و عملاً باب انتقاد را مسدود کند. تاریخ اندیشه معاصر رشته‌ای است با فواید فراوان که در کشور ما کمتر مورد عنایت اصحاب اندیشه بوده است.

غالباً می‌پندارند این مباحث صریحاً اطلاق وقت است، باید به مسائل مهم‌تری پرداخت و این‌گونه مباحث پیش‌پاافتاده را به محققان جزء محول کرد. شأن نویسنده اجل از این است که به این جزئیات بپردازد! که «الجزئی لایکون کاسباً ولا مکتسباً». ملتی که تاریخ، خصوصاً تاریخ اندیشه را جدی نمی‌گیرد گذشته را به بدترین شکل در حال تکرار می‌کند و آینده امیدوارکننده‌ای در پیش نخواهد داشت. من در بسیاری از عبارات رد و بدل شده بین آشوری و منتقدانش طنین صداهای دوران خود را می‌شنوم. تحلیل تاریخی گذشتگان مقدمه لازم «نقد حال» است.

منتقدان کتاب توحید آشوری به سه دسته تقسیم می‌شوند: منتقدانی که سند مکتوبی از ایشان در دست است، منتقدانی که اگرچه سند مکتوبی از انتقادات ایشان در دست نیست، اما گزارش‌های مستندی از انتقادات ایشان

در دست است، و روحانی‌ای که آشوری را تکفیر و متهم به ارتداد کرده‌است. واضح است که اعتماد به دسته اول بیشتر است. اما با روش نقد تاریخی گزارشهای غیرمستقیم نیز قابل اعتناست. این بخش شامل چهارده بحث در ضمن شش مبحث به شرح زیر است: نقد بهشتی، گزارش نقد مطهری، نقدهای شدید توحید آشوری، تکفیرگری خزعلی، دیدگاه آقای خمینی، و نقدهای بعد از اعدام. نویسندگان از نقد اصحاب نظر استقبال می‌کند.^۲

مبحث اول. نقد بهشتی

سید محمد بهشتی (۱۳۶۰-۱۳۰۷) شاخص‌ترین منتقد ملایم آشوری بوده است. او اولاً با آشوری ملاقات کرده، ثانیاً به شکل حضوری برخی انتقادات خود را با او در میان گذاشته، ثالثاً آشوری هم متقابلاً نقد خود را به سبک زندگی او (اشرافی‌گری!) به گوشش رسانده، رابعاً بر کتاب آشوری حاشیه انتقادی نوشته و در اختیار نویسنده قرار داده است. در حد اطلاع من این حواشی نخستین نقد مکتوب موجود بر کتاب توحید آشوری است. این حواشی انتقادی خوشبختانه در اختیار نگارنده قرار دارد.^۳ این مبحث شامل سه بحث به شرح ذیل است: گزارشهایی درباره نقد بهشتی، حواشی انتقادی بهشتی بر توحید آشوری، و نقدهای کوتاه دیگران.

بحث اول. گزارشهایی درباره نقد بهشتی

در این بحث به ترتیب گزارشهای حبیب‌الله آشوری، علی دوانی، و سید علیرضا بهشتی درباره نقد سید محمد بهشتی نقل و بررسی می‌شوند.

الف. حبیب‌الله آشوری در رساله «من و آقای خ» در دو موضع از بهشتی یاد کرده است که عیناً نقل می‌شود: موضع اول. «در تهران که بودم خود ایشان [سید علی خامنه‌ای] نیز به تهران آمدند و من این را فرصتی شمردم که با هم پیش آقای [سید محمد] بهشتی و [مرتضی] مطهری و امثال برویم، ولی هرچه من اصرار کردم ایشان [خامنه‌ای] حاضر نشدند که با هم برویم. حتی من گفتم از نظر وقت هم برای آقایان بهتر است که با هم برویم تا یکبار وقت ایشان [بهشتی و مطهری] را - که برای وقت خیلی حساب و برنامه دارند - گرفته باشیم. لکن باز هم گفتند نه، این جوری صلاح نیست و من تنها ماندم - سنگ فلاخن - و ایشان نیز تنها با آقایان و به خصوص با آقای [ابوالقاسم] خزعلی در این زمینه مذاکره می‌کردند.» متن کامل رساله، همراه با توضیح وجه عدم تمایل خامنه‌ای به همراهی آشوری در دیدارهایش با دیگران در بخش سوم گذشت.

موضع دوم. «در یک نشست که با آقای [ابوالقاسم] خزعلی در حضور آقای دکتر [محمد] مفتاح و دکتر [سید محمد] بهشتی و [محمد مهدی] ربانی املشی داشتیم، دلائلی را که برای کمونیست بودن من اقامه می‌کردند در سه مرحله نقد کردم: ۱- اینکه آنچه را می‌گوئید باید اصل آن را با معیارهای اسلامی اثبات کنید، ۲- کیفیت و کمیت مشخص آن را ثابت نمائید، ۳- دلیل کمونیست بودن آن را روشن بفرمائید؛ که بهانه آوردند که دیر شده و ما به نهار دعوتیم، و باشد برای جلسه دیگری (که قرار شد پنجشنبه منزل آقای [سید محمد] بهشتی باشد)، که هرگز در آن حضور نیافتند. البته من در این جلسه، شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان را بی‌رحمانه نقد

^۲ وظیفه خود می‌دانم از خدمات دستیار جوانم که تمایلی به ذکر نامش ندارد تشکر کنم.

^۳ با تشکر از «بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی».

کردم.»

این ملاقات در قم در صبح یکی از روزهای بهار ۵۶ صورت گرفته است. موضوع جلسه بررسی اتهام کمونیست بودن آشوری بوده است. مطابق مدارک موجود، قائل به این اتهام تنها خزعلی بوده است، هرچند آشوری متأسفانه بین شرکت کنندگان این جلسه در این امر فرقی نگذاشته است. بخش قابل توجهی از جلسه به نقد سبک زندگی شرکت کنندگان توسط آشوری گرفته شده است. آشوری از موضع ساده‌زیستی افراطی، آن‌ها را به اشرافی‌گری و اندیشه طبقاتی متهم می‌کرده است. جلسه ناتمام باقی می‌ماند. قرار بعدی پنجشنبه همان هفته در منزل بهشتی گذاشته می‌شود که هرگز برگزار نمی‌شود. آنچه آشوری متأسفانه به آن مطلقاً هیچ اشاره‌ای نکرده است شرح ملاقات انفرادی وی با بهشتی و حواشی انتقادی بهشتی بر کتابش است!

سند تفاوت بنیادی موضع بهشتی و خزعلی و اشتباه فاحش آشوری در یکسان‌انگاری این دو موضع، خاطرات خزعلی است: «یک بار دکتر [سید محمد] بهشتی که به قم آمد، [حبیب‌الله] آشوری هم آن‌جا بود. به من گفت: آیا در صدور حکم ارتداد آشوری عجله نکرده‌ای؟ من به ایشان گفتم: نه، هیچ عجله‌ای نبوده است. رحم‌دلی ایشان حتی دربارهٔ چنین مرتدی در خور تحسین است، ولی معظم‌له از کلمات او خبر نداشت و ناهنجاری‌های کتاب او را ندیده و نخوانده بود.»^۴

خزعلی در نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۵ آشوری را مرتد اعلام کرده بود، و این اعلام به‌گوش بهشتی هم رسیده بود. بهشتی به او گفته چنین حکمی عجولانه است. خزعلی این موضع بهشتی را برخاسته از بی‌اطلاعی بهشتی از کتاب آشوری و ترحم وی دانسته است، در حالی که بهشتی کتاب توحید آشوری را خوانده، بر آن تعلیقه زده بود. اشکال بهشتی به خزعلی کاملاً وارد بوده است. محمدمهدی جعفری: «مرحوم [سید محمد] بهشتی می‌گفت: این اشکالات [بر کتاب توحید] دلیل بر این نیست که نویسنده مارکسیست یا منحرف باشد.»^۵ بهشتی بین نقد «ما قال» و تعرض به «من قال» تفاوت می‌گذاشت.

ب. علی دوانی در کتاب خاطرات خود نقل کرده که در سال ۱۳۵۷ قبل از پیروزی انقلاب نظر برخی روحانیون تهران از جمله مطهری و بهشتی را دربارهٔ کتاب توحید آشوری در یک جلسه نهار پرسیده است. «شهید [مرتضی] مطهری گفت: کتاب مزخرفی است، من آن را دیده‌ام. این شیخ را من می‌شناسم، ... شهید [سید محمد] بهشتی گفت: ولی من خوانده‌ام و کتاب خوبی است. شهید مطهری با عصبانیت گفت: کتاب خوبی است؟! شهید بهشتی با تبسم و آهسته و بی‌تفاوت گفت: بله! و هر دو ساکت شدند.»^۶

در تفاوت مشی مطهری و بهشتی در مواجهه با دگراندیشان دینی تردیدی نیست. روش بهشتی ملایم‌تر و معتدل‌تر

^۴ خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، تدوین حمید کرمی پور، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۲.

^۵ همگام با آزادی، خاطرات شفاهی دکتر سیدمحمدمهدی جعفری، جلد دوم: از آزادی تا انقلاب اسلامی، مصاحبه و تدوین: سید قاسم یاحسینی، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۹، ص ۲۵۵.

^۶ علی دوانی، خاطرات من از استاد شهید مطهری، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲، ص ۸۱-۸۰.

بوده است.^۷ تفاوت این دو روش را در مورد علی شریعتی در جای دیگر تشریح کرده‌ام.^۸ اما اینکه بهشتی کتاب آشوری را «کتاب خوبی» دانسته باشد با حواشی انتقادی وی که در بحث دوم نقل خواهد شد سازگار نیست. نقل دوانی درباره آشوری آن چنان که در مبحث بعد به تفصیل خواهد آمد متأسفانه در برخی موارد فاقد دقت و برخوردار از مناقشات فراوان است.

انتشارات صدرا (احتمالاً علی مطهری) در پاورقی کتاب دوانی متذکر شده است: «اصولاً در باب برخورد با مجاهدین خلق و دکتر [علی] شریعتی و گروه فرقان و غیره، بین استاد شهید مطهری و شهید مظلوم بهشتی اختلاف روش وجود داشت. شهید بهشتی روش ملایمی در پیش گرفته بود و به همین جهت استاد شهید از این بابت گله‌مند بود و گاهی نزد دوستان لب به گلایه می‌گشود. از نظر نگارنده این پاورقی علت این امر دو چیز بود، یکی اینکه دقت نظر و حساسیت استاد شهید در مسائل ایدئولوژیک خاص خود ایشان بود (گذشته از حضرت امام [خمینی]) و دوم این که شهید بهشتی در برخورد با روشنفکران تجربه کمتری نسبت به استاد مطهری داشت و بر آن بود که آن‌ها را جذب نماید، اما پس از چند سال و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به همان نتیجه‌ای رسید که استاد مطهری رسیده بود.»^۹

این هم نظر سید علیرضا بهشتی درباره حواشی پدرش: «آشکارا می‌توان مشاهده کرد که نقدهای آیت‌الله بهشتی، روشی و معرفت‌شناختی است و خطاهای آشوری در فهم توحید و مبانی اسلامی و زیربنا بودن اقتصاد را نشان می‌دهد. این یادداشت‌ها، نشانه یک موضع‌گیری عالمانه و منصفانه در قبال کتاب است و نمی‌تواند نشان از مطالعه سطحی و بی‌دقت کتاب باشد. به هر روی، چنان چه گفته شد، آشوری از ادامه بحث و گفتگو با شهید بهشتی سر باز زد و حاضر نشد وارد یک مباحثه علمی عمیق شود. ایستادگی و وسواس علمی شهید بهشتی در قبال برداشت‌های ذوقی و سلیقه‌ای از آیات قرآن، در عین بازگذاشتن راه برای فهم‌های نو از آن، در همه آثار به جای مانده از او آشکار است.»^{۱۰} درباره تفاوت منظر و روش مطهری و بهشتی نکات متعددی در مبحث دوم خواهد آمد.

ج. به نقل سید علیرضا بهشتی (متولد ۱۳۴۱): «از آنجایی که [پدرم] آیت‌الله بهشتی در تنظیم وقت و برنامه‌ریزی زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش دقت نظر داشت، عصرهای روز چهارشنبه هر هفته را برای ملاقات‌های عمومی اختصاص داده بود. در یکی از این جلسات که در کتابخانه منزل تشکیل می‌شد، حبیب‌الله آشوری به ملاقات آیت‌الله بهشتی آمد. کتاب را عرضه کرد و از ایشان خواست درباره آن نظر بدهد. قرار شد این کار پس از مطالعه دقیق کتاب صورت بگیرد. آیت‌الله بهشتی طی روزهای بعد، کتاب را خواندند و یادداشت‌هایی هم به عنوان پرسش و نقد در حاشیه برخی صفحات نوشتند که در ادامه، به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد. چهارشنبه هفته بعد،

^۷ سید محمدعلی ابازی در گفتگو با نگارنده: «تفاوتی آشکار میان مواضع آقایان بهشتی و مطهری وجود داشت. مثلاً آقای مطهری بسیار دغدغه‌مند و پیگیر بود، اما آقای بهشتی خیلی با حوصله و صبور و آرام و بعضاً غیر مستقیم که اتفاقاً مؤثر هم بود.»

^۸ محسن کدیور، ایضاح چرخش سیاسی مصباح: سیری در تحول روابط مصباح یزدی و خامنه‌ای، ۲ آبان ۱۴۰۰.

^۹ دوانی، خاطرات من از استاد شهید مطهری، ص ۸۱، پاورقی ناشر.

^{۱۰} پیشین.

آشوری برای شنیدن نظرات به منزل آمد. آیت‌الله بهشتی گفت که من کتاب را با دقت خواندم و تا جایی از کتاب هم یادداشت‌هایی نوشتم، اما به نظرم رسید که ابتدا باید یک بحث مبنایی با شما داشته باشم. آشوری پس از آن بحث باز نگشت. نکته فرعی که شاید در شناخت روحیات آشوری جالب توجه باشد این که در این دو جلسه، به هیچ‌یک از چیزهایی که برای پذیرایی او آورده شد دست نزد. این با آن‌چه از قول مرحوم دوانی از شهید مطهری نقل شده سازگار است.^{۱۱} وی آن‌گاه پنج نمونه از حواشی انتقادی پدرش بر کتاب آشوری را نقل کرده است.^{۱۱} مطابق نقل فوق، آشوری دو جلسه منفرداً با بهشتی گفتگو کرده است. این دو جلسه به احتمال قوی باید اواخر سال ۱۳۵۵ برگزار شده باشد. این همان دو جلسه‌ای است که آشوری در رساله «من و آقای خ» به آن‌ها مطلقاً هیچ اشاره‌ای نکرده است. او تنها به یک جلسه گفتگو با خزعلی اشاره کرده که بهشتی و ربانی املشی هم در آن حضور داشته‌اند.

بحث دوم. حواشی انتقادی بهشتی بر توحید آشوری

بهشتی بر نیمه اول ویرایش اول توحید آشوری (تهران: انتشارات غدیر، شهریور ۱۳۵۵) حداقل ده حاشیه زده است. علاوه بر آن اغلاط تایپی و ویرایشی کتاب را نیز تصحیح کرده است. من این ده حاشیه را به‌طور کامل اینجا نقل می‌کنم:

۱. ص ۱۲: «نموداری از فلسفه اعزام پیام‌آوران» ترجمه آیه ۲۶ سوره حدید بعد از «تا مردمان به پی‌ریزی عدالت قیام کنند» آشوری در متن ترجمه (نه در پرانتز) اضافه کرده است: «و بر سکوی اوج‌خیز و جهش‌آفرین آن پای گیرند». بهشتی این جمله را در کروشه گذاشته و ضربدر زده است، یعنی این از کجا آمده است؟! در ادامه آشوری ذیل آیه «وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُولَهُ بِالْغَيْبِ» را این‌گونه ترجمه کرده: «تا خدا پاک‌بازانی را که وی و به دوش‌کشندگان پرچم رسالت وی را با نیروی قهر آن یاری می‌دهند* بازشناسد.» بهشتی: «بالغیب؟!». یعنی چطور غیب را قهر معنی کرده‌ای؟!». ^{۱۱}

۲. ص ۱۵: «منظور غایی و هدف نهایی و نتیجه مورد نظر از دین و دینداری و ارسال رسل و انزال کتب است» بهشتی: «ولی به معنی وسیع آن که خود قرآن بیانگر آن است، نه محصور در حصار تنگ عدالت اقتصادی و اجتماعی مکتب‌های مادی بلکه شامل آن و خیلی چیزهای قسط‌گونه دیگر.»

۳. ص ۱۷-۱۸: آشوری آیات ۲-۳ سوره جمعه (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) را این‌گونه ترجمه کرده: «اوست که در قلب توده‌ها پیام‌آوری از صف خودشان را فرمان رستاخیز داد، تا شعارهای آن را* میان آنان افکند و (در روند آن) آنان را (از آثار سیاه نظام شیطانی) بپیراید و به‌زیورهای فرهنگ شورشگری* بیاراید و به‌آگاهی و ارزش‌های انسانی نائل سازد، هر چند که پیش‌تر در ضلالتی نمایان بودند، و (سرمشق* برای) آیندگانی که هنوز (زاده نشده یا) بدانان نپیوسته‌اند، که او مقهورناشدنی و درست‌کردار ^{۱۱}

^{۱۱} سید علیرضا حسینی بهشتی، «رویکرد شهید بهشتی: نقد منصفانه آری، حذف مغرضانه نه»، ماه‌نامه مهرنامه، سال پنجم، شماره ۳۶، تیر ۱۳۹۳، ص ۱۲.

است. «بهشتی سه حاشیه کوتاه زده است: «آن را*»: «او [خدا] را*»: «شورشگری*»: «از کجای عبارت [استخراج شده است؟!»: «سرمشق*»: «از کجای عبارت [استخراج شده است?!»

۴. ص ۱۸: «توجه به مضامین و واژه‌های این آیه [جمعه: ۲] نیز نمایانگر این مطلب است که دین آمده* تا توده‌های تحت ستم و محروم از همه چیز را تحت فشار نظام‌های شرک‌آمیز و جاهلی به‌جان آمده بودند، علیه این نظام‌ها برشوراند، تا آن‌ها را از درون منفجر سازند و نظام نوین و انقلابی اسلام را که رهایی‌بخش توده‌ها از همهٔ پوچی‌ها و نابسامانی‌ها است، بر ویرانه‌های آن‌ها بنیان نهند.» بهشتی: «بله اسلام با چنین رسالتی آمده، ولی آیا این رسالت اسلام از الفاظ و واژه‌های این آیه فهمیده می‌شود؟ در این صورت از کدام واژه‌ها؟»

۵. ص ۲۱: در ضمن بحث دربارهٔ واژهٔ بعثت در بند چهارم آن آمده: «[در نظام‌های طاغوتی] انگل‌ها و کرکس‌ها و زالوهای انسان صورتشان خون شریان اقتصاد* و شیرهٔ جان اجتماع آن‌ها را می‌مکند.» بهشتی: «فقط اقتصاد؟ ارزش‌های عالی انسانی چگونه؟ آیا این اقتصاددگی در خور بینش یک مسلمان آگاه است؟»

۶. ص ۲۲: «دینداری ... به برخاستگان آن جهت، و به جهت‌داران حرکت، و به حرکت‌داران آن هدف*، و به هدف‌داران آن پیروزی ...» بهشتی: «هدف بعد از حرکت؟»

۷. ص ۳۰: آشوری آیهٔ ۸۲ سورهٔ اسراء (وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) را این‌گونه تفسیر کرده است: «زیان‌فزایی قرآن علیه ستم‌پیشگان به این* است که فرزندان خود را علیه آنان به جنبش و مقامت و جهاد می‌خواند و می‌کشانند و این با راندمان دم‌افزون خود شاهد اریکهٔ قدرت و خودکامگی را به‌کام آنان تلخ می‌کند و احیاناً پیکرهای هستی آنان را متلاشی می‌سازد.» بهشتی: «یا به‌این که زمینه‌ای برای ملغی شدن مقاومت آنان در برابر حق می‌شود و فسادشان آشکارتر و بیشتر»

۸. ص ۳۷: آشوری آیهٔ ۹۶ سورهٔ اعراف (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) را این‌گونه ترجمه کرده: «اگر این خاک‌نشینان* به جبههٔ خدا بپیوندند و خود را از عقب‌گرد برحذر دارند، هر آینه درهای برکات آسمان و زمین را بر رویشان می‌گشائیم» بهشتی مقابل ترجمهٔ اهل القری به خاک‌نشینان علامت سؤال گذاشته است.

۹. ص ۵۰: آشوری حدیث نبوی (وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار، شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله) ارشاد شیخ مفید را این‌گونه ترجمه کرده: «(و دروازه‌های بهشت - جامعهٔ طراز نوین توحیدی - را در می‌سپرید و از آتش جان‌کاه - جامعهٔ طبقاتی* - رهایی می‌یابید: شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله.» بهشتی: «جامعهٔ طبقاتی آتش است، ولی نه آتش منحصر به‌فرد.»

۱۰. در صفحهٔ ۵۱ کتاب آمده است: «توحید از نظر خود بنیانگذار اسلام به شکلی مطرح است که عمل در متن آن است و آن‌هم نه هر کار، که پیکار و همین نظر است که ابراهیم پدر توحید نیز عملاً ارائه می‌کند» و سپس روایتی را از وسائل الشیعه نقل می‌کند: «نخستین کسی که دست به پیکار برد ابراهیم (ع) بود، آن‌گاه که ارتش رم* لوط را به اسارت گرفت. پس ابراهیم بسیج شد تا وی را از چنگ آنان رهانید.» بهشتی: «مگر در عصر ابراهیم (ع) رومی در کار بود و دارای ارتشی در فلسطین؟» سید علیرضا بهشتی: «می‌دانیم که تاریخ دقیق حیات ابراهیم

(ع) معلوم نیست، اما بر اساس اطلاعات به دست آمده از تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی، وی دست کم ۱۴ قرن پیش از شکل‌گیری روم می‌زیسته است.^{۱۲}

حواشی انتقادی ده‌گانه بهشتی بر پنجاه و یک صفحه نخست توحید آشوری بر چهار قسم قابل تقسیم است: الف. تفسیر به‌رأی و ترجمه‌های بی‌پایه آیات قرآن: موارد ۱، ۴، ۵ و ۸؛ ب. فروکاهش اسلام به عدالت اجتماعی و اقتصادی و غفلت از دیگر ابعاد اسلام: موارد ۲، ۳ و ۹؛ ج. ادعاهای بی‌پایه تاریخی: مورد ۱۰؛ د. دیگر اشکالات: موارد ۶ و ۷. زبان بهشتی بسیار مؤدبانه بدون کمترین کنایه و طعنه است. فراموش نکنیم که حواشی بهشتی بر ویرایش اول کتاب است. ای کاش حاشیه بهشتی بر افزوده‌های پرمناقشه آشوری بر متن و پاورقی کتاب در اول فصل «بینش ماتریالیستی و جهان‌بینی خدایی» (ص ۵۶-۵۸ ویرایش دوم) در دست بود. چه بسا یکی از اختلاف برداشت‌های بهشتی با مطهری به استناد هر یک به ویرایش‌های متفاوت کتاب برگردد.

بحث سوم. نقدهای کوتاه دیگران

در این بحث به نقدهای کوتاه چهار نفر اشاره می‌کنم: محمدتقی فلسفی، محمدتقی جعفری، محمدمهدی ربانی املشی، و سید جواد هشترودی. از این افراد هیچ روایت مستقیمی در دست نیست، اما در روایت با واسطه دیگران نقدهای کوتاهی از این افراد نقل شده است. لحن این نقدها همانند لحن نقد بهشتی ملایم است، از این رو در این مبحث آورده شدند.

الف. محمدتقی فلسفی

آشوری در رساله «من و آقای خ» گزارش ملاقاتش با محمدتقی فلسفی (۱۳۷۷-۱۲۸۷) واعظ تراز اول را این‌گونه نقل کرده است: «ناشر کتاب [انتشارات غدیر] و به‌خصوص پدر وی [حمید اسلامی]، شیخ عباس‌علی اسلامی [۱۲۸۱-۱۳۶۴] را تحت فشار قرار دادند که ایشان از من خواست به تهران بیایم، و این شتری را که سر راه اسلام خوابانیده‌ام، بلند کنم. بر این مبنا بود که ایشان [عباس‌علی اسلامی] و فرزندشان [حمید اسلامی] ما را خدمت آقای [محمدتقی] فلسفی، که از طرف آقایان تعیین شده بودند بردند، و در آنجا ایشان [فلسفی] نصایحی فرمودند، از جمله این‌که در زمینه‌ی آیه‌ی «لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^{۱۳} باید توجه داشت که اگر کسی زحمتی کشید و توانست خانه‌ای اضافی مثلاً به یک تومان بخرد و اجاره دهد این نیز نتیجه‌ی سعی او است و ...» به این دیدار در کتاب خاطرات فلسفی اشاره نشده است.^{۱۴}

در مقابل فشار فزاینده بر ناشر کتاب توحید از سوی جامعه مذهبی، حمید اسلامی ابتدا حداقل دو نامه برای جعفر سبحانی و ناصر مکارم شیرازی نوشت و شرحشان گذشت، و با توجه به احتمال اعتراض جامعه و عاظم به کتاب بر سر منابر حمید اسلامی و خصوصاً پدرش که فردی شناخته شده و مورد احترام جامعه مذهبی بود^{۱۵} ملاقات

^{۱۲} سید علیرضا حسینی بهشتی، «رویکرد شهید بهشتی: نقد منصفانه آری، حذف مغرضانه نه»، ماهنامه مهرنامه، سال پنجم، شماره ۳۶، تیر ۱۳۹۳، ص ۱۲.

^{۱۳} و این‌که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست. (نجم: ۳۹)

^{۱۴} خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

^{۱۵} برای آشنایی با عباس‌علی اسلامی بنگرید به جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران، ۱۳۹۶، نمایه.

آشوری با فلسفی را تدارک دیدند. به نقل آشوری، فلسفی او را نصیحت می‌کند و برای کسب مال از طریق مشروع برایش استدلال قرآنی می‌آورد. فلسفی هم زبان تکفیر و نسبت ارتداد نگوید. سند ۸ اردیبهشت ۱۳۵۶ ساواک نشان می‌دهد که فلسفی از کتاب آشوری بی‌اطلاع نبوده است: «در اجتماع روحانیون مورخ ۳۱ فروردین ۱۳۵۶ در منزل [محمدتقی] فلسفی واعظ، شیخ حسین انصاریان [متولد ۱۳۲۳] خطاب به روحانیون گفت: اخیراً وسیله یکی از روحانیون مشهد به نام شیخ حبیب‌الله آشوری کتابی [توحید] نوشته شده است. دیده‌اید؟ حضار گفتند خیر. انصاریان گفت: کتاب عجیبی است و واقعاً خطری است برای اسلام. در این موقع شیخ فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی واعظ [۱۳۶۴-۱۳۰۹] گفت: آیا خیلی خطرناک‌تر از کتاب بیست و سه سال [علی دشتی] است؟ در کتاب بیست و سه سال تمام تعالیم اسلامی به تعلیمات کمونیستی تفسیر شده است. در این اثنا سید جواد هشترودی واعظ گفت: آقایان خطری بالاتر از هر کتاب وضع حوزه علمیه قم است...»^{۱۶} این سند ساواک نشان می‌دهد واعظ تهران درباره کتاب توحید آشوری چگونه می‌اندیشیده‌اند و فلسفی در ملاقات با آشوری چقدر نرم برخورد کرده است.

ب. محمدتقی جعفری

آشوری در رساله «من و آقای خ» نوشته: «سرانجام هم پس از جار و جنجال‌های زیادی (چون حضار اهل علم زیاد بودند) صلاح دیدند که من با آقایان [مرتضی] مطهری و محمدتقی جعفری^{۱۷} [۱۳۰۲-۱۳۷۷] و سید جواد هشترودی که خود ایشان پیشنهاد میزبانی داد و پذیرفته شد جلساتی بنشینم، و بالأخره این مشکل دنیای اسلام حل شود که آن‌هم شاید به فضل دوستی آقای خ [خامنه‌ای] سری نگرفت و هرچه آقای هشترودی - که متصدی دعوت آقایان مطهری و جعفری بود - کرد ما جلسه‌ای ندیدیم، تا پس از چند بار امروز و فردا طوماری - که شاید آن را داشته باشم - فرستادند که اشکالات ماها به این جاهاست بی‌آن‌که این «ماها» و یا خود اشکال‌ها را مشخص کنند و یا راه‌حل آن‌ها - جز حذف - را نشان دهند. و در جواب این سؤال که چرا بالأخره باز قرار به هم خورد شنیده شد که گفته‌اند بزرگ می‌شود.»

از محمدتقی جعفری گزارش دیگری در دست نیست. با توجه به شیوه برخوردهای قبلی آشوری - که در مبحث بعد به تفصیل خواهد آمد - طبیعی بود که امثال مطهری و جعفری در هیچ جلسه‌ای با او شرکت نکنند. مطهری و جعفری اشکالات کتاب توحید را کتباً برای میزبان می‌فرستند. آشوری ادعا می‌کند که طومار مذکور تنها حاوی موارد لازم‌الحذف از کتاب بوده است. آشوری این طومار را نگاه نداشته، و همان موارد حذف را هم مشخص نکرده است. در هر حال، جعفری و مطهری به این نتیجه می‌رسند که مشکل آشوری متأسفانه بحث علمی نیست، چیز دیگری است.

^{۱۶} استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، ص ۵۶۲.

^{۱۷} محمدتقی جعفری از علمای معاصر صاحب تألیفاتی از قبیل جبر و اختیار، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (۲۷ جلد)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی معنوی (۱۵ جلد)، و وجدان. سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور در سال ۱۳۷۶ نشان درجه یک دانش را به پاس خدمات پنجاه ساله علمی در عرصه دانش و پژوهش به جعفری تقدیم کرد.

ج. محمدمهدی ربانی املشی

آنچه از محمدمهدی ربانی املشی^{۱۸} (۱۳۱۷-۱۳۶۴) در این زمینه نقل شد منحصر به چیزی است که آشوری در رساله «من و آقای خ» از یک نشست نقل کرده است. این نشست، گفتگوی آشوری با ابوالقاسم خزعلی در حضور محمد مفتاح، سید محمد بهشتی، و محمدمهدی ربانی املشی بوده و موضوع آن به روایت آشوری، نسبت کمونیستی از سوی خزعلی به آشوری بوده است. در این نشست، خزعلی ادله خود را اقامه می‌کند، آشوری هم مناقشه می‌کند. بحث ناتمام رها می‌شود. طبق معمول: «البته من در این جلسه، شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان را بی‌رحمانه نقد کردم.» آشوری همه حاضران در مجلس را با یک چوب رانده و از سنخ خزعلی دانسته است. در بحث اول گذشت که این نسبت نادرست است. مشخص نیست آشوری در گزارش این جلسه چه مواردی را گفته و چه مواردی را نگفته است. در هر حال، مذاق ربانی املشی به مذاق بهشتی نزدیک بوده است، منتقد ملایم آشوری - بدون آن که نقد خاصی از وی در دست باشد - و مخالف نسبت تکفیر و ارتداد.

از فتح‌الله ربانی (متولد ۱۳۳۳) پسر محمدمهدی ربانی املشی درباره جلسه مذکور پرسیدم. پاسخ داد: «هیچ اطلاعی از آن ندارم. این جلسه باید در سال ۵۶ تشکیل شده باشد، چون در سال ۵۵ پدرم در فردوس [در تبعید] بود. حبیب‌الله آشوری، در تابستان سال ۵۴ یا ۵۵، برای دیدن پدرم به فردوس، محل تبعید ایشان آمده بود. آن شب مطلب بحث‌برانگیزی مطرح نشد. پس از خوردن شام، در حیاط، برایش تشک آوردیم. گفت من روی تشک نمی‌خوابم، تا نماز صبح بیدارم و مطالعه می‌کنم و پس از نماز روی همین زیرانداز می‌خوابم. ظاهراً خیلی تحت تأثیر مرحوم دکتر شریعتی بود؛ آن روزها معروف بود که دکتر [علی] شریعتی شب‌ها بیدار و مشغول مطالعه است و پس از نماز صبح می‌خوابد».^{۱۹} دنباله ارتباط ربانی املشی و آشوری بعد از انقلاب در بخش بعدی خواهد آمد.

د. سید جواد هشترودی

به نقل آشوری در رساله «من و آقای خ» بعد از اعتراضات گسترده به کتاب توحید آشوری، سید جواد هشترودی^{۲۰} (۱۳۱۵-۱۳۷۲) پیشنهاد میزبانی جلسه گفتگوی آشوری با مرتضی مطهری و محمدتقی جعفری را می‌دهد. با توجه به برخوردهای خاص آشوری با مطهری، مفتاح (که در مبحث بعد خواهد آمد) و بهشتی (که در بحث اول گذشت) این جلسه تشکیل نمی‌شود، مطهری و جعفری اشکالات خود بر کتاب آشوری را در اختیار نویسنده قرار می‌دهند که تفصیلهای گذشت. به نقل علی دوانی: «از آقا سید جواد هشترودی شنیدم که می‌گفت [آشوری] چند شب قبل خانه ما بودند. من و یکی دیگر از رفقای اهل علم هم او [آشوری] را نصیحت کردیم. آن قدر حرف زدیم

^{۱۸} محمدمهدی ربانی املشی از شاگردان آقایان بروجردی، سید محمد محقق داماد و خمینی، از روحانیون مبارز قبل از انقلاب، او بعد از انقلاب عضو مجلس بررسی نهایی قانون اساسی از استان گیلان، عضو ستاد انقلاب فرهنگی، دادستان کل کشور (۱۳۶۱-۱۳۶۰)، عضو فقهای دوره اول شورای نگهبان (شش ماه در سال ۱۳۶۱)، عضو دوره اول مجلس خبرگان رهبری از استان خراسان، نماینده مردم تهران در دوره دوم مجلس شورای اسلامی و نایب رئیس آن بوده است.

^{۱۹} در گفتگوی کتبی با نگارنده.

^{۲۰} سید جواد هشترودی برخاسته از خانواده‌ای فقیر و از روحانیون مبارز قبل از انقلاب، و از ائمه جماعت و منبری‌های تهران از ۱۳۴۲ به بعد. از جمله ترجمه‌های منتشرشده اوست: امام علی (ع) پیشوا و پشتیبان، نوشته سلیمان کتانی، و نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، نوشته نجم‌محمود صواف.

که سحر شد. پس از نماز صبح چند نفر سبیلو آمدند و طبق نشانی که داده بود او را که تمام شب نخوابیده بود بردند نارمک که عده‌ای در خانه‌ای جمع هستند و تازه اول صحبت است.^{۲۱} از این دو نقل صرفاً برمی‌آید که هشتروندی منتقد ملازم آشوری بوده و در نصیحت او کوشیده و نتوانسته بین او و جریان‌های مارکسیست‌زده جدایی بیندازد. او نیز اهل تکفیر و نسبت ارتداد نبوده است.

مبحث دوم. گزارش نقدهای مطهری

در هیچ‌یک از آثار به‌جامانده حتی یادداشت‌های منتشرشده مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸) کلمه‌ای درباره آشوری و کتاب توحیدش به‌چشم نمی‌خورد! اما معاصران وی در این زمینه نقل‌هایی کرده‌اند که بر اساس آن‌ها موضع انتقادی مطهری درباره آشوری محرز به‌نظر می‌رسد. مطهری مشهورترین منتقد ساختاری توحید آشوری است. گزارش‌های موضع انتقادی وی در ضمن سه بحث به شرح ذیل نقل و بررسی می‌شوند: گزارش‌های دست اول از نگاه انتقادی مطهری، گزارش‌های تفصیلی معاصران مطهری، و روایت شاگردان مطهری. با توجه به قرابت موضع محمد مفتاح به موضع مطهری گزارش دیدگاه وی چهارمین بحث این مبحث خواهد بود.

بحث چهارم. گزارش‌های دست اول از نگاه انتقادی مطهری

در این بحث سه روایت دست اول را عیناً نقل می‌کنم: روایت حبیب‌الله آشوری، روایت طاهر احمدزاده و روایت علی مطهری.

الف. روایت حبیب‌الله آشوری

حبیب‌الله آشوری نویسنده کتاب توحید در رساله دست‌نویس «من و آقای خ» (نیمه دوم بهار ۱۳۵۸) دیدگاه خود را درباره مرتضی مطهری و برخی مواجهاتی که با وی داشته اظهار داشته است. قبل از هر توضیح و تحلیلی چهار موضع از عین عبارات وی را نقل می‌کنم:

نقل اول مربوط به سال‌های ۱۳۴۷ تا نیمه ۱۳۵۴ درباره شکل زندگی: «در یکی دو مورد که من و ایشان [سید علی خامنه‌ای] و آقای [مرتضی] مطهری می‌بودیم و این مسئله به‌مناسبتی و یا شاید آگاهانه از طرف من مطرح می‌شد که در این شرائط که وضع جامعه چنین است، وضع مبارزین چنین است، حساسیت جوانان روی شکل زندگی روحانیت چنین است، و... چه باید کرد؟ چگونه زندگی باید داشت که انتقاد نکنند و... آقای [مرتضی] مطهری می‌گفت: ما تابع نظر اسلام باید باشیم، و نه حرف و نظر این و آن، و اسلام می‌گوید: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ»^{۲۲} و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^{۲۳} ... من می‌گفتم: بله قرآن این را می‌گوید، ولی ممکن است من بگویم منظور از «طبیبات» اولاً معنویات (دانش، بینش، آگاهی، عمل، جهاد، فداکاری و...) باشد، و نه مادیات، و آلا باید پیامبر (ص) و علی (ع) نیز چنین برداشت و عملی می‌داشتند، ثانیاً بر فرض که مادیات را هم

^{۲۱} دوانی، خاطرات من از استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۸۷-۸۲ (با تلخیص). ناشر (صدرا) درباره نکته اخیر دوانی در پاورقی متذکر شده که گروه فرقان متأثر از افکار دکتر شریعتی بودند. (ص ۸۷)

^{۲۲} زنان پاک از آن مردان پاک (نور: ۲۶).

^{۲۳} بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟! (اعراف: ۳۲)

شامل شود، باید موقعی و در شرائطی باشد که جامعه دچار این فقر و ستم‌ها نباشد، و همه نیز برخوردار باشند (عدالت، مساوات، مواسات، برادری، ...). ثالثاً از کجا معلوم که ماها و یا ماها تنها «طیبین» باشیم، و این فقیر فقرای محروم زحمت‌کش مثلاً جزء طیبین نباشند که طیبیات از آن آنان و یا از آن آنان نیز باشد و نه در انحصار یک بخش از جامعه. رابعاً اصلاً شاید منظور تنها مسئله‌ی همسری باشد، که زنان پاک (از وابستگی‌ها مثل دختر مجاهد) از آن مردان پاک (از وابستگی‌ها مثل پسر مجاهد) و عکس باشد، و نه چیز دیگر. و آیه دیگر [اعراف: ۳۲] نیز همین حرف‌ها درباره‌اش هست که: [اولاً] زینت معنویات باشد نه مادیات، و یا [ثانیاً] اگر شامل آن‌ها هم شود موقعی و در شرائطی باشد که همگان نیز برخوردار باشند و یا [ثالثاً] مبارزه‌ای نباشد که همه چیز را لازم باشد در راه آن بریزند و نه در راه شکم و زیر شکم و امثال آن، و یا [رابعاً] «عباده» را به خود اختصاص ندهیم، و به خود منحصر ندانیم، و این بدبخت‌های محروم بینوای رنج‌کشیده زحمت‌کش را هم اگر نه عباد او لاقلاً جزء «عباد او» بدانیم تا زینت و طیبیات از رزق اگر نه مختص آنان، لاقلاً سهم آنان نیز باشد و... ولی آقای خ [خامنه‌ای] یا سکوت می‌کردند، و یا برای توجیه حرف‌های آقای م [مطهری] می‌گفتند: خوب باید شرائط اشخاص را هم در نظر گرفت، چون شرائط اشخاص هم فرق می‌کند، و از این حرف‌ها؛ که من می‌گفتم: نمی‌فهمم، اگر منظور مسئله‌ی شأن است، که این از مبتدعات یهودیان باید باشد، و آلاً شأن علی (ع) و محمد (ص) از همه بالاتر بوده است، و... پشت سر ایشان [مطهری] هم گاهی می‌گفتند: ایشان استاد ماهیاند، و باید [احرمت] ایشان را نگه داشت، و سخت نگرفت و... که با مذاق من جور در نمی‌آمد، ولی خوب از آن می‌گذشتیم.»

نقل دوم مربوط به سال ۱۳۵۵: «و نیز در تهران که بودم خود ایشان [سید علی خامنه‌ای] نیز به تهران آمدند و من این را فرصتی شمردم که با هم پیش آقای [سید محمد] بهشتی و [مرتضی] مطهری و امثال برویم، ولی هرچه من اصرار کردم ایشان حاضر نشدند که با هم برویم. حتی من گفتم از نظر وقت هم برای آقایان بهتر است که با هم برویم تا یک‌بار وقت ایشان [بهشتی و مطهری] را - که برای وقت خیلی حساب و برنامه دارند - گرفته باشیم. لکن باز هم گفتند نه، این جووری صلاح نیست و من تنها ماندم.» (در مبحث اول هم گذشت)

نقل سوم مربوط به نیمه دوم سال ۱۳۵۵ یا بهار ۱۳۵۶: «من در این جلسه [با ابوالقاسم خزعلی، با حضور محمد مفتاح، سید محمد بهشتی و محمدمهدی ربانی املشی]، شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان را بی‌رحمانه نقد کردم. از نوع نقدی که چندی بعد آقای [مرتضی] مطهری را به توجیه و دفاع آن‌چنانی‌ئی کشاند که حتی بگوید: هر روز که نمی‌شود به‌شکلی بود و به‌حرفی گوش داد، یک روز فقر و مبارزه است، پس باید چنین و چنان بود، و یک روز دیگر جور دیگر است، پس باید جور دیگر بود. یک روز یکی از علما را بد می‌گفتند که چرا جلوی بچه‌های خود را باز گذاشتی که چنین و چنان اسراف و ول‌خرجی می‌کنند، و روز دیگری عالم دیگری را سرزنش می‌کردند که چرا به‌بچه‌های خود آن قدر سخت می‌گیری که دچار عقده می‌گردند (ایشان [مطهری] معتقد بودند که سخت‌گیری به خانواده تولید عقده می‌کند که من گفتم می‌توان آنان را هدف‌دار کرد تا تولید قدرت اراده کند). روزی ... و روزی ... و تازه! [یا می‌گفتند] حالا دیگر مانند آن گذشته‌ها نیست که فقیر و فقر زیاد باشد، من خود گاهی فقیری نمی‌بینم که غذای اضافی خانه را به او بدهم (البته این درست بود، چون منزل ایشان [مطهری] در قلهک بود). همین مسئله‌ی غذای اضافی را، دوستی که با من نزد ایشان [مطهری] آمده بود (افچه‌ای)، به‌کسانی

گفته بود و آنان از من صحت آن را پرسیده بودند و من تأیید کرده بودم و وقتی این به گوش خود ایشان رسیده بود، گفته بودند: فلانی [آشوری] آدم دروغگوئی است و آقای خ [خامنه‌ای] هم بعد به‌استناد همین گفته می‌فرمودند: فلانی [آشوری] دروغگو است.»

نقل چهارم مربوط به حوالی تابستان ۱۳۵۶ تا بهار ۱۳۵۷: «و سرانجام هم پس از جار و جنجال‌های زیادی (چون حضار اهل علم زیاد بودند) صلاح دیدند که من با آقایان [مرتضی] مطهری و محمدتقی جعفری و سید جواد هشترودی که خود ایشان پیشنهاد میزبانی داد و پذیرفته شد جلساتی بنشینم، و بالأخره این مشکل دنیای اسلام حل شود که آن‌هم شاید به‌فضل دوستی آقای خ [خامنه‌ای] سری نگرفت^{۲۴} و هرچه آقای هشترودی - که متصدی دعوت آقایان مطهری و جعفری بود - کرد ما جلسه‌ای ندیدیم، تا پس از چند بار امروز و فردا طوماری - که شاید آن را داشته باشم^{۲۵} - فرستادند که اشکالات ماها به این‌جاهاست بی‌آن‌که این «ماها» و یا خود اشکال‌ها را مشخص کنند و یا راه‌حل آن‌ها - جز حذف - را نشان دهند. و در جواب این سؤال که چرا بالأخره باز قرار به‌هم خورد شنیده شد که گفته‌اند بزرگ می‌شود.»^{۲۶}

آنچه از این چهار نقل برمی‌آید، این است که آشوری حداقل سه بار با مطهری ملاقات و گفتگو داشته است، دو نوبت نخست به اتفاق خامنه‌ای. اولاً اگرچه بعد از انتشار کتاب توحید، خامنه‌ای آشوری را تشویق به مراجعه به مطهری و بهشتی برای رفع اشکالاتش می‌کرده، اما حاضر به همراهی آشوری در این جلسات نبوده است. ثانیاً در این جلسات آشوری به روایت خودش اشرافی‌گری و اندیشه و منش طبقاتی مطهری را «بی‌رحمانه» نقد کرده است. او معتقد به زهد و ساده‌زیستی افراطی و سبک زندگی فقیرانه از قبیل اصحاب صفا و ابوذر غفاری برای روحانیون بوده، و زندگی در مناطق بالای شهر تهران از قبیل قلهک را معادل اشرافی‌گری می‌دانسته است. ثالثاً آشوری در جلسات جداگانه با مطهری (و بهشتی) عملاً وقت را با حمله به قول خودش «بی‌رحمانه» به سبک زندگی آن‌ها (به اصطلاح اشرافی‌گری) پرمی‌کرده و نمی‌گذاشته بحث به بررسی اشکالات نظری افکارش و انتقادات کتاب توحید برسد. به‌همین دلیل در رساله «من و آقای خ» کلمه‌ای به‌نقدهای آن‌ها اشاره نکرده است. به‌عبارت‌دیگر، با هیاهوگری وقت گفت‌وگو را تلف می‌کرد تا نقدی مطرح نشود.

رابعاً زمانی هم که قرار می‌شود جلسه نقد و بررسی در منزل سید جواد هشترودی برگزار شود، مطهری و محمدتقی جعفری شرکت نمی‌کنند و طومار اشکالاتشان به کتاب توحید را برایش می‌فرستند. آشوری مدعی است که تنها به‌آنچه باید از کتاب حذف شود پرداخته بودند، آشوری نگفته همان موارد حذف - که ظاهراً زیاد هم بود، و إلا شایسته نام طومار نمی‌شده! - کجا بوده است. متأسفانه این طومار انتقادی هم در دست نیست. درباره مواجهه مطهری با آشوری و ارزیابی صحت ایرادات وی به مطهری نکات متعدد دیگری هست که در ضمن نقل‌های بعدی خواهد آمد.

^{۲۴} توجهی نکرد.

^{۲۵} متأسفانه این طومار تا کنون، علی‌رغم تفحص فراوان، پیدا نشده است.

^{۲۶} متن کامل رساله «من و آقای خ» در بخش قبل همین سلسله مقالات منتشر شد.

ب. روایت طاهر احمدزاده

طاهر احمدزاده (۱۳۹۶-۱۳۰۰) مبارز قبل از انقلاب و نخستین استاندار خراسان بعد از انقلاب و از دوستان مطهری، در کتاب خاطراتش نوشته است: «وقتی [در ۴ آبان ۱۳۵۷] از زندان آزاد شدم، چند روزی در تهران منزل آقای [محمد آقامدیر] شانه‌چی [۱۳۸۷-۱۳۰۱] بودم. چند نفری به دیدنم آمدند. آن چیزهایی را که در زندان پیش‌بینی می‌کردم واقعاً دیدم. اولین درگیری در همان جا بین مرحوم [مرتضی] مطهری و مرحوم [حبیب‌الله] آشوری - روحانی‌ای که در شهریور ۱۳۶۰ اعدام شد - رخ داد. آقای آشوری به دیدن من آمده بود، هم‌زمان آقای مطهری نیز به دیدنم آمد. کسی از من سؤال کرد. در حال توضیح دادن بودم که مرحوم آشوری صحبتی کرد. مرحوم مطهری گفت: "نه برداشت شما غلط است، این جور نیست و شما صحبت آقای احمدزاده را توجه نکردید." از آشوری و اختلافش با آقای خامنه‌ای و مسائل سال ۵۴ [ظاهراً ۵۵] مشهد و... هیچ اطلاعی نداشتم. فهمیدم که تضاد خیلی شدید است.»^{۲۷}

البته احمدزاده به امر اختلافی اشاره نکرده است، اما شاهد خوبی برای تفاوت دو منظر است.^{۲۸} اختلاف مطهری و آشوری از جنس اختلاف خامنه‌ای و آشوری در سال ۱۳۵۵ نبوده است. مطهری به آشوری «نقد فکری» داشته، آشوری هم به مطهری «اعتراض طبقاتی!» داشته است. اما اختلاف خامنه‌ای و آشوری بر سر «مالکیت معنوی کتاب توحید» بوده است، البته از حوالی ۵۷ خامنه‌ای اشکالات مشابه دیگر روحانیون البته به شکل رقیق‌تر هم به آشوری می‌گرفته است. اولاً درباره روابط آشوری و خامنه‌ای نکات فراوانی در بخش‌های دوم و سوم این سلسله مقالات گذشت، ثانیاً درباره خاطرات احمدزاده درباره این روابط که در خاطرات منتشرشده به چشم نمی‌خورد هم در بخش دوم اشاره‌ای شد.^{۲۹} ثالثاً درباره نقل احمدزاده روایت علی مطهری که در این دیدار حضور داشته کمک می‌کند، که در دنبال ذکر می‌کنم.

ج. روایت علی مطهری

^{۲۷} آزادی، شأن انسان: خاطرات طاهر احمدزاده، جلد اول (۱۳۵۷-۱۳۰۰)، به کوشش حسین ثاقب و مؤگان احمدزاده، پاریس: نشر ناکجاآباد، ۲۰۲۴ [۱۴۰۳]، ص ۳۶۳.

^{۲۸} «یک روز در منزل آقای شانه‌چی جمعی از جمله مرتضی مطهری و [حبیب‌الله] آشوری به دیدنم آمدند. آشوری از روحانیون مشهد بود. آشنایی من با او به سال ۵۰ و در زندان ساواک بازمی‌گشت. در آن هنگام وی به شدت مورد شکنجه قرار گرفته بود. پس از آزادی، در سال ۵۴ در مشهد کتابی در مورد توحید نوشته بود که منشأ اختلاف بین او و آقای [سید علی] خامنه‌ای و دوستانش شده بود. برخورد تند مطهری و آشوری که به دیدنم آمده بودند، ناشی از این سابقه بود.» (خاطرات طاهر احمدزاده، جلد دوم: آبان ماه ۱۳۵۷ - مهرماه ۱۳۶۵، به کوشش مستوره احمدزاده، پاریس: ناکجاآباد، ۲۰۲۱ [۱۴۰۰]، ص ۲۹-۱۹)

^{۲۹} «از آقای [طاهر] احمدزاده خودم شنیدم که گفت: [من از آقای خامنه‌ای شنیدم که] مطالب کتاب توحید از من است و [حبیب‌الله] آشوری آن را برداشته، و مطالب مرا به صورت غیرمستقیم به نام خودش [در کتاب توحید] منتشر کرده است.» «[ج] از فضایی خراسانی حوزه علمیّه قم در گفتگو با نگارنده (توضیح دادم که این نقل البته در دو جلد منتشرشده خاطرات احمدزاده - که در حقیقت خلاصه خاطرات وی است - به چشم نمی‌خورد. اما متن کامل خاطرات احمدزاده در دوازده دفتر دست‌نویس بعد از دستگیری وی (بعد از انقلاب) توسط وزارت اطلاعات از منزل وی ربوده شده و هنوز به‌طور کامل به بازماندگان وی عودت داده نشده است.

به روایت علی مطهری (متولد ۱۳۳۶) پسر مرتضی مطهری: «[حبيب‌الله] آشوری را یک بار در جلسه‌ای در منزل آقای [محمد آقامدیر] شانه‌چی دیدم. آقای طاهر احمدزاده تازه از زندان آزاد شده و در منزل ایشان بود. علت اینکه به دیدن احمدزاده رفتیم این بود که شهید [مرتضی] مطهری می‌گفت ایشان آدم بدی نیست، منتهی چون پسرانش چریک فدایی خلق بوده‌اند^{۳۰} باید او را داشته باشیم تا دوره‌اش نکنند و جذب آن‌ها نشود. در آنجا آشوری هم بود. وسط بحث آن‌ها بود که ما رسیدیم و او [آشوری] داشت می‌گفت: "ما باید با مارکسیست‌ها همکاری کنیم. چون اسلام و مارکسیسم یک حرف را می‌زنند! آن‌ها می‌گویند طبقه کارگر و ما می‌گوئیم طبقه مستضعفین. محتوا یکی و قالب‌ها دوتا است!" شهید مطهری خیلی ناراحت شد و حتی من برای اولین بار دیدم که دست ایشان دارد می‌لرزد!

آشوری که حرف‌هایش را زد، بلند شد که برود، شهید مطهری گفت: "بنشین!" و بعد پاسخ حرف‌هایش را داد و گفت: "اگر چه ممکن است ما در یک مواردی با مارکسیسم مشترکاتی داشته باشیم، ولی راهمان در یک جایی از هم جدا می‌شود. در یک جاهایی هم کاملاً نقطه مقابل هم هستیم و اساساً امکان اتحاد ما با مارکسیست‌ها وجود ندارد. آن‌ها وقتی حرف از مبارزه می‌زنند منظورشان مبارزه با مذهب هم هست." خلاصه یک سلسله استدلال‌ات و مباحث منطقی مطرح کرد و آشوری هم رفت. بعد که بیرون آمدیم و می‌خواستیم سوار ماشین شویم، ایشان لبخند تلخی به من زد و گفت: "آخوند خرا! نمی‌فهمد دارد چه می‌گوید!" ما آشوری را فقط در آنجا دیدیم، و گرنه آن‌ها [فرقان] نزد شهید مطهری نمی‌آمدند. جرأت نداشتند بیایند، چون حرفی برای گفتن نداشتند.^{۳۱}

نظر آشوری درباره مارکسیست‌ها منحصر به همکاری در مبارزه علیه استبداد و استعمار نمی‌شده است. او در ویرایش دوم کتاب توحید، مارکسیست‌های مبارز را «موحد عملی» می‌دانسته و مسلمانانی که اهل مبارزه با استعمار، استبداد و استعمار نبوده‌اند را صریحاً «مشرک» دانسته است. آنچه علی مطهری از پدرش نقل کرده شواهد صدق فراوان دارد. بعید است احمدزاده از مواضع مطهری در این زمینه خشنود بوده باشد. طبیعی است که آشوری این مواجهه مهم را در رساله «من و آقای خ» از قلم انداخته باشد. در هر حال، علی مطهری آشوری و گودرزی (فرقان) را از یک قماش دانسته است. آن چنان که خواهد آمد، برخی دیگر از اطرافیان مطهری بین آشوری و فرقان فرقی قائل نبوده‌اند. به این امر بازخواهم گشت.

در انتهای این مبحث می‌توان گفت اولاً مطهری نقدهای طبقاتی آشوری به خودش و اتهام اشرافی‌گری را از اساس ناوارد می‌دانسته است. آشوری غیر از این حرفی برای گفتن به مطهری نداشته است!

ثانیاً یکی از نقدهای مطهری به آشوری در دیدار با احمدزاده به این حرف آشوری بوده است: "ما باید با مارکسیست‌ها همکاری کنیم. چون اسلام و مارکسیسم یک حرف را می‌زنند! آن‌ها می‌گویند طبقه کارگر و ما می‌گوئیم طبقه مستضعفین. محتوا یکی و قالب‌ها دوتا است!" نقد مطهری به روایت پسرش: "اگر چه ممکن است

^{۳۰} مسعود احمدزاده از رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (۱۳۵۰-۱۳۲۵)، مجید احمدزاده از افراد کادر مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (۱۳۵۰-۱۳۲۸)، و مجتبی احمدزاده از افراد کادر سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر (۱۳۶۰-۱۳۳۵).

^{۳۱} فرقان و زمینه‌های ترور شهید آیت‌الله مطهری در گفت‌وگوی یادآور با دکتر علی مطهری: فرقان داعیه روشنفکری داشت، نشریه یادآور، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶، ۷، و ۸، ص ۱۵۵.

ما در یک مواردی با مارکسیسم مشترکاتی داشته باشیم، ولی راهمان در یک جایی از هم جدا می‌شود. در یک جاهایی هم کاملاً نقطه مقابل هم هستیم و اساساً امکان اتحاد ما با مارکسیست‌ها وجود ندارد. آن‌ها وقتی حرف از مبارزه می‌زنند منظورشان مبارزه با مذهب هم هست.”

ثالثاً مطهری درباره آشوری به‌طور خصوصی به پسرش گفته است: “آخوند خرا! نمی‌فهمد دارد چه می‌گوید!” انتقادات مطهری به آشوری وارد بوده است، اما در توصیف او برای پسرش متأسفانه از واژه نامناسبی استفاده کرده است.

بحث پنجم. گزارش‌های تفصیلی معاصران مطهری

علی دوانی و محمدمهدی جعفری پر جزئیات‌ترین خاطرات را از روابط مطهری و آشوری نقل کرده‌اند. این بحث به نقل و بررسی انتقادی روایت این دو نفر اختصاص دارد.

الف. روایت علی دوانی

علی دوانی (۱۳۸۵-۱۳۰۸) یکی از روحانیون اهل قلم^{۳۲} در ضمن خاطراتش از مطهری در فصل مستقلی نوشته است: «درباره گروه فرقان. در سال ۱۳۵۷ قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در مسجد ابوالفضل (ع) واقع در خیابان رباط کریم شب‌ها منبر می‌رفتم. شبی ضمن گفتگو با آقا سید عبدالمجید ابروانی [۱۳۷۱-۱۳۱۳] امام جماعت آنجا گفتم فردا با عده‌ای از آقایان از جمله آقای [محمدتقی] فلسفی، [مرتضی] مطهری، [سید محمد] بهشتی، [محمدرضا] مهدوی کنی [۱۳۹۳-۱۳۱۰]، محی‌الدین انواری [۱۳۹۱-۱۳۰۵]، و [محمد] مفتاح در خانه آقای [محمد] امامی کاشانی [۱۴۰۲-۱۳۱۰] که خانه تازه خریده به نهار دعوت هستیم. آقای ابروانی گفت: خوب شد، این کتاب توحید نوشته شیخ [حبیب‌الله] آشوری را دیده‌اید؟ گفتم: نه. گفت: شنیده‌اید این روزها سر و صدای زیادی راه انداخته؟ گفتم: آری. گفت: جوان‌ها راجع به این کتاب از من سؤال می‌کنند، نمی‌دانم چه جوابی به آن‌ها بدهم. من آن را به شما می‌دهم، در آن مجلس به آقایان نشان بدهید، ببینید درباره آن چه نظری دارند. فرداشب به من بگوئید که همان را در جواب جوان‌ها بگویم.

کتاب را که به قطع جیبی بود و طرح روی جلد آن منظره خاصی را نشان می‌داد به خانه آوردم و ساعتی به مطالعه آن مشغول شدم. دیدم بعد از شهید جاوید سر و صدا دار خواهد بود و پاسخ به آن هم در آن جو پرهیجان آسان نخواهد بود. یعنی طوری نوشته است که آدم معطل می‌ماند در آن جو حاکم چه جوابی به جوان‌های داغ و سخت احساساتی که جذب احزاب مختلف هم شده بودند بدهد که بدتر نشود مبدا جوان‌ها بر سر لج بیفتند و کار به درازا بکشد. فردای آن روز موقع ظهر قبل از صرف نهار کتاب را به آقایان نشان دادم ...

شهید مطهری گفت: کتاب مزخرفی است، من آن را دیده‌ام. این شیخ را من می‌شناسم، شیخ جسور و روداری است، مشهدی است. چند وقت پیش هم در مسجد قبا بعد از نماز آقای [محمد] مفتاح منبر می‌رفت. مثل اینکه دستی او را می‌گرداند و جسورتر می‌کند. آمده بود خانه‌ی ما که نیم‌ساعت با شما کار دارم، ولی بیش از یک ساعت ماند و حال مرا گرفت. با جسارت گفت تو نباید در قللهک و بالای شهر باشی، باید بروی میدان شوش و پایین شهر

^{۳۲} از جمله آثار وی: شرح زندگی جلال‌الدین دوانی، شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی، مفاخر اسلام، و نهضت روحانیون ایران.

و میان مردم عادی. گفتم: آشیخ! اگر من با این حجم کار که دارم، بروم میدان شوش میان آن شلوغی دیوانه می‌شوم. از این بگو مگویی که میان استاد و آن شیخ کم‌مایه و پرمدها درگرفته بود و طرز ادای سخن استاد که وقتی عصبانی می‌شد کمی لهجه‌ی مشهدی پیدا می‌کرد، اغلب خندیدیم. شهید بهشتی گفت ولی من خوانده‌ام و کتاب خوبی است. شهید مطهری با عصبانیت گفت: کتاب خوبی است؟ شهید بهشتی با تبسم و آهسته و بی‌تفاوت گفت: بله! و هر دو ساکت شدند. ۳۳ ... کتاب را دست به دست گردانیدند و جمعاً عقیده داشتند مطالب نامربوط زیاد دارد و اثر تخریبی زیادی در آن است.» ۳۴

دوانی آن‌گاه ملاقات خودش با آشوری در دفتر انتشارات غدیر با حضور حمید اسلامی ناشر کتاب را شرح می‌دهد. او آشوری را این‌گونه توصیف می‌کند: «مردی متوسط القامه، عینکی، بیست و چند ساله، بد شکل، بد اخم، و کثیف بود. عمامه‌ای به سر داشت که پیدا بود مدت‌هاست آن را نشسته و اطراف آن از کثافت زرد و سیاه شده بود، و بوی چرک آن می‌آمد. یقه پیراهنش همین‌طور. قبایش نیز بوی چرک و عرق می‌داد. حرف‌زدنش چندان‌آور بود. گفتم من در این وقت ظهر و هوای گرم از قلهک به اینجا [خیابان ناصر خسرو] آمده‌ام تا شما را ببینم. سؤال من از شما این است که چرا پشت سر استاد مطهری این همه بدگویی می‌کنید؟ من این کتاب توحید شما را خوانده‌ام. بسیاری از آیات قرآنی را که درباره معاد و روز قیامت است، شما ناظر به عصر ظهور امام زمان دانسته‌اید که تفسیر به‌رأی و دارای آن همه گناه است. شما در این کتاب علما و مذهبی‌ها را هدف تیرهای ملامت و اعتراض قرار داده و نتیجه گرفته‌اید که وقتی امام زمان می‌آید فقط با آن‌ها طرف است و مادی‌ها و از خدا بی‌خبرها راحت و آسوده‌اند. این چه طرز تفکری است؟ از کجای قرآن و حدیث می‌توان به دست آورد؟ چون او دیگر وقت نداشت با اشاره نوجوانان خشمگین برخاست و رفت.

آقا حمید [اسلامی] گفت خوب شد این حرف‌ها را به او زدید، او هم مثل اینکه بدش نیامد. گفتم شما چرا کتاب توحید او را چاپ کردید؟ گفت از خودمانی‌ها سفارش شده بود کتاب خوبی است. من هم چاپ کردم. مثل اینکه گفت در اندک زمانی تمام موجودی آن مصرف شده و چاپ دوم کردیم ولی بنا داریم دیگر چاپ نکنیم. یکی دو روز بعد شهید مطهری را دیدم ماجرا را گفتم: گفت: آقا این شیخ خیلی منحرف است. ولش کنید. آدم بشو نیست.

۳۳ «من در اینجا به دلایل مختلف ملاک را نظر شهید مطهری می‌گیرم و شهید بهشتی را از جنبه دیگری که قدرت سازمان‌دهی و مدیریت و تشکیلات است بزرگ می‌بینم، وگرنه ایشان را از لحاظ فکری و نظریه‌پردازی آن چنان قوی و در سطح بالایی نمی‌بینم. ... در مورد سازمان مجاهدین خلق هم همین حالت دوگانه وجود داشت. یعنی شهید مطهری از همان ابتدا در برابر آن‌ها موضع محکمی گرفته بود و شهید بهشتی حتی تا همین اواخر هم در مخالفت با آن‌ها خیلی محکم نبود! در جلسه‌ای که در سال ۵۶ بین مدرسین حوزه علمیّه قم و جامعه روحانیت مبارز تشکیل شد شهید مطهری معتقد بود که در مورد مجاهدین خلق باید از همین حالا موضع‌گیری [کرد] و صف خود را از آن‌ها جدا کنیم. شهید بهشتی معتقد بود که حالا وقت طرح این‌گونه مسائل نیست و نباید در میان صفوف مبارزین تفرقه ایجاد کرد. سرانجام حاصل این بحث‌ها با امام [خامنه‌ی] مطرح شد، و ایشان گفتند حق با آقای مطهری است و باید صف خود را از آن‌ها جدا کنید.» (علی مطهری، یادآور، ص ۱۵۱-۱۵۰) نقد این استدلال را می‌توان در این دو جا دید: خاطرات محمد پیشگاهی‌فرد، تهران: مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳-۲۰۱؛ سید علیرضا حسینی بهشتی، «رویکرد شهید بهشتی: نقد منصفانه آری، حذف مغرضانه نه»، ماه‌نامه مهرنامه، سال پنجم، شماره ۳۶، تیر ۱۳۹۳، ص ۱۵-۱۳.

۳۴ علی دوانی، خاطرات من از استاد شهید مرتضی مطهری، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲، ص ۸۱-۷۹.

ولش هم نمی‌کنند. شنیده‌ام حسابی به دام گروه‌های الحادی افتاده و از احمقی او سوء استفاده می‌کنند. چند روز بعد، از آقا سید جواد هشترودی [۱۳۷۲-۱۳۱۵] شنیدم که می‌گفت چند شب قبل خانه ما بودند. من و یکی دیگر از رفقای اهل علم هم او [آشوری] را نصیحت کردیم. آن قدر حرف زدیم که سحر شد. پس از نماز صبح چند نفر سبیلو آمدند و طبق نشانی که داده بود او را که تمام شب نخوابیده بود بردند نارمک که عده‌ای در خانه‌ای جمع هستند و تازه اول صحبت است. بعدها شنیدم که گروه فرقان و جمعیت آرمان مستضعفین وابسته به همین شیخ آشوری و شیخ گودرزی بوده‌اند، و بر اساس کار آن‌ها نیز همان کتاب توحید آشوری و جزوه‌ها و نوشته‌ها و درس‌های گودرزی است. آن‌ها با همین فکر و ادعا باعث قتل بسیاری از بزرگان شدند از جمله استاد شهید مطهری بود! هر دوی این دو شیخ کج‌فهم و کم‌مایه و پرمدعا هم که اولی در لباس [روحانیت] بود و دومی یعنی گودرزی خلع لباس شده بود، به جرم دستور ترور جمعی از شخصیت‌های اسلامی در زندان قصر اعدام شدند.^{۳۵}

خاطرات دوانی اطلاعاتی درباره جو حوالی سال ۵۷ درباره توحید آشوری در تهران را به دست می‌دهد. اجمالاً روحانیون نظر مساعدی نسبت به کتاب نداشته‌اند. آشوری در خانه مطهری به دیدار او رفته است و از مطهری انتقاد کرده که چرا ساکن شمال شهر تهران است، باید در جنوب شهر کنار مردم عادی سکونت کند. مطهری در توحید آشوری نکته مثبتی ندیده است. به علاوه، او آشوری را آلت دست دیگران - احتمالاً مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها - می‌دانسته است. بهشتی در عین انتقاداتی که به کتاب آشوری داشته - و گذشت - آن را یک‌سره سیاه و منفی نیافته است. مواضع مطهری و بهشتی درباره آشوری دقیقاً موازی نظراتشان درباره علی شریعتی است. من جای دیگر در این زمینه به تفصیل بحث کرده‌ام.^{۳۶} بهشتی ویرایش اول کتاب توحید را خوانده و بر آن حاشیه زده بود، اما به احتمال قوی نظر تند مطهری متوجه ویرایش دوم آن بوده است. در هر حال، بهشتی با برخورد و زبان تند مطهری با دگراندیشان موافق نبوده است. او انتقادات خود را به زبان و لحنی ملایم‌تر بیان می‌کرده است. ملاقات دوانی با آشوری در دفتر انتشارات غدیر در تابستان ۱۳۵۷ بوده است، لذا بخشی که درباره نظرات آشوری بعد از انقلاب ابراز شده فاقد دقت است و من از نقل آن خودداری کردم. دوانی در سن آشوری هم نزدیک بیست سال اشتباه کرده است! بیست و چند ساله با چهل و چند ساله کمی تا قسمتی فرق دارد! امیدوارم بقیه روایتش دقیق‌تر از این باشد. آیا آشوری فراتر از نقد طبقاتی به مطهری (چرا در شمال شهر ساکن شده‌ای) نقد دیگری هم داشته است؟ دوانی نقل نکرده است. دوانی به آشوری سه نقد ذکر کرده: یکی تطبیق آیات قیامت بر آخرالزمان، دیگری اعتراض به روحانیت به جای انتقاد از خداناباوران، و سوم تفسیر به‌رأی. در مکالمه اسلامی و دوانی، انتشار توحید آشوری به «سفارش خودمانی‌ها» نسبت داده شده که چیزی جز سفارش مکتوب سید علی خامنه‌ای نیست. مدرکش در بخش دوم و سوم این سلسله مقالات گذشت. آنچه دوانی از قول مطهری در اواخر روایتش نقل کرده قابل مناقشه است. آشوری حداقل از حوالی سال ۵۶ به مجاهدین خلق بسیار نزدیک شده بود، اما او عضو گروه

^{۳۵} دوانی، خاطرات من از استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۸۷-۸۲ (با تلخیص). ناشر (صدرا) درباره نکتۀ اخیر دوانی در پاورقی متذکر شده که گروه فرقان متأثر از افکار دکتر شریعتی بودند. (ص ۸۷)

^{۳۶} محسن کدیور، ایضاح چرخش سیاسی مصباح: سیری در تحول روابط مصباح یزدی و خامنه‌ای (۲ آبان ۱۴۰۰).

هایی از قبیل فرقان و آرمان مستضعفین نبود، هرچند بعید نیست دو گروه مذکور از افکار او متأثر بوده باشند. هیچ مدرکی در دست نیست که او از ترور حمایت کرده باشد. اتهام او هم - که در بخش پنجم مستنداً خواهد آمد - بر خلاف ادعای دوانی ترور کسی نبود. به شهادت خامنه‌ای که آشوری را از نزدیک می‌شناخته، آشوری بی‌سواد و بی‌مایه نبوده و به هیچ وجه با گودرزی قابل مقایسه نیست. اینکه دوانی آشوری را ذیل گروه فرقان طبقه‌بندی کرده مخدوش است. روایت سیدهدادی خسروشاهی از آشوری هم به روایت دوانی بسیار نزدیک است.

۳۷

آنچه دوانی مستقیماً از مطهری درباره آشوری و کتابش نقل کرده است: کتاب مزخرفی است، من آن را دیده‌ام. این شیخ را من می‌شناسم، شیخ جسور و روداری است. مثل اینکه دستی او را می‌گرداند. این شیخ خیلی منحرف است. ولش کنید. آدم بشو نیست. ولش هم نمی‌کنند. شنیده‌ام حسابی به دام گروه‌های الحادی افتاده و از احمقی او سوء استفاده می‌کنند.

ب. روایت محمدمهدی جعفری

محمدمهدی جعفری (متولد ۱۳۱۸) استاد بازنشسته دانشگاه شیراز، نویسنده و مترجم مبارز، و عضو نهضت آزادی ایران^{۳۸} در ضمن خاطرات منتشرشده‌اش گفته است: «شیخ حبیب‌الله آشوری و شریعتی: سؤال: از جمله شخصیت‌های جنجالی در محافل مذهبی در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۸ طلبه جوان و پرشوری بود بنام شیخ حبیب‌الله آشوری که کتابی بنام توحید نوشت و منتشر کرد که در آغاز آن نوشته بود تقدیم به مشرکان! شیخ آشوری عقاید افراطی خاصی داشت و از منتقدین پروپاقرص شهید مطهری بود و ایشان را به دلیل زندگی اشرافی به تعبیر خود آشوری مشرک می‌دانست. چه خاطراتی در این زمینه دارید؟»^{۳۹} جعفری: «شنیدیم طلبه‌ای در مشهد زندگی می‌کند بنام حبیب‌الله آشوری که در ساده زیستن نمونه است و به پیروی از ابوذر و تا اندازه‌ای افکار دکتر [علی] شریعتی با همه مظاهر اشرافیت و زندگی تجملی مبارزه می‌کند. پس از مدتی کتابی از ایشان با عنوان توحید منتشر شد. این کتاب را آقای حمید اسلامی پسر مرحوم شیخ عباسعلی اسلامی مدیر انتشارات غدیر چاپ کرده بود. عده زیادی با حمید اسلامی مخالفت می‌کردند که چرا چنین کتابی را به چاپ رسانده است.

ایشان پاسخ می‌دادند: من به‌عنوان یک نظر علمی این کتاب را دیدم و منتشر کردم. شما آن را نقد کنید. کتاب توحید بیشتر جنبه سیاسی داشت تا عقیدتی و بحث‌های تئوریک فلسفی در باب اثبات وجود خدا. او ابوذروار با مسئله توحید برخورد کرده بود. زندگی ناب اسلامی که ساده‌زیستی است، هرچه که بر خلاف این روش باشد شرک است. او این افکار را تا اندازه زیادی از شریعتی و خصوصاً کتاب «ابوذر غفاری خداپرست سوسیالیست»^{۴۰}

^{۳۷} تأملاتی در اندیشه و عمل فرقه فرقان در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین سیدهدادی خسروشاهی: مخارج فرقان از راه باج‌گیری و سرقت تأمین می‌شد! فصل‌نامه یادآور، تابستان، پائیز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شمار ۸-۶، ص ۶۳.

^{۳۸} از جمله کتب جعفری: پرتوی از نهج‌البلاغه (۵ جلد)، ترجمه نهج‌البلاغه (برنده کتاب سال)، ترجمه امام علی بن ابی‌طالب عبدالفتاح المقصود (۸ جلد)، تصحیح پرتوی از قرآن سید محمود طالقانی (جلدهای ۳ تا ۶).

^{۳۹} پرسش سید قاسم یاحسینی از محمدمهدی جعفری.

^{۴۰} ابوذر غفاری خداپرست سوسیالیست، نوشته عبدالحمید جوده السحار، ترجمه و نگارش علی شریعتی، ۱۳۳۴، بعداً در مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی، دفتر سوم: ابوذر، دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی، تهران: الهام، ۱۳۶۱.

گرفته بود. کتاب توحید خیلی هم مفصل بود. آشوری در کتابش از اصطلاحات مارکسیستی نیز زیاد استفاده کرده بود، مثلاً اصطلاح "زندگی طراز نوین". مدتی بعد شنیدیم که آشوری برای مناظره با روحانیون به قم آمده. به او گفته بودند شما حاضرید با آقای مطهری مناظره‌ای داشته باشید؟

گفته بود: حاضرم به شرطی که [مطهری] اول از زندگی تجملی و اشرافی‌اش دست بردارد و خودش را با من مساوی بداند. از موضع بالا بحث نکند. درباره توحید با هم بحث کنیم و من به او ثابت می‌کنم که مشرک است. بعد از شهید [محمد] مفتاح شنیدم که ما حاضر بودیم این کار را بکنیم اما شیخ آشوری حاضر نشد. شهید مفتاح همچنین گفت آقای مطهری برای بحث حاضر شدند و حقیقتاً هم از موضع دلسوزی می‌خواستند این شخص را ارشاد کنند. ... بارها از شهید مطهری و شهید مفتاح شنیدم که فرمودند: ایشان [آشوری] اساساً منحرف است و تحت گرایش مارکسیستی است.^{۴۱}

«نوشته‌های آقای آشوری مورد قبول بسیاری از روحانیون، خصوصاً نسل جوان و انقلابی بود. ... راستش را بخواهید تا اندازه زیادی تحت تأثیر کتاب توحید قرار گرفته بودم. تنها کسی که از بُعد فلسفی و علمی به کتاب آشوری انتقاد داشت آقای مطهری بود. مرحوم بهشتی می‌گفت: این اشکالات دلیل بر این نیست که نویسنده مارکسیست یا منحرف باشد. جوان‌ها خیلی از افکار آشوری استقبال می‌کردند. اغلب مبارزان وقتی به مشهد می‌رفتند به دیدن او نیز می‌رفتند. زندگی ساده ایشان بسیاری را جذب خودش کرده بود. او معتقد بود که اصول دین را باید به همین طریق در صحنه عمل آموخت نه در مدارس و کتابخانه‌ها. از این جهت مورد توجه بسیاری از مردم و حتی عده‌ای از روحانیون بود، اما آقای مطهری اختلاف اصولی با ایشان داشت و افکار او را از جهت علمی نقد می‌کرد. به خصوص که مرحوم مطهری به هیچ‌وجه به کار انقلابی و ساده کردن مفاهیم اعتقادی معتقد نبود. استفاده از واژه دیالکتیک و امثال این موارد هم توسط مجاهدین خلق یا آقای آشوری و یا هر جریان دیگر سخت مورد انتقاد ایشان بود. شاید یکی از اختلافات فکری شهید مطهری و با دکتر بهشتی هم بر سر همین موضوع بود. آقای مطهری معتقد بود به هر حال باید از کاربرد این اصطلاحات هم پرهیز کرد. همین وضع را مهندس [امهدی] بازرگان هم داشت.»

۴۲

خاطرات جعفری در روشن کردن فضای سال‌های ۵۵ تا ۵۸ درباره کتاب آشوری و منتقدانش کمک می‌کند. مهم‌ترین بلکه تنها انتقاد آشوری به مطهری زندگی به‌زعم وی اشرافی مطهری بوده که در واژگان آشوری شرک محسوب می‌شد. با اینکه مطهری مشکلی برای گفتگو با آشوری نداشت، آشوری حاضر به گفتگو نبود. پیش‌شرط او دست برداشتن مطهری از زندگی به‌زعم او اشرافی و تجملی مطهری و مناظره از موضع برابر (!؟) بود. او حتی ماشین سواری داشتن هم از مظاهر زندگی اشرافی می‌شمرد. این ساده‌زیستی افراطی در آن زمان جاذبه داشت و اسلام ناب تلقی می‌شد. جعفری که خود تحت تأثیر کتاب و شخصیت نویسنده‌اش بوده، ادعا می‌کند که نوشته‌های

^{۴۱} همگام با آزادی، خاطرات شفاهی دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، جلد دوم: از آزادی تا انقلاب اسلامی، مصاحبه و تدوین: سید قاسم یاحسینی، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۹، ص ۲۵۴-۲۵۲.

^{۴۲} جعفری، همگام با آزادی، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۵. درباره سخنرانی بازرگان در مراسم چهلم شریعتی در مشهد در سال ۱۳۵۶ بنگرید به عبدالمجید معادیخواه، جام شکسته، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۰.

آقای آشوری مورد قبول بسیاری از روحانیون جوان و انقلابی بود. احتمالاً مراد وی طلاب حوزه‌های علمیه است، نه ائمه جماعات و وعاظ. نقد مطهری به آشوری چپ‌زدگی وی و استفاده‌اش از اصطلاحات مارکسیستی از قبیل منطق دیالکتیک بود. بهشتی به اندازه مطهری به این تفکر بدبین نبود.

محمد مهدی جعفری در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۸۹ منتشر شده توضیحات بیشتری داده است: «احتمالاً چهارم دکتر شریعتی [در سال ۱۳۵۶] بود که ما رفتیم مشهد. یکی از دوستان گفت بیا به دیدن حبیب‌الله آشوری [برویم]. قبلاً کتاب توحید را نوشته بود و من هم آن را خوانده بودم. آقای [حمید] اسلامی در انتشارات غدیر آن را چاپ کرده بود. موقعی که آن را خواندم هیچ تلقی بدی از آن نداشتم. وقتی به منزلش رفتیم منزل بسیار ساده‌ای بود و سر و رخت خودش هم همین‌طور، به طوری که من وقتی او را با آن لباس دیدم یاد عیاران سیستان و بلوچستان افتادم! صحبت هم نمی‌کرد که ببینم علمش در چه سطح است! فقط تقدیر مختصری از دکتر [علی] شریعتی کرد. این گذشت تا وقتی که به تهران و قم رفت.» او سپس از محمد مفتاح نقل می‌کند که «قرار شد من [مفتاح] و آقای مطهری برویم قم و با خود او [آشوری] مذاکره کنیم. رفتیم. اما او به آن جلسه نیامد. بعد دیدیم که در ایستگاه اتوبوس منتظر نشسته تا با اتوبوس بیاید! رفتیم پیش او و گفتم چرا نیامدی؟ گفت چرا بیایم و با کسی مثل آقای مطهری با آن اشرافی‌گری که دارد بحث کنم؟ قبولش ندارم. به او گفتم تو بیا حرفت را بزن. گفت این اوست که باید دست از اشرافی‌گری‌اش بردارد و به جای ساده‌ای بیاید تا من با او صحبت کنم. ما دیدیم که توهمش بالاست و اصلاً زندگی آقای مطهری را الگوی اشرافی‌گری می‌داند و حاضر نیست بحث کند.»

پرسش مصاحبه‌گر: آیا این رویکرد افراطی آن‌ها به ساده‌زیستی از اعتقادات چپ‌گرایانه آن‌ها نشأت نمی‌گرفت؟ چرا، ولی این‌ها چرا روی شهید مطهری متمرکز شده بودند؟ چون ایشان به زندگی ساده به‌شکلی که آن‌ها مطرح می‌کردند اعتقاد نداشتند و می‌گفتند: بستگی به شرایط زمانی دارد. الان دوره‌ای است که ما باید خوب زندگی کنیم. البته ایشان معتقد به اشرافی‌گری نبودند. اما از نحوه زندگی خودشان و طرز زندگی شهید [سید محمد] بهشتی و آقای [اکبر] هاشمی رفسنجانی [۱۳۹۵-۱۳۱۳] دفاع می‌کردند. منطق ایشان این بود که اسلام نه گفته ساده‌زیستی، نه گفته اشرافی‌گری، بلکه گفته یک زندگی متعادل و متناسب با زمان، یک زندگی آبرومندانه متناسب با شأن فرد. خانه جدید ایشان در خیابان دولت [در قلهک تهران] خانه نسبتاً بزرگی بود و آشوری می‌گفت که پنج میلیون [تومان] تمام شده! و خودش هم نداشته و فلانی [شاه؟!]. برایش ساخته! راستش ما که خانه آقای طالقانی و برخی مبارزین را دیده بودیم این قضیه کمی توی ذوقمان می‌زد. زندگی مرحوم [سید محمود] طالقانی [۱۳۵۸-۱۲۸۹] خیلی ساده بود. به هر حال وقتی زندگی آقای مطهری را با روحانیون دیگر هم مقایسه می‌کردیم که زندگی متوسطی داشتند، زندگی ایشان مرفه‌تر بود. ... در هر حال، من دیگر با آشوری ملاقاتی نداشتم. ولی هر جا صحبتی از او می‌شد، تقریباً از او دفاع می‌کردم و می‌گفتم توحید باید در عمل هم پیاده شود و به حرف نمی‌شود و توحید عملی این است که باید زندگی ساده‌ای داشت! ما چون خودمان هم زندگی ساده‌ای داشتیم این حرف‌ها به نظرمان جالب می‌آمد.»^{۴۳}

^{۴۳} نسبت فرقانیان با جریان روشنفکری دینی در گفت‌وگوی یادآور با دکتر سید محمد مهدی جعفری، طالقانی گفت: این‌ها خوارج هستند، نشریه یادآور، تابستان، پاییز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶ و ۷ و ۸، ص ۲۲۱-۲۲۰.

جعفری از شیفتگان سبک زندگی آشوری (ساده‌زیستی افراطی) و تا حدودی با محتوای کتاب توحید هم‌دل بوده است. آن‌چنان‌که در بخش اول این سلسله مقالات گذشت، آشوری نویسنده نخستین مقاله («از دیدن درد خلق احساس رنج می‌کرد») در «یادنامه سالگرد هجرت و شهادت ابوذر زمان دکتر شریعتی» (خرداد ۱۳۵۷) با ویراستاری محمدمهدی جعفری بوده است. جعفری هیچ نقل مستقیمی از مطهری ندارد. اما از محمد مفتاح نقل‌های مستقیم دارد و به‌واسطه مفتاح این نکات را از مطهری درباره آشوری نقل کرده است: نظر مطهری و مفتاح: ایشان [آشوری] اساساً منحرف است و تحت گرایش مارکسیستی است. به نقل مفتاح، آشوری حاضر نشد با مطهری گفتگو کند. او یک پیش‌شرط برای گفتگو با مطهری می‌گذارد از زندگی تجملی و اشرافی‌اش دست بردارد تا آشوری به او اثبات کند که مشرک است! این یعنی گریز از هرگونه گفتگوی علمی.

بحث ششم. روایت شاگردان مطهری

در این بحث، روایات چهار نفر از شاگردان مطهری را به ترتیب تاریخ تولد نقل می‌کنم: سید مصطفی محقق داماد، سید حسین موسوی تبریزی، سید محمدعلی ایازی، و حسین غفاری.

الف. روایت سید مصطفی محقق داماد

سید مصطفی محقق داماد (متولد ۱۳۲۴) از شاخص‌ترین شاگردان مطهری در حوزه علمیه قم بوده است. خاطرات وی از استادش در این زمینه برای نخستین بار اینجا منتشر می‌شود: «[۱] نخستین بار اواخر ۵۵ یا اوایل ۵۶ از آقای [مرتضی] مطهری درباره [حبیب‌الله] آشوری شنیدم که این شیخ کذایی آمده قم و عده‌ای از طلاب را فریفته و آن‌ها را بی‌نماز کرده است. [۲] مطهری می‌گفت خیلی نافذ است. همان حرف‌های مارکسیستی را در لفافه دین می‌زند. این که شاه می‌گوید «مارکسیسم اسلامی» اراده باطل دارد، اما کلمه حقی است. [۳] مطهری برای مبارزه با افکار او با خیلی‌ها ملاقات کرد، اما دقیقاً به خاطر دارم هرگز از اصطلاح ارتداد استفاده نکرد. او خودش اهل تکفیر و حکم ارتداد نبود. سقف نقدش مارکسیسم اسلامی بود. [۴] او هم‌زمان دو جریان دیگر را هم به‌طور موازی نقد می‌کرد: یکی کتاب بیست و سه سال^{۴۴} [علی] دشتی [۱۳۶۰-۱۲۷۶] که برای نقد تحقیقی آن با چند نفر

^{۴۴} کتاب «بیست و سه سال» علی دشتی حوالی سال ۱۳۵۳ در بیروت بدون ذکر نام نویسنده منتشر شده و مدتی بعد نسخه‌هایی از آن به ایران رسیده است. من در مقاله^۴ زیر بحثی اجمالی درباره^۵ آن کرده‌ام: عصرانه با طعم قانون: آنان که گفتند آری، آن که گفت نه، مصطفی رحیمی و منتقدانش در نامه به آقای خمینی: «چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟» (مرداد ۱۳۹۷) مرتضی مطهری در یادداشت‌هایش درباره^۶ جهاد از آن به‌عنوان «بعضی از معاندین (مثل کتاب ۲۳ سال)» یاد کرده است. (یادداشت‌های استاد مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۷۸، ج ۲ ص ۳۲۷) اما مفصل‌ترین جایی که مطهری در این زمینه صحبت کرده است در یک گفت‌وگوی خصوصی با شخصی است که دچار شک در اعتقادات بوده، این گفت‌وگو روی نوار ضبط شده و برای نخستین بار در فصل‌نامه مطهر به‌چاپ رسیده است. بخش مرتبط آن نقل می‌شود: اگر در مردم یک حالت آرامشی باشد و بر معتقدات دینی و مذهبی (هرگونه معتقدات دینی و مذهبی خودمان) تازبانۀ^۷ شک نخورد، در آن صورت عوام پیشتاز آن معتقدات می‌شوند. وقتی عوام پیشتاز بشوند، دائم از خودشان چیزی می‌سازند و مرتب کم و زیاد می‌کنند. بعد یک شله قلمکاری از آب در می‌آید که واویلاست! ولی وقتی یک عده‌ای پیدا می‌شوند و بی‌رحمانه شروع می‌کنند به حمله کردن و به ریشه حمله می‌کنند (این باعث تقویت معتقدات می‌شود) ... به خدا همین کسروی به این مملکت خدمت کرد. او می‌خواست خیانت کند ولی خدمت شد. او به تشیع خدمت کرد، یعنی همین جور بی‌پروا به تشیع حمله کرد، از قمه زدن شروع کرد تا خود حضرت علی علیه السلام و خود حضرت صاحب علیه السلام. اگر کسروی پیدا نشده بود و این حرف‌ها را نمی‌زد، همان حرف‌های درست کتاب کشف الأسرار آقای خمینی و دیگران هم (در میان نمی‌آمد) حرف‌هایی که کسروی و امثال او زدند سبب شد تا عده‌ای در مقام (جواب) برآیند. آن‌هایی که در مقام (جواب) بر می‌آیند قهراً تزکیه می‌کنند،

از جمله [ابوالقاسم] خزعلی و [محمدتقی] مصباح [یزدی] تماس گرفته بود.^{۴۵} جریان سوم هم تفسیر قرآن [سید

یعنی حرف‌های نامربوط را دور می‌ریزند و حرف‌های درست را می‌آورند. آیا اگر توده‌ای‌ها نیامده بودند و مسائل ماتریالیسم و دیالکتیک و... را نیاورده بودند، آقای طباطبایی پیدا می‌شد؟ اصول فلسفه و روش رئالیسم و ده‌ها و صدها کتاب دیگر پیدا می‌شد؟ پیدا نمی‌شد. آیا ما و شما هیچ وقت تا حال در عمرمان فکر کرده بودیم که اصلاً اسلام چه فلسفه‌ای در باب حقوق زن دارد؟ ولی وقتی کسانی آمدند و صد تا ایراد گرفتند، آن وقت تازه رفتیم و دیدیم عجب خوب شد! راجع به اقتصاد اسلامی و هر چیز دیگری هم همین طور. این کتاب بیست و سه سال که علی دشتی نوشته جایش خالی بود. راجع به امت و توحید و بسیاری از مسائل اجتماعی چون مورد حمله بودیم به اندازه لازم کتاب نوشته‌اند. اما تا حالا کسی به خود پیغمبر حمله نکرده بود و جای این کتاب خالی بود. حالا که این کتاب نوشته شده، بعدها افراد می‌آیند تاریخ پیغمبر را دقیق مطالعه می‌کنند، حرف‌های صحیح را از ناصحیح تشخیص می‌دهند و یک تاریخ حسابی می‌نویسند، تازه آن وقت شخصیت پیغمبر خوب نمایان می‌شود. اگر واقعاً چیزی حقیقت باشد از ضربه نباید بترسد، اگر باطل باشد حق دارد بترسد. چون وقتی چیزی اساس ندارد با یک هجوم مختصر از ریشه کنده می‌شود و می‌افتد، ولی اگر چیزی اساس داشته باشد و ریشه‌اش به جایی بند باشد نباید بترسد. یک درخت زنده نباید بترسد. (کیهان، ۲۷ آذر ۱۳۸۶، شماره ۱۸۹۷۷، ص ۱۲).

^{۴۵} در این زمینه دو نقل دیگر قابل توجه می‌باشد: نقل اول از محمدرضا حکیمی: «کتابی در دوره شاه علیه اسلام و پیامبر اکرم (ص) نوشته شده و سراسر پر بود از مغالطه و تحریف تاریخ و دروغ محض و دخالت‌های ناشیانه در قواعد نحو عربی... کتاب در دوره شاه قاجاق بود، بعد از انقلاب -به‌نام آزادی اندیشه- چاپ کردند و برابر دانشگاه و کنار خیابان توزیع کردند. نویسنده این کتاب علی دشتی بود. البته اسمش را روی کتاب ننوشتند. علی دشتی اهل ذوق و قلم و از نویسندگان معروف بود. کتاب‌های خیلی خوبی هم دارد، مثل کتاب «عقلا بر خلاف عقل»، «در قلمرو سعدی»، «شاعری دیرآشنا» و... و معروف بود که از عوامل دولت انگلیس است. روزی آقای [مرتضی] مطهری خواستند به‌دیدارشان بروم، به‌دانشکده الهیات رفتم، پرسیدند، این کتاب را خوانده‌ای؟ گفتم، من قبل از چاپش آن را خوانده‌ام. گفتند، چیزی درباره‌اش نوشتی یا می‌خواهی بنویسی؟ گفتم، نه. گفتند، چرا؟ گفتم، من بیشترین اطلاعاتی که الان حضور ذهن دارم و اگر بخواهم کار کنم به مأخذخوانی و مراجعات مجدد زیادی نیاز ندارد، از غدیر به بعد است. این کتاب، مسائل را از بعثت به بعد مطرح کرده... فرمودند: فعلاً شما می‌توانید بیست جلد برای من بخرید و یک جوری هم بخرید که ترویج این کتاب ضالّه نشود؟ گفتم: بله. بیست جلد خریدم و خدمت آقای مطهری بردم. گفتم: بیست جلد را برای چه می‌خواهید؟ گفتند: من چند نفر را در نظر گرفته‌ام که کتاب را به آنها بدهم، جواب بنویسند. گفتم: چه کسانی؟ گفتند: دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر علی شریعتی، صدر بلاغی و یک آقای دیگر که افسوس الان اسمش یادم نیست. وقتی که نام دکتر شریعتی را بردند، تعجب کردم، چون بعد از همه اختلافاتشان بود. با تعجب پرسیدم، دکتر شریعتی؟! آقای مطهری رשמشان این بود که اگر می‌خواستند مسئله‌ای دنباله پیدا نکنند و رویش زیاد معطل نشوند، اخم‌هایشان را در هم می‌کشیدند، یعنی دیگر حرف زیاد نزنید. با همان حالت گفتند: «بله دکتر شریعتی! او می‌تواند، قلم او می‌تواند جواب این کتاب را بنویسد!» دقت کنید که اینجا آقای مطهری مشرف بر همه ایران و فرهیختگان مسلمان ایران چطور در بین همه اینها، پنج نفر را پیدا کردند؟ یکی از این پنج تا هم دکتر شریعتی، که اینان از پیغمبر اکرم (ص) و حقیقت اسلام دفاع کنند. ببینید دکتر شریعتی اشتباه دارد، خطا دارد، اما نه اینکه کسانی بی‌اطلاع، یا بی‌توجه، بخواهند او را حذف کنند. آقای مطهری، وقتی می‌خواهند استنصار کنند، و مدافعی توانا برای دین اسلام پیدا کنند، یکی از چهار پنج نفری که از سراسر ایران انتخاب می‌کنند، دکتر شریعتی است. دکتر شریعتی در این باره از دکتر زرین کوب هم مقدم بود، اما از دکتر شهیدی نه. چون دکتر زرین کوب، زمانی کتابی نامنصفانه [دو قرن سکوت] نوشته بود، اما بعدها با نوشتن چند کتاب از جمله کتاب [«بامداد اسلام» و «کارنامه اسلام»، اشتباه قبلی را جبران کرد، که کتاب بسیار خوبی است، و ثابت می‌کند که علوم غربیان از دانشمندان مسلمان نشأت گرفته و اخذ شده است. غرض این نکته است که آقای مطهری، باز هم این اعتماد و اعتقاد را به شریعتی داشتند، که بیاید از پیامبر اکرم (ص) و دین اسلام دفاع کند، ولو در جاهایی اشتباه کرده باشد. (مرتضی کیا، سه یار خراسانی در انقلاب: خاطرات و یادداشت‌های علامه [محمدرضا] حکیمی درباره دکتر [علی] شریعتی و شهید [مرتضی] مطهری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی الحیا، ۱۳۹۳، ص ۵۱-۴۹)؛ نقل دوم عظیم زرین کوب برادر عبدالحسین زرین کوب: «برادرم همچنین «انسان الهی» را که درباره حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) است به سفارش پدرم نوشت که به گونه‌ای جوابیه‌ای به «۲۳ سال» علی دشتی بود. آقای شهید مطهری کتاب زرین کوب را دیده بود و به قول معروف رویش حساب باز کرده بود و از آن تعریف می‌کرد؛ زمانی که رئیس شورای انقلاب بود دستور داده بود کمیته‌ها و سپاه بگردند تا کتاب را پیدا کنند که پیدا نشد.» (سرنوشت مبهم آثار زرین کوب، ایسنا، ۲۷ تیر ۱۳۹۷) و نیز: «مرحوم شهید مطهری با برادرم زیاد رفت‌وآمد داشت. گاهی اوقات تلفن

محمد] موسوی خوئینی‌ها [متولد ۱۳۲۰] در مسجد جوستان [در محله دزاشیب تهران] بود. متن تایپ‌شده سخنرانی‌های او^{۴۶} به دست ایشان می‌رسید. به من هم نشان می‌داد. می‌گفت این همان جریان [مارکسیسم اسلامی] است. نقل می‌کرد که مسجد جوستان موقع تفسیر قرآن [موسوی] خوئینی‌ها پر می‌شده است. [مطهری] شنیده بود [اکبر] گودرزی کتاب آشوری را درس می‌داد! [۵] من در جریان ملاقات آقای مطهری با مصباح و خزعلی بودم. چون از خانه ما می‌رفت. وقتی سبحانی [کتاب] بیست و سه سال را نقد کرد^{۴۷} می‌گفت این نقد جذبدگی! ندارد. [۶] در همان گیر و دار قضیه آشوری پیدا شد. مطهری کتاب را خوانده بود. او به من داد، تا من هم بخوانم. گفت: می‌توانی بیاوری اش این‌جا؟ من هم می‌دانستم که یکی از دوستان مریدش شده، گفتم: بله، یکی از رفقا با او آشناست و می‌آورمش. آوردمش خانه‌مان. کل خانه فرش یا زیلو داشت، آشوری رفت رویه زیلو نشست. هرچه به‌وی اصرار کردم که بفرمایید این طرف [روی فرش] بنشینید قبول نکرد، بعد هم شروع کردند به جر و بحث. آشوری می‌گفت: تا مدتی دیگر کارگرا علیه‌تان قیام می‌کنند! و... خیلی چپ. آقای مطهری هم خسته شد و گفت: التماس دعا (یعنی بلند شو برو!) آشوری هم گفت: التماس عمل. [۷] من ویراستار کتاب «علل گرایش به مادیگری» بودم.^{۴۸} «^{۴۹}

در ارتباط با خاطره محقق داماد از مطهری این نکات قابل ذکر است:

اولاً اینکه کسانی تحت تأثیر افکار آشوری ترک نماز کرده باشند محتمل است، اما او تا زمان اعدام اهل نماز بوده است، و تحقیقاً در هیچ‌یک از آثارش کلمه‌ای در تشویق به ترک نماز دیده نمی‌شود. مطابق صورت جلسه دادگاه خزعلی هم ادعایی در مورد نماز آشوری کرده که محمدی گیلانی قاضی دادگاه آن را رد می‌کند. در بخش پنجم خواهد آمد. احتمال دارد منشأ خبر مطهری و خزعلی در این زمینه یکی بوده باشد. احتمال دوم: شاید مراد از

می‌کرد و ظهر به منزل او می‌آمد. یادم هست که یک بار شهید مطهری از زرین کوب خواست تا کتابی بنویسد و جواب علی دشتی را بدهد. در آن سال‌ها علی دشتی کتاب «بیست و سه سال» را نوشته بود. زرین کوب نیز کتاب «انسان الهی» را نوشت. او می‌خواست با کتاب «انسان الهی» جواب دشتی را بدهد. البته پدر ما از وی خواسته بود که یک کتابی درباره حضرت علی (ع) بنویسد؛ چراکه پدرم خیلی به حضرت علی (ع) بسیار ارادت داشت. این کتاب در سال ۵۷ مفقود شد و دقیقاً مشخص نیست که این کار از سوی چه کسانی انجام شد. بعدها شهید مطهری که رئیس شورای انقلاب شد، دستور داد کمیته‌ها و سپاه را بگردند تا کتاب را پیدا کنند که پیدا نشد.» (زرین کوب انسان الهی را در پاسخ به بیست و سه سال دشتی نوشت، دیار با نویسندگان به بهانه روز قلم - ۲، خبرگزاری کتاب ایران - ایبنا، ۱۸ تیر ۱۳۹۸).

^{۴۶} این مباحث تفسیری ۱۱۰ جلسه ضبط و پیاده شده است. یک نسخه در اختیار گوینده قرار گرفته و یک نسخه در اختیار انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در پاریس قرار گرفته که بعد از انقلاب به ایران منتقل شده است. علی‌رغم پیگیری فراوان هنوز به فایل صوتی و خصوصاً متن کتبی این جلسات دسترسی پیدا نکرده‌ام. اگر کسی دسترسی دارد لطفاً در اختیار بگذارد.

^{۴۷} جعفر سبحانی، راز بزرگ رسالت یا نقد کتاب بیست و سه سال، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۶، چاپ دوم. در پیشگفتار چاپ اول کتاب مورخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ آمده که کتاب به درخواست حسن سعید تهرانی متولی مدرسه و کتابخانه مسجد جامع تهران نوشته شده و قبلاً به صورت پلی‌کپی از طرف همین مرکز منتشر شده و پس از یک رشته اصلاحات به صورت کتاب منتشر می‌گردد. (ص ۳۵ چاپ دوم). تاریخ انتهای کتاب ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ است.

^{۴۸} تاریخ ویرایش اول کتاب علل گرایش به مادیگری ۱۳۵۱ و ویرایش دوم آن ۱۳۵۲ است. تاریخ مقدمه ماتریالیسم در ایران در ابتدای ویرایش سوم اول رجب ۱۳۹۸ ق (۱۷ خرداد ۱۳۵۷) است. در مقدمه‌های این کتاب به اسم ویراستار اشاره‌ای نشده است. بنگرید به مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۳۹ و ۴۷۰.

^{۴۹} سید مصطفی محقق داماد در گفتگو با نگارنده. متن این گفتگو قبل از درج به نظر گوینده رسیده و با اجازه وی منتشر می‌شود.

بی‌نماز کردن، خصوص تشویق به ترک نماز نبوده، بلکه برخی به واسطه‌ی تشکیکات و حرف‌های آشوری، تعبد و تشریح خود را کنار گذاشته باشند.

ثانیا این‌که آشوری حرف‌های مارکسیستی را در لفافه دین می‌زند و از مصادیق «مارکسیسم اسلامی» بوده است، به مذاق مطهری می‌خورد و با روایت محمدمهدی جعفری، علی دوانی و علی مطهری سازگار است.

ثالثاً مطهری شخصاً توحید آشوری را مطالعه کرده بود. از تازه‌های این نقل است که از یک‌سو مطهری با بسیاری از علمای قم برای نقد کتاب آشوری ملاقات کرده و از سوی دیگر او به دنبال نقد علمی بوده با سقف مارکسیسم اسلامی، و به هیچ‌وجه قائل به حکم ارتداد و تکفیر نبوده و علی‌رغم اینکه از افکار آشوری به شدت ناخشنود بوده، اما چنین حکمی هم برای آشوری هم صادر نکرده است.

رابعاً داستان ملاقات مطهری و آشوری در خانه محقق داماد، برخی مطالب رد و بدل شده، ساده‌زیستی افراطی آشوری و نتیجه این گفت‌وگو از تازه‌های این نقل است.

خامساً مطهری علاوه بر توحید آشوری دو جریان دیگر هم نقل می‌کرد: یکی کتاب بیست و سه سال منسوب به علی دشتی، و دیگری جزوات تفسیری موسوی خوئینی‌ها که به نظر وی یکی دیگر از مصادیق مارکسیسم اسلامی بود. او چندین نفر را تشویق کرده بود که کتاب بیست و سه سال را نقد کنند.

ب. روایت سید حسین موسوی تبریزی

سید حسین موسوی تبریزی^{۵۰} (متولد ۱۳۲۶): «خارج بعضی مباحث اسفار را خدمت شهید مطهری خواندم. ایشان بعد از گذشت سال‌ها از هجرتشان به تهران، به پیشنهاد جمعی از طلاب که من هم یکی از آنها بودم تصمیم گرفتند که دو تا درس هم در قم داشته باشند، یک درس عمومی که ابتدا در مدرسه رضویه و سپس در مسجد حسینییه ارک برگزار می‌شد، و یک درس خصوصی که با حضور تقریباً بیست نفر از طلاب تشکیل می‌شد، در هر دو درس من شرکت می‌کردم. شهید مطهری وقتی برای تدریس به‌قم می‌آمد به‌نوبت در منزل یکی از دوستان اقامت می‌کرد. یکی-دو بار هم نوبت به‌من رسید که از این جهت از محضرشان استفاده‌ها بردم.»^{۵۱}

موسوی تبریزی در موضوع مورد بحث گفته است: «[۱] فعالیت گروه انحرافی فرقان تقریباً از سال ۱۳۵۳ شروع شد و در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۵ به اوج رسید. این‌ها تعدادی جوان بودند که برداشت‌های خیلی سطحی، مادی، کمونیستی و التقاطی از اسلام داشته و در تفسیر بعضی از آیات قرآن تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های مرحوم دکتر [علی] شریعتی و مرحوم مهندس مهدی بازرگان قرار داشتند. [۲] رهبر مذهبی این گروه فردی به‌نام شیخ حبیب‌الله آشوری بود که با تألیف و چاپ کتابی تحت عنوان «توحید در ابعاد گوناگون، تقدیم به مشرکان» اعلام موجودیت نمود. [۳] من این فرد را ندیدم، ولی شنیدم که طلبه نسبتاً فاضل بوده، در حوزه مشهد تدریس داشته،

^{۵۰} قاضی شرع دادگاه‌های انقلاب در آذربایجان (۱۳۶۰-۱۳۵۸)، دادستان کل انقلاب (۱۳۶۲-۱۳۶۰)، نماینده دوره‌های اول و سوم مردم تبریز در مجلس شورای اسلامی، دبیر مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم از بدو تأسیس، و مؤلف کتاب «مفتاح الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة» (الإجارة، الجعالة، المضاربة، الشراكة، الرهن، والحجر).

^{۵۱} خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۰، ج

قلمش خوب بوده، و اغلب طلاب مبارز مشهد او را می‌شناختند، حتی معروف است که او با آیت‌الله [سید علی] خامنه‌ای هم بی‌ارتباط نبوده و گاهی در درس ایشان شرکت کرده است.^{۵۲} [۴] ایشان طلبه مذهب انقلابی بوده و شاید تندرویی‌هایش هم از این روحیه‌اش نشأت می‌گرفته است. چنان‌که در ادامه اسم کتاب خود آورده «تقدیم به مشرکان»، یعنی در نظر وی همه موحدین به‌علت وابستگی به مادیات، مقام و رژیم طاغوت مشرک هستند. [۵] به یاد دارم در آن ایام، مرحوم آیت‌الله [مرتضی] مطهری روزهای پنجشنبه برای تدریس بحث حرکت جوهری اسفار به قم می‌آمدند. گاهی شب در منزل ما مهمان می‌شدند. ایشان این کتاب را مطالعه کرده بودند و از اینکه برخی طلاب جوان انقلابی تحت تأثیر این حرف‌ها و تفسیرها قرار می‌گیرند، به شدت متأثر بوده، تلاش می‌کردند که آن‌ها را از این کار بازدارند و روشنگری نمایند. [۶] آن ایام این گروه در شهر آبادان هم طرفدارانی داشتند، آشنایی من با اعضای این گروه به‌علت دعوت‌شدنم برای سخنرانی در حسینیه اصفهانی‌های آبادان بود، که در ایام رمضان یا محرم یا صفر انجام می‌گرفت. [۷] آن‌ها به طلبه‌هایی که اندکی تند و تیز بودند، علاقه زیادی داشتند. به‌همین خاطر یک‌بار هم آقای شیخ هادی غفاری [متولد ۱۳۲۹] را برای مجلس خود دعوت کرده بودند. مرحوم آقای مطهری در آن زمان به‌من فرمودند که با آقای غفاری صحبت کرده و گفتم مواظب باشید مبدا تحت تأثیر حرف‌های این‌ها قرار بگیرد. [۸] این جوانان خصوصیات عجیب و غریبی داشتند از جمله اینکه نسبت به دیگران خیلی بدبین بودند و غیر از خود هیچ‌کس را قبول نداشتند.^{۵۳}

درباره اظهارات موسوی تبریزی نکات زیر قابل ذکر است:

اولاً این‌که فرقان تحت تأثیر افکار مهدی‌بازرگان بوده است، نیاز به ارائه مستند دارد، که من از آن‌ها اطلاعی ندارم. ثانیاً وی درباره آشوری سه اشتباه کرده است: اول، عنوان کتاب آشوری «توحید» است. «توحید و ابعاد گوناگون آن» اسم کتاب گروه فرقان است، که کتابی متفاوت با کتاب «توحید» آشوری است. دوم، کتاب آشوری به‌مشرکان تقدیم شده است، اما «تقدیم به مشرکان» جزء عنوان کتاب نیست! مرادش هم از مشرکان، موحدین غیرمبارز با استثمار، استبداد و استعمار بوده است. سوم، ادعای اینکه حبیب‌الله آشوری رهبر مذهبی گروه فرقان بوده است. ادعای محافل امنیتی انتظامی کشور از اوایل سال ۱۳۵۸ این بوده که آشوری «رهبر فرقان» بوده، که به‌شدت مورد انکار آشوری بوده است. ظاهراً منشأ این اشتباه، توهم این‌همانی کتاب توحید با کتاب فرقان بوده است. به این ادعا و مدارک آن در بخش بعدی - پنجم - پرداخته خواهد شد.

ثالثاً در بین منابع منتشر شده، موسوی تبریزی تنها کسی است که به فضل حوزوی آشوری اقرار کرده است. وی در حوزه علمیه مشهد تا مرحله خارج فقه و اصول درس خوانده بود، اما هیچ تدریس رسمی نداشته است، و تدریس او منحصر به دروس جنبی از قبیل توحید به سبک خودش، نهج‌البلاغه، و اقتصادنای صدر می‌شده است. او در نگارش سبک علی شریعتی داشته است.

رابعاً آشوری انقلابی بوده، اما مذهب بودن وی منحصر به ساده‌زیستی افراطی یا زهد منفی بوده است.

^{۵۲} رجوع کنید به «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، رسول جعفریان» (پاورقی خاطرات موسوی تبریزی، ج ۲، ص ۳۴۰)

^{۵۳} خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۰.

خامساً مطهری کتاب توحید آشوری را خوانده بود، از تحت تأثیر واقع شدن برخی طلاب جوان انقلابی از این کتاب به شدت متأثر بوده و می‌کوشیده روشنگری کند.

سادساً در یکی دو سال منتهی به پیروزی انقلاب طرفداران گروه فرقان در آبادان طلاب تند و تیز را در ایام تبلیغ دعوت می‌کردند، از جمله هادی غفاری و خود موسوی تبریزی. مطهری به موسوی تبریزی خبر داده که به غفاری متذکر شده که تحت تأثیر فرقان قرار نگیرد. آشوری در رساله «من و آقای خ» نقل کرده: «یادم است [سید علی خامنه‌ای] نوارهای ماه رمضان آبادان مرا در مشهد فرموده بودند تکثیر نشود، صلاح نیست، و حتی نوارهای هادی غفاری را نیز که در آن زمان در چنین صراطی و معترض بر زندگی اشرافی بود و مثلاً بنام خدای احمد، بنام خدای مهدی، بنام خدای رضا و... شروع می‌شد نفی می‌کرد و می‌گفت این‌ها همه نسخه بدل‌های همان حرف‌های فلانی [آشوری] است. (چون می‌دانست هم‌دیگر را می‌بینیم.)» هادی غفاری در خاطرات خود حضورش در آبادان را تعریف کرده، اما کمترین اشاره‌ای به گرایش میزبانان، تذکر مطهری و روابطش با آشوری نکرده است.^{۵۴}

ج. روایت سید محمدعلی ایازی:

سید محمدعلی ایازی^{۵۵} (متولد ۱۳۳۳) از شاگردان مطهری در قم در دهه پنجاه: «[۱] در مباحث فکری نیمه دوم دهه پنجاه] دو شخصیت مثال‌زدنی بودند، شهید [مرتضی] مطهری و شهید [سید محمد] بهشتی که راه منطقی و معقول را دنبال می‌کردند و از انگ‌زدن و تکفیر پرهیز می‌کردند، در برابر آن کسانی مانند [محمدتقی] مصباح یزدی و [ابوالقاسم] خزعلی و افراد دیگری مانند [محمدرضا] فاکر. [۲] روش مطهری در مقدمه کتاب «علل گرایش به مادیگری» و روش بهشتی در چند جزوه و سخنرانی در مدرسه حقانی روشن است. هرچند تفاوتی آشکار میان مواضع ایشان وجود داشت. مثلاً آقای مطهری بسیار دغدغه‌مند و پیگیر بود، اما آقای بهشتی خیلی با حوصله و صبور و آرام و بعضاً غیر مستقیم که اتفاقاً مؤثر هم بود، [برخورد می‌کرد] و دیدیم که مجاهدین خلق دشمن شماره یکشان بهشتی بود و از هیچ تخریبی فروگذار نکردند و بعد وقتی این راه‌ها را مؤثر ندیدند کمر به قتل او بستند، در حالی که از مصباح احساس خطر نمی‌کردند، زیرا شیوه برخورد مصباح به‌هواداران آنان می‌افزود! [۳] در سال‌های ۵۲ و ۵۳ مطهری برای من شخصیتی بود که به آب و آتش می‌زد که دوستان خودش مثل بهشتی، [محمد] مفتاح، و [اکبر] هاشمی [رفسنجانی] و بعد طبقه بعد مثل [عبدالمجید] معادخواه، [محمدرضا]

^{۵۴} خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین هادی غفاری، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴. از هادی غفاری صحت و سقم این امور را جویا شدم، پاسخی به‌این مضمون داد: من قبل از انقلاب تحت تأثیر مرحوم آشوری بودم. البته غالب انقلابیون چپ‌زده، عدالت‌طلب و قائل به ساده زیستی بودند. میزبانان آبادان مطمئناً فرقانی نبودند. من شاگرد درس منظومه استاد مطهری و نیز دانشجوی ایشان در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بودم، اما اینکه استاد چنین تذکری به‌اینجانب داده باشند را به‌یاد نمی‌آورم، اگرچه آن را تکذیب هم نمی‌کنم. نظر آقای خامنه‌ای قبل از انقلاب به‌من مساعد نبود.

^{۵۵} سید محمدعلی ایازی از فضلاء خراسانی حوزه علمیه قم، در نیمه دهه پنجاه طلبه دروس خارج اصول شیخ حسین وحید خراسانی، خارج فقه شیخ جواد تبریزی، و اسفار شیخ عبدالله جوادی آملی بوده است. در کلیه دروس مرتضی مطهری هم در قم شرکت می‌کرده است. بعد از انقلاب از شاگردان شاخص خارج فقه شیخ حسین علی منتظری نجف‌آبادی بود. او تمرکز تحقیقات خود را قرآن‌پژوهی قرار داده است. از جمله تألیفات او: سیر تطور تفاسیر شیعه، قرآن و تفسیر عصری، قرآن و فرهنگ زمانه، مبانی و روش‌های تفسیری، قرآن و نظام چند معنایی، آزادی در قرآن، قرآن و عدالت اجتماعی، و درآمدی بر فقه اجتماعی.

فاکر، [سید مصطفی] محقق [داماد] و... را از خطر التقاط آگاه کند. مباحث «نقدی بر مارکسیسم» و «شرح [مبسوط] منظومه» در همین دوره تکون یافت. [۴] در سال ۵۳ اگر اشتباه نکنم در مسجد ارگ شب‌ها جلسه‌ای را گذاشته بود، من از قم بلند شدم برای این جلسه به تهران رفتم برای آن سن و فضای ذهنی من آن مباحث فلسفی با آن همه تطویل آشوب‌برانگیز بود. بعد از جلسه بیرون مسجد [به ایشان] اعتراض کردم نزدیک یک ساعت با حوصله سرپا ایستاد تا مرا قانع کند که این مباحث لازم است. [۵] وقتی قم آمد تشنه درس‌های او شدم. او هر هفته قم می‌آمد، من از سمج‌ترین افراد برای حضور و نوشتن دروس ایشان بودم. یادم نمی‌آید وقتی آمده باشم که استاد زودتر آمده باشد. یک‌بار مشهد برنامه داشت چهار ساعت کلاس طول کشید، اصلاً خسته نشدم.

[۶] مطهری در آن فضا به تعصب و نامدارایی سنجیده می‌شد، اما واقعاً چنین نبود. از درون می‌سوخت تا خطر انحراف و التقاط را بازگو کند. به شاگردانش بها می‌داد، حوصله می‌کرد، به سخنانشان با دقت گوش می‌کرد. خودش در مقایسه با دانشگاه از این شاگردان [حوزوی] به‌وجود می‌آمد. [۷] خیلی مسائل پنهان فکری در همان سطور مقدمه «علل گرایش به مادیگری» آقای مطهری بازتاب یافته است. حدس من این است که بین فرقان و آشوری قرابت فراوان بود. تجسم انتقادات آقای مطهری به هر دو واحد است. آقای مطهری تکفیر نمی‌کرد. می‌گفت این‌ها ربطی به اسلام ندارد. این تفسیرها با اسلام سازگاری ندارد، تفسیر به‌رأی است.

[۸] یک بار آقای مطهری از آشوری دعوت کرد که در حضور جمعی از علما با او بحث کند و به‌گفته حاضران در جلسه، در فضایی آرام، آشوری اشکالاتش را بیان می‌کرد و آقای مطهری هم پاسخ می‌داده و البته استدلال‌های متین آقای مطهری به گونه‌ای بود که زمینه اقناع آشوری را فراهم می‌ساخته و به‌اشکالاتش متوجه می‌کرده است. در این میان، آقای [ابوالقاسم] خزعلی وارد جلسه شده و خدمتکار را صدا می‌زند و می‌گوید: استکان چای این شیخ را آب بکشید. آشوری از این سخن برآشفته و قهر می‌کند و تمهیدات مطهری نقش بر آب می‌شود. من [خودم] در آن جلسه حضور نداشتم، اما طبق گفته شاهدان، آشوری در نشست با آقای مطهری بسیار نرم سخن گفته و نرم می‌شود. قبل از آن خیلی تندتر بود.^{۵۶}

ایازی درباره آشوری چیزی مستقیماً از مطهری نشنیده است. نقل غیرمستقیم او درباره جلسه‌ای که خزعلی تمهیدات مطهری را نقش بر آب می‌کند، خبر واحدی است که در دیگر نقل‌ها دیده نمی‌شود. روایت ایازی در نکات اساسی نزدیک به روایت محقق داماد است.

د. روایت حسین غفاری

حسین غفاری^{۵۷} (متولد ۱۳۳۴) از شاگردان مطهری در سال‌های آخر زندگی استاد در تهران: «[۱] خط فکری فرقان را فردی به نام آشوری می‌داد که آدم تند و هیجان‌زده‌ای بود و لباس روحانیت به تن داشت. [۲] یک بار نیم‌ساعتی با او حرف زدم و دیدم در نظر او، مسائل سیاسی اصل است و مسائل دینی تابعی از سیاست هستند. آن

^{۵۶} در گفتگو با نگارنده. این اظهارات بعد از ویرایش گوینده و با اجازه وی اینجا درج می‌شود.

^{۵۷} حسین غفاری استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران و مدیر انتشارات حکمت. از وی شانزده کتاب منتشر شده است از جمله: بررسی مبادی فلسفه نقادی کانت، معجزه عاشورا، معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی (با همکاری امیر مازیار)، تشیع دین کامل، کمال دین، و مباحث وجود و امور عامه (اصول فلسفه اسلامی با رویکرد تطبیقی).

روزها، ادبیات مارکسیستی، ادبیات رایج بود و آن‌ها در تندروی‌هایشان از این ادبیات بهره می‌گرفتند. از سوی دیگر، تحت تأثیر نگاه [علی] شریعتی به مسائل اسلامی بودند و این دو نگرش را در هم آمیخته و در قاب تفسیر قرآن و با نگاهی مادی مطرح می‌کردند. از جمله قیامت را به دوره انقلاب و غیب را مخفی‌کاری زیرزمینی ترجمه می‌کردند و می‌گفتند: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» [بقره ۳] یعنی کسانی که فعالیت‌های سیاسی زیرزمینی می‌کنند! این روزها چنین ترجمه‌ای از آیات قرآن، مضحک به نظر می‌رسد، ولی در فضای مسموم آن روزها، این جور حرف‌ها گاهی خریدار پیدا می‌کردند. ... [۳] یک بار [آشوری] آمده و یکی دو ساعتی با استاد [مطهری] بحث کرده بود. استاد بعدها به من فرمودند: همه نظریه‌های آن‌ها [مارکسیست‌ها] را رد کردم و آشوری حتی یک کلمه هم حرف نزد. جالب است که آشوری بعد از این جلسه به مریدانش گفته بود که مطهری در خانه‌ای اشرافی زندگی می‌کند و معتقد است که ما اصلاً فقیر نداریم! در حالی که درباره این موضوع و موارد صحبتی نشده و فقط اصول فکری و اعتقادی آن‌ها مورد نقد استاد قرار گرفته بود. همین حرف‌ها، اوج بی‌دینی او [آشوری] را نشان می‌دهد.^{۵۸}

«[۴] یک روز نزدیکی‌های عصر خدمت ایشان [مطهری] در منزلشان بودم. همان روزهایی بود که سردمدار خط فکری گروه فرقان، یعنی حبیب‌الله آشوری با انتشار کتاب توحید اظهار وجود کرده و سر و صدایی به پا شده بود. ایشان آن روز ضمن صحبت‌هایی که پیرامون این مسائل شد، ناگهان گفتند: فلانی! باور بفرمایید این‌ها نمی‌دانند توحید اصلاً لفظش یعنی چه. حرف توحید را هم نمی‌فهمند.»^{۵۹}

از حسین غفاری پرسیدم «این [منقول در هفته‌نامه صبح صادق] آن چیزی است که از زبان شما منتشر شده است. اگر حرف تازه‌ای داشته باشید استفاده می‌کنم.» پاسخ داد: «بله، متن مزبور نقل از یک مصاحبه بنده است و نکته اضافه‌ای ندارم.» درباره اظهارات غفاری این نکات قابل ذکر است:

اولاً این که «حبیب‌الله آشوری سردمدار خط فکری گروه فرقان» بوده یا «خط فکری فرقان را او می‌داده» نیاز به سند و مدرک دارد. در قرابت فکری آن‌ها (منهای ترور) و احتمال تأثیر فرقان از افکار آشوری بحثی نیست، اما بیش از آن یعنی رهبری فکری فرقان (آن‌چنان که موسوی تبریزی ادعا کرد) یا رهبری فرقان (آن‌چنان که کمیته انقلاب اسلامی در بهار ۱۳۵۸ ادعا کرد و کیهان بدون ذکر منبع منتشر کرد و آشوری بلافاصله تکذیب کرد و یازده روز هم به خاطرش بازداشت شد و بدون هیچ توضیحی آزاد شد) نیاز به اقامه دلیل دارد. در حکم دادگاه آشوری - که در بخش پنجم خواهد آمد - چنین اتهامی وجود ندارد! در این زمینه بیشتر بحث خواهم کرد.

ثانیاً نکته مهم و جدید اظهارات غفاری، گزارش مباحثه آشوری با مطهری به نقل مطهری (نکته سوم) است. آشوری در «رساله من و آقای خ» مطلقاً بخش اول این جلسه را که نقد مستدل استاد بوده و او پاسخی نداشته نقل نکرده است، اما بخش دوم را در ضمن داد سخن دادن از «نقد بی‌رحمانه شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان» این‌گونه نقل کرده است: «از نوع نقدی که چندی بعد آقای [مرتضی] مطهری را به توجیه و دفاع آن‌چنانی کشاند که حتی بگوید: هر روز که نمی‌شود به‌شکلی بود و به‌حرفی گوش داد، یک روز فقر و مبارزه است، پس باید

^{۵۸} هفته‌نامه صبح صادق، شماره ۴۹۷، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۱.

^{۵۹} حسین غفاری، مطهری: در دفاع از اسلام کوچکترین تردیدی ندارم، نشریه رشد معلم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲، ش ۷، ص ۷۲؛ سرگذشت‌های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، به روایت جمعی از فضلا و یاران، تهران: ذکر، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۹.

چنین و چنان بود، و یک روز دیگر جور دیگر است، پس باید جور دیگر بود. یک روز یکی از علما را بد می‌گفتند که چرا جلوی بچه‌های خود را باز گذاشتی که چنین و چنان اسراف و ول‌خرجی می‌کنند، و روز دیگری عالم دیگری را سرزنش می‌کردند که چرا به بچه‌های خود آن قدر سخت می‌گیری که دچار عقده می‌گردند (ایشان [مطهری] معتقد بودند که سخت‌گیری به خانواده تولید عقده می‌کند که من گفتم می‌توان آنان را هدف‌دار کرد تا تولید قدرت اراده کند). روزی ... و روزی ... و تازه! [یا می‌گفتند] حالا دیگر مانند آن گذشته‌ها نیست که فقیر و فقر زیاد باشد، من خود گاهی فقری نمی‌بینم که غذای اضافی خانه را به او بدهم (البته این درست بود، چون منزل ایشان [مطهری] در قلهک بود). همین مسئله‌ی غذای اضافی را، دوستی که با من نزد ایشان [مطهری] آمده بود (افچه‌ای)، به کسانی گفته بود و آنان از من صحت آن را پرسیده بودند و من تأیید کرده بودم و وقتی این به گوش خود ایشان رسیده بود، گفته بودند: فلانی [آشوری] آدم دروغگوئی است و آقای خ [خامنه‌ای] هم بعد به استناد همین گفته می‌فرمودند: فلانی [آشوری] دروغگو است.» متأسفانه آشوری در نقل‌هایش بی‌تقوایی کرده و حق با مطهری است.

ثالثاً این که مطهری بعد از هیاهوی انتشار توحید آشوری گفته باشد «این‌ها نمی‌دانند توحید اصلاً لفظش یعنی چه. حرف توحید را هم نمی‌فهمند» قابل فهم و تأیید است.

رابعاً آنچه غفاری بعد از گفتگوی نیم‌ساعته با آشوری گزارش کرده با دستاورد این تحقیق سازگار است. خامساً آیا مطهری همانند موسوی تبریزی و غفاری می‌پنداشته آشوری سردمدار فکری گروه فرقان است؟ آیا به همین دلیل، علی‌رغم اینکه مکرراً فرقان را نقد کرده است، مطلقاً به نقد آشوری و کتابش نپرداخته است؟ یا بدون قائل شدن به همچو قولی همانند ایازی نقد فرقان را نقد آشوری می‌دانسته، چون یک آبخور فکری برایشان قائل بوده، لذا به نقد مستقل آشوری نپرداخته است. نمی‌دانم.

درباره مقدمه ماتریالیسم در ایران بر آخرین ویرایش علل گرایش به مادیگری مرتضی مطهری و میزان ارتباط آن با توحید آشوری در بخش ششم این سلسله مقالات بحث خواهد شد. ماحصل گزارشهای این سه بحث را در نکات زیر می‌توان تلخیص کرد:

اولاً آشوری حداقل پنج بار با مطهری دیدار داشته است، در دو بار نخست خامنه‌ای هم حضور داشته است (به نقل خود آشوری). نوبت سوم در منزل سید مصطفی محقق داماد، و نوبت چهارم در منزل مطهری به تنهایی (به نقل دوانی). مطهری به اتفاق محمد مفتاح برای گفت‌وگو با آشوری به قم می‌روند، اما آشوری سر قرار حاضر نمی‌شود. به نقل آشوری، به دعوت سید جواد هشتروندی قرار می‌شود مطهری و محمدتقی جعفری با آشوری دیدار کنند، به جای حضور طومار اشکالات خود بر کتاب توحید را می‌فرستند. نوبت پنجم دیدار اتفاقی در ملاقات با طاهر احمدزاده بعد از آزادی وی از زندان.

ثانیاً مطهری به آشوری «نقد فکری» داشته، آشوری هم به مطهری «اعتراض طبقاتی!» داشته است. مطهری نقدهای طبقاتی آشوری به خودش و اتهام اشرافی‌گری را از اساس ناوارد می‌دانسته است. آشوری غیر از این حرفی برای گفتن به مطهری نداشته است! او یک پیش‌شرط برای گفتگو با مطهری می‌گذارد از زندگی تجملی و اشرافی‌اش دست بردارد تا آشوری به او اثبات می‌کند که مشرک است! این یعنی گریز از هرگونه گفتگوی علمی. مهم‌ترین

مدرک وی بر اشرافی‌گری مطهری و مفتوح تردد آن‌ها با ماشین سواری بود، در حالی که آن‌ها باید همانند خلق مستضعف با اتوبوس می‌آمدند!

ثالثاً رئیس نقدهای مطهری به آشوری بر اساس گزارش‌های موجود اینهاست:

نقد اول. کتاب توحید آشوری را خوانده‌ام. کتاب مزخرفی است، این‌ها نمی‌دانند توحید اصلاً لفظش یعنی چه. پیام اصلی توحید را هم نمی‌فهمند. آشوری حرف‌های مارکسیستی را در لفافه دین می‌زند و از مصادیق «مارکسیسم اسلامی» است. اما به هیچ‌وجه قائل به حکم ارتداد و تکفیر نبود.

نقد دوم. به نظر آشوری اسلام و مارکسیسم یک حرف را می‌زنند! آن‌ها می‌گویند طبقه کارگر و ما می‌گوئیم طبقه مستضعفین. محتوا یکی و قالب‌ها دوتا است. لذا ما باید با مارکسیست‌ها همکاری کنیم. به نظر مطهری اگر چه ممکن است ما در یک مواردی با مارکسیسم مشترکاتی داشته باشیم، ولی راهمان در یک جایی از هم جدا می‌شود. در یک جاهایی هم کاملاً نقطه مقابل هم هستیم و اساساً امکان اتحاد ما با مارکسیست‌ها وجود ندارد. آن‌ها وقتی حرف از مبارزه می‌زنند منظورشان مبارزه با مذهب هم هست.

نقد سوم. شیخ جسور و روداری است. مثل اینکه دستی او را می‌گرداند. خیلی منحرف است. ولش هم نمی‌کنند. شنیده‌ام حسابی به دام گروه‌های الحادی افتاده و از احمقی او سوء استفاده می‌کنند. نمی‌فهمد دارد چه می‌گوید. نقد چهارم. از تحت تأثیر واقع شدن برخی طلاب جوان انقلابی از این کتاب به شدت متاثر بوده و می‌کوشیده روشنگری کند. می‌پنداشته کسانی تحت تأثیر افکار آشوری ترک نماز کرده‌اند.

نقد پنجم. مطابق نقلهای آشوری و مطهری، آشوری در ملاقات با مطهری در خانه وی بعد از شنیدن استدلال‌های او در بطلان دعاوی مارکسیستی حرفی برای گفتن نداشته، و در حالی که در این دیدار هیچ چیز دیگری مطرح نشده بود، آشوری به دروغ نزد هوادارانش به مطهری نسبت می‌دهد که در پاسخ نقد وی به اشرافی‌گری وجود فقیر را در تهران انکار کرده است. این نسبت دروغ به گوش مطهری و خامنه‌ای می‌رسد، و صلاحیت اخلاقی (صداقت در نقل) آشوری زیر سؤال می‌رود.

خاتمه

حسن یوسفی اشکوری^{۶۰} (متولد ۱۳۲۸) نویسنده نواندیش و فعال ملی مذهبی، درباره روابط مطهری و آشوری اظهاراتی قابل تأمل دارد: «مطهری که از سال ۱۳۵۰ با [علی] شریعتی اختلاف نظر جدی پیدا کرده و نسبت به پاره‌ای از آموزه‌هایش شدیداً انتقاد داشت، پس از حادثه ارتداد سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ گرایش ضد چپ در او تقویت شد و از رشد رادیکالیسم فکری و ایدئولوژیک و نیز رادیکالیسم سیاسی و انقلابی احساس خطر کرد، و با تکیه بیشتر بر معارف سنتی اسلامی و تأکید بر رهبری انحصاری روحانیت در اندیشه و عقیده و سیاست کوشید با خطرات جدید مقابله کند. از این رو از سال ۱۳۵۴ تا پایان عمر رویکرد انتقادی مطهری نسبت به حوزه و روحانیت و اندیشه‌های سنتی آشکارا کاهش پیدا کرد و در مقابل، لبه تیز انتقادهای و حتی حمله‌های وی متوجه جریان روشنفکری و به ویژه رادیکالیسم انتقادی و انقلابی شد. مواجهه مطهری با فرقان و فرقانیسم بُعد دیگر

^{۶۰} برای اطلاع از روابط دوستانه من با حسن یوسفی اشکوری بنگرید به مقاله [هفتاد سالگی یک دوست](#) (۱ بهمن ۱۳۹۸).

عرصه کارزار او بر ضد رادیکالیسم اسلامی بود. مخصوصاً انتساب این جریان به شریعتی حساسیت مطهری را افزون کرده بود. وی این اندیشه را «ماتریالیسم منافق» می‌خواند. باز خورد تند مطهری با حبیب‌الله آشوری و کتاب توحید او نمونه دیگر از این کارزار بود. هرچند بعدها روشن شد که فرقان پیوند استواری با جریان شریعتی و اندیشه‌های او نداشت.^{۶۱}

یوسفی اشکوری اموری را به هم پیوند داده که مدرک می‌طلبد. اصطلاحاتی از قبیل «چپ، رادیکالیسم فکری و ایدئولوژیک، و رادیکالیسم سیاسی و انقلابی» نیاز به تعریف مشخص و شفافیت دارند. مشخص نیست که آیا نویسنده مدافع این امور است یا نه. او اختلافات مطهری با شریعتی، و مارکسیست‌شدن اکثر مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ را باعث تقویت گرایش مقابله با نواندیشی دینی و نزدیکی بیشتر به رویکرد سنتی اسلامی در مطهری دانسته است. مشخص نیست «تأکید بر رهبری انحصاری روحانیت در اندیشه و عقیده و سیاست» بر کدام مدرک و مستند در آثار مطهری استوار است؟ راستی در اختلافات فکری مطهری و شریعتی اشکالی متوجه افکار شریعتی نبوده است؟! آیا ارتداد ۵۴ اکثریت سازمان مجاهدین خلق هر شاهد منصفی را به بازبینی در اسلام سیاسی و انقلابی و ریشه‌یابی این واقعه فرا نمی‌خواند؟

فرقان جریانی نحیف و رنجور به لحاظ فکری، و قاتل و تروریست در عمل بوده است. نویسنده فراموش کرده است نقدهای خود را به «ماتریالیسم منافق» با خواننده در میان بگذارد. اینکه «فرقان پیوند استواری با جریان شریعتی و اندیشه‌های او نداشت» - غیر از جنبه تروریستی این گروه - نیازمند اقامه دلیل و ایضاح است. آنچه بیش از همه این دعاوی فاقد مستند به این تحقیق مربوط است عبارت ذیل است: «باز خورد تند مطهری با حبیب‌الله آشوری و کتاب توحید او نمونه دیگری از این کارزار بود.» تندی و کندی اموری نسبی هستند. مواجهه مطهری در مقایسه با بهشتی البته تندتر بوده است. اما همین مواجهه در مقایسه با برخورد خزعلی بسیار ملایم بوده است. با مدارک و اسنادی که اقامه شد محرز شد که مطهری هرگز اقدام به تکفیر یا صدور حکم ارتداد درباره آشوری نکرده است.

این تحقیق اثبات کرد که مطهری (و البته بهشتی، مفتاح و هم‌فکران‌شان) آنچه در توان داشتند در زمینه جدال احسن، گفتگوی علمی، اقامه دلیل و خیرخواهی نسبت به آشوری کوتاهی نکردند، آن‌که در این زمینه به‌شدت مقصر است شخص آشوری است نه مطهری و هم‌فکرانش. اگر نویسنده محترم مدارک و اسناد اقامه شده در این تحقیق، خصوصاً هفت جزوه آشوری (معرفی شده در بخش سوم)، تفسیر قرآن وی (معرفی شده در بخش دوم) و توحید (خصوصاً ویرایش دوم آن) را مدّ نظر قرار دهد، بعید است در این نتیجه با راقم این سطور موافق نباشد: مطهری دقیق‌تر و قبل از همه خطر «ماتریالیسم منافق» و جریان منحرف و تروریست فرقان و نیز تفکر مارکسیست‌زده آشوری را تشخیص داده بود. همه شواهد له مطهری است و علیه آشوری. البته در کنار نقد ساختاری آشوری، اعتراض تمام قد به اعدام وی به‌جای خود باقی است. نقد اعدام وی در بخش بعدی خواهد آمد. نقد رویکرد آشوری نقد یک جریان وسیع است که از حیثی رویکرد امثال این نویسنده محترم را هم در برمی‌گیرد.

^{۶۱} حسن یوسفی اشکوری، گرد آمد و سوار نیامد: یادمانده‌های پیش از انقلاب ایران، اسن آلمان: نشر اندیشه‌های نو، ۱۳۹۹، ص ۱۴۶-۱۴۵.

تفصیل آن در بخش ششم خواهد آمد، انشاءالله. فعلاً به همین مختصر اکتفا می‌کنم.

بحث هفتم. نقد مفتح

از محمد مفتح^{۶۲} (۱۳۵۸-۱۳۰۷) که همانند مطهری توسط گروه فرقان ترور شد دو گزارش در دست است: یک. از جانب خود آشوری در رساله «من و آقای خ» در دو موضع: موضع اول، وی به‌مفتح و بهشتی به‌عنوان رفقای سید علی خامنه‌ای بدگمان می‌شود. موضع دوم، آشوری از جلسه‌ای می‌گوید که در حضور مفتح، بهشتی و محمدمهدی ربانی املشی با خزعلی درباره اتهام کمونیست بودن وی گفتگو کرده است. البته آشوری همه حاضران جلسه را با خزعلی هم‌فکر معرفی می‌کند که نادرست است و نقدش گذشت. آشوری اضافه کرده: «البته من در این جلسه، شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان را بی‌رحمانه نقد کردم!»

دو. چند نکته هم از سوی محمدمهدی جعفری - که به‌گفته خودش با آشوری و کتابش همدل بوده - به‌شرح زیر نقل شده است: [۱] «من خودم با مرحوم [محمد] مفتح چندین بار درباره این کتاب و اساساً شخصیت آشوری صحبت کردم. ... ایشان می‌گفت افکار مارکسیستی در آن به چشم می‌خورد.»^{۶۳} «بارها از شهید مطهری و شهید مفتح شنیدم که فرمودند: ایشان [آشوری] اساساً منحرف است و تحت‌گرایش مارکسیستی است.»^{۶۴} [۲] وقتی مخالفت شهید مطهری و شهید مفتح را با او [آشوری] دیدم، از آقای مفتح پرسیدم علت مخالفت شما چیست؟ گفتند: کتاب توحید را خوانده‌ای؟ گفتم: بله. گفتند آنجا نوشته «جامعه طراز نوین». این اصطلاح حزب توده است. او می‌خواهد توحید را از طریق مارکسیسم ثابت کند. من گفتم ممکن است این اصطلاح را از توده‌ای‌ها گرفته باشد، ولی من از کلیت کتاب چنین استنباطی نداشتم. گمانم می‌خواهد نواندیشی کند. گفتند خیر، ما این برداشت را نداریم. [۳] پرسیدم شما چه کردید؟ گفتند قرار شد من و آقای مطهری برویم قم و با خود او مذاکره کنیم. رفتیم. اما او به آن جلسه نیامد. بعد دیدیم که در ایستگاه اتوبوس منتظر نشسته تا با اتوبوس بیاید! رفتم پیش او و گفتم چرا نیامدی؟ گفت چرا بیایم و با کسی مثل آقای مطهری با آن اشرافی‌گری که دارد بحث کنم؟ قبولش ندارم. به او گفتم تو بیا حرفت را بزن. گفت این اوست که باید دست از اشرافی‌گری‌اش بردارد و به جای ساده‌ای بیاید تا من با او صحبت کنم. ما دیدیم که توهمش بالاست و اصلاً زندگی آقای مطهری را الگوی اشرافی‌گری می‌داند و حاضر نیست بحث کند.»^{۶۵}

^{۶۲} محمد مفتح از شاگردان آقایان بروجردی، خمینی و گلپایگانی در فقه و اصول، و آقایان سید محمدحسین طباطبایی و سید ابوالحسن رفیعی قزوینی در فلسفه بود. عنوان رساله^{۶۲} دکتری وی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران «حکمت الهی و نهج‌البلاغه» بود. مسجد الجواد و مسجد قبا پایگاه فعالیت‌های او بود. نماز تاریخی عید فطر تهران در سال ۱۳۵۷ به امامت او برگزار شد. پس از انقلاب سرپرستی دانشکده^{۶۳} الهیات دانشگاه تهران را برعهده داشت. از جمله آثار اوست: الحاشیه علی الاسفار الأربعة (از ابتدای کتاب تا پایان مبحث اتحاد عاقل و معقول).

^{۶۳} جعفری، همگام با آزادی، ج ۲، ص ۲۵۴.

^{۶۴} جعفری، همگام با آزادی، ج ۲، ص ۲۵۴.

^{۶۵} نسبت فرقانیان با جریان روشنفکری دینی در گفت‌وگوی یادآور با دکتر سید محمدمهدی جعفری، طالقانی گفت: این‌ها خوارج هستند، نشریه یادآور، تابستان، پائیز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۶ و ۷ و ۸، ص ۲۲۱-۲۲۰. «از شهید [محمد] مفتح شنیدم که ما حاضر بودیم این کار [برگزاری مجلس گفتگو] را بکنیم، اما شیخ آشوری حاضر نشد. شهید مفتح همچنین گفت آقای مطهری برای بحث حاضر شدند و حقیقتاً هم از موضع دلسوزی می‌خواستند این شخص را ارشاد کنند. مرحوم مفتح روز دیگری به‌من گفت: روزی به‌اتفاق دوستی رفتم قم. آشوری

در ذیل اظهارات آشوری درباره مفتح و مطهری به نقل از مفتح می‌توان گفت:
 اولاً. مفتح همانند مطهری، آشوری را به لحاظ فکری منحرف و کتاب او را تحت تأثیر مارکسیسم می‌دانسته، اما بر خلاف خزعلی او را کمونیست نمی‌دانسته است.
 ثانیاً به روایت مفتح، مطهری و مفتح برای گفتگو با آشوری به قم می‌روند، اما آشوری در جلسه گفتگو حاضر نمی‌شود. در ایستگاه اتوبوس او را می‌بینند. می‌پرسند چرا نیامدی؟ گفت تا مطهری دست از اشرافی‌گری بردارد قابل صحبت نیست. برهان قاطع بر اشرافی‌گری مطهری و مفتح هم تردد آن‌ها با ماشین سواری بوده است!

مبحث سوم. نقدهای شدید توحید آشوری



سه نفر از مدرسان حوزه علمیه قم به نام‌های جعفر سبحانی، ناصر مکارم شیرازی و محمدتقی مصباح یزدی کتاب توحید آشوری را از کتب غیرقابل اصلاحی دانسته که باعث گمراهی خوانندگان می‌شود. تفسیر به‌رأی قرآن، تفسیر مادی، طبقاتی یا مارکسیستی از دیگر اشکالات مشترک آنها به کتاب مذکور است. در عین انتقاد شدید به کتاب، نسبت تکفیر، ارتداد یا اینکه نویسنده کمونیست شده است در انتقادات این مدرسان دیده نمی‌شود. این مبحث شامل سه بحث به شرح ذیل است: پاسخ سبحانی به‌نامه ناشر کتاب توحید، پاسخ مکارم شیرازی به‌نامه ناشر کتاب توحید، و انتقادهای تند مصباح یزدی.

بحث هشتم. پاسخ سبحانی به‌نامه ناشر کتاب توحید

را در صف اتوبوس دیدم قصد داشت به تهران بیاید. گفتیم بیا با هم برویم. گفت شما با ماشین سواری هستید، اما من می‌خواهم با اتوبوس مسافرت کنم. من حاضر نیستم با کسانی که ماشین سواری دارند اصلاً بحث کنم!» (جعفری، همگام با آزادی، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۲).

حمید اسلامی (۱۳۹۸-۱۳۲۸)، رئیس انتشارات غدیر، در نامه به برخی مدرسان حوزه علمیه قم، آن‌ها را در جریان هجومی که بعد از انتشار کتاب توحید آشوری شده قرار داده و از آن‌ها استمداد کرده است. پدر ناشر شیخ عباس‌علی اسلامی (۱۳۶۴-۱۲۸۱) بنیانگذار «جامعه تعلیمات دینی» برای جامعه مذهبی آن زمان فرد کاملاً شناخته شده‌ای بوده است. نامه اسلامی در دست نیست، اما پاسخ‌های ناصر مکارم شیرازی (متولد ۱۳۰۵) و جعفر سبحانی تبریزی (متولد ۱۳۰۸)، از مدرسان فقه و اصول حوزه علمیه قم در دهه پنجاه و از مراجع تقلید در زمان حاضر، به‌وی در دست است.^{۶۶} آیا ناشر به مدرس دیگری در این زمینه نامه نوشته است؟ نمی‌دانم. آیا نامه‌ای که به‌این دو مدرس نوشته شده یکسان بوده است؟ احتمال دارد.

از این پاسخ‌ها برمی‌آید که اولاً تاریخ نامه ناشر باید نیمه اول بهار ۱۳۵۶ باشد. ثانیاً ناشر به علما خبر داده که از عکس‌العمل به کتاب آشوری غافل‌گیر شده است. ثالثاً از آن‌ها خواسته اشکالات کتاب را تذکر دهند تا کتاب بعد از اصلاح تجدید چاپ شود. رابعاً بحث بر سر ویرایش دوم کتاب توحید است نه ویرایش نخست آن. خامساً ظاهراً این دو جوابیه به‌شکل عمومی پخش نشده، اما ناشر نسخه‌ای از آن‌ها را در اختیار آشوری قرار داده بود تا بداند چرا از تجدید چاپ کتاب علی‌رغم تقاضای فراوان معذور است. اینکه ویرایش دوم کتاب توسط انتشارات سلمان^{۶۷} (علاوه بر انتشارات غدیر) منتشر شده است، قابل فهم است. ضمناً در آثار آشوری اسامی سبحانی تبریزی و مکارم شیرازی به‌چشم نمی‌خورد. ظاهراً این دو با آشوری دیداری هم نداشته‌اند.

متن کامل پاسخ جعفر سبحانی تبریزی به نامه حمید اسلامی به این شرح است: «بسمه تعالی. حضور انور دوست گرامی جناب آقای عبدالحمید^{۶۸} اسلامی دام‌عزه. پس از تقدیم سلام امید است که در نشر آثار راستین اسلامی کاملاً موفق بوده باشید. انتشار کتاب توحید آقای [حبیب‌الله] آشوری از مؤسسه «الغدیر» مایه شگفت می‌باشد و با خود فکر می‌کردم که یک مؤسسه صد درصد دینی چگونه به‌نشر یک چنین کتاب دست زده است، اکنون که نامه شما رسید روشن شد که شما به تصویب برخی از تندروها و حادثاها، اقدام به چاپ آن کرده‌اید. اشکالات این کتاب، یکی دو تا نیست، [۱] اصولاً برداشت نویسنده از آیات قرآن یک برداشت غلط و بر اساس تفسیر به‌رأی است، یعنی قبلاً مدعای خود را در مغز پرورانده است، سپس به دنبال دلیل رفته است و در میان صدها آیه و روایت به‌یک آیه و حدیثی که ظاهر آن می‌تواند دلیل بر گفتار او باشد، چسبیده است. [۲] چگونه این کتاب را اصلاح کنیم، مردی که برداشت او از آیه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ [حجرات: ۱۳] این است که گرامی‌ترین شما نزد خدا، انقلابی‌ترین شماست، باید فاتحه دیگر برداشت‌های او را خواند. [۳] با نویسنده‌ای که می‌خواهد دوزخ را با فاصله طبقاتی و بهشت را با از بین رفتن آن توجیه کند، [۴] و قوانین معاملات اسلام و ارث را مربوط به دوران

^{۶۶} کلیشه‌ی نامه‌ها توسط حمید آشوری در اختیارم قرار گرفت، با تشکر از وی.

^{۶۷} به احتمال قوی صاحب این انتشارات فردی به‌نام اکبری بوده است. این ناشر کتاب دیگر آشوری را نیز منتشر کرده است: «علل گسترش اسلام»، نوشته سر توماس آرنولد، ترجمه حبیب‌الله آشوری (ترجمه از عربی)، تهران: انتشارات سلمان، ۱۳۵۷.

^{۶۸} نامه سبحانی تنها جایی است که وی عبدالحمید نامیده شده، در دیگر منابع از او با نام حمید یاد شده است. مشخصات شناسنامه‌ای وی «زین العابدین اسلامی قرائتی» متولد ۵ مرداد ۱۳۲۸ تهران، شماره شناسنامه ۲۸۷۴۰، متوفی ۶ آذر ۱۳۹۷ مدفون در امامزاده اسماعیل، قلهک (زرگنده). اطلاعات مذکور برگرفته از اسناد ساواک و وبسایت آرامستان‌های تهران.

فاصله طبقاتی بداند، چگونه می‌توان کنار آمد. [۵] این کتاب یک اشکال دارد و آن اینکه سراپا اشکال و برداشت غلط است. شما هرچه بهتر از چاپ مجدد آن منصرف شوید، و من و امثال من از اصلاح آن عاجز و ناتوان است. اگر کتاب «راه سوم» از چاپ درآمده است، ما را مطلع سازید. با تقدیم احترام - جعفر سبحانی»^{۶۹} نامه متعلق به اواخر سال ۱۳۵۵ یا اوایل سال ۱۳۵۶ است. سبحانی پنج اشکال به کتاب آشوری وارد کرده (که با شماره‌هایی در گروه [] تفکیک کردم) غالب این اشکالات وارد است. از اشکال اخیر برمی‌آید که ناشر از سبحانی خواسته اصلاحات مورد نظر خود را در مورد کتاب بفرستد و سبحانی کتاب را غیرقابل اصلاح دانسته و از ناشر خواسته از تجدید چاپ آن اجتناب کند. نقد سبحانی از نقد بهشتی شدیدتر است. سبحانی در اشکالات اول و سوم با نقد بهشتی مشترک است. احتمالاً بهشتی هم در دو اشکال دیگر همانند سبحانی می‌اندیشیده، هرچند بر قلم نرانده است.

بر اساس این عبارت «اکنون که نامه شما رسید روشن شد که شما به تصویب برخی از تندروها و حادثاها، اقدام به چاپ آن [توحید آشوری] کرده‌اید» معلوم می‌شود که اسلامی کسی را که با تأیید نامه کتبی او کتاب توحید را منتشر کرده به سبحانی معرفی کرده است و سبحانی از او با عنوان «برخی از تندروها و حادثاها» یاد کرده است. آن فرد به احتمال قریب به یقین کسی جز سید علی خامنه‌ای نیست. مدارک این استناد در بخش‌های دوم و سوم ارائه شد، تکرار نمی‌کنم.

بحث نهم. پاسخ مکارم شیرازی به نامه ناشر کتاب توحید

متن کامل پاسخ مورخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۶ ناصر مکارم شیرازی به حمید اسلامی ناشر کتاب توحید به این شرح است: «نامه گرمی شما موجب تشکر گردید. از اظهار محبت جنابعالی متشکرم و امیدوارم همواره موفق به نشر آثار ارزنده اسلامی باشید. [۱] در مورد کتابی که جنابعالی را غافلگیر کرده‌اند [توحید آشوری] گمان نمی‌کنم وضع آن طوری باشد که بتوان با اصلاح چند مورد آن را نشر داد. [۲] برداشت کتاب متأسفانه یک برداشت کمونیستی و مادیگری است، [۳] و مملو است از تفسیر به‌رأی در آیات قرآن، [۴] و نشر آن هم برای ناشر هم برای نویسنده و هم برای فروشنده و خواننده مسئولیت شرعی دارد. حضرت آقای والد محترم [عباس علی اسلامی] را ابلاغ سلام بفرمائید.»

نامه مورد بحث سربرگ «مدرسه الإمام أميرالمؤمنین (ع)، مرکز مطالعات اسلامی و نجات نسل جوان (قم) - حوزه علمیه» را دارد، دست‌نویس فاقد امضاست. این مؤسسه متعلق به مکارم شیرازی است. در نامه به اسم آشوری یا کتابش هم تصریح نشده است.

مکارم شیرازی در این نامه چهار اشکال به کتاب وارد کرده است که با شماره‌های در گروه [] تفکیک کرده‌ام. در اشکال نخست کتاب، همانند سبحانی، غیر قابل اصلاح دانسته شده است. در اشکال دوم برداشت‌های کتاب

^{۶۹} قصه‌های حمید [آشوری]، اینستاگرام، ۱ می ۲۰۲۴، کلیشه نامه هم درج شده است.

^{۷۰} مشخصات کتاب: جعفر سبحانی، راه سوم، تهران: انتشارات غدیر، [۱۳۵۵]. ۲۸۰ صفحه به علاوه شانزده صفحه مقدمه. تاریخ انتهای مقدمه سال ۱۳۵۵ است.

مادیگری و مارکسیستی (کمونیستی) معرفی شده است، که با توجه به جزوات هفت‌گانه آشوری که در بخش قبل تحلیل انتقادی شدند، دور از واقع نیست. اما بر خلاف دسته سوم منتقدان - که در مبحث سوم خواهد آمد - نسبتی به نویسنده نداده، یعنی او را مارکسیست، مرتد و کافر نخوانده است، لذا آن‌را در این دسته آوردم. در اشکال سوم همانند بهشتی و سبحانی تفاسیر آشوری از آیات را تفسیر به‌رأی دانسته است، که می‌تواند نقدی علمی تلقی شود. در اشکال چهارم وی عملاً کتاب آشوری را مشمول حکم «کتب ضاله» دانسته است، که رأیی فقهی محسوب می‌شود، و معلوم نیست با توجه به گسترش وسایل ارتباط جمعی مفید فایده محسوب شود. البته اشکال پنجم سبحانی هم رقیق‌شده همین نسبت به کتاب است.

این نامه قدیمی‌ترین سند مکتوب تاریخ‌دار درباره کتاب آشوری از یک‌سو و از سوی دیگر یکی از تندترین نقدهای منتقدانی است که آشوری را تکفیر نکرده‌اند. ای کاش مکارم شیرازی فارغ از توصیف آن به کتب ضاله، برداشت مادیگری و کمونیستی، و تفسیر به‌رأی همانند بهشتی و حداقل مثل سبحانی چند نقد مشخص جزئی هم مطرح کرده بود.

بحث دهم. انتقادهای تند مصباح یزدی

محمدتقی مصباح یزدی^{۷۱} (۱۳۱۳-۱۳۹۹) بعد از خزعلی در ضمن تکفیرگران آشوری از او نام برده می‌شود است. قبل از داوری درباره این نسبت سه نکته ابتدایی حائز اهمیت است: اول. برخلاف خزعلی، هیچ اشاره‌ای به وی در رساله «من و آقای خ» یا دیگر کارهای آشوری به‌چشم نمی‌خورد. انگار وجود یا اهمیت نداشته است! دوم. در اسناد به‌جا مانده از دادگاه انقلاب - آن چنان که در بخش پنجم خواهد آمد - بر خلاف خزعلی، هیچ اسمی از مصباح در باره حکم ارتداد به‌چشم نمی‌خورد. سوم. تاریخ کلیه اظهارات خود مصباح و دیگران درباره آشوری متعلق به بعد از سال ۱۳۷۳ است. هیچ سند و مدرک قبل از انقلاب یا حتی دهه شصت در این زمینه در دست نیست. چرا؟! در هر حال در دنبال دو نقل قول بلند مصباح یزدی را آورده، در انتها تحلیل خواهیم کرد.

الف. محمدتقی مصباح یزدی در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۹ اظهار داشته است: «[۱] [در دهه ۵۰] گروهی پیدا شدند که برخی از آنان درس‌های علوم اسلامی را در حوزه‌ها خوانده بودند؛ حتی برخی از ایشان در درس‌های ما هم شرکت کرده بودند. اینان در آغاز، انسان‌هایی معتقد، متدین و خوش‌فکر بودند، اما ناگهان دچار انحراف شدند. ... برای نمونه می‌گفتند کلمه «آخرت»، «یوم آخر» و «قیامت» به معنای روز قیام، فرمان جنبش و حرکت است، که البته نباید این قیام را آشکار کرد، فعالیت زیرزمینی است و اگر زمان و چگونگی قیام افشا شود نمی‌توان به‌مبارزه ادامه داد. همچنین می‌گفتند «جن» یعنی مخفیانه عمل کردن، استراتژیک بودن و رعایت تاکتیک‌ها. برای «غیب» نیز تفسیرهایی انحرافی داشتند. آنان در زمینه تفسیر قرآن کتاب‌ها نوشتند و برخی شخصیت‌ها همین مطالب را به نام تفسیر قرآن درس می‌دادند.

[۲] از جمله آثاری که با این روش آفت‌زده و بیمار به‌رشته نگارش در آمد، کتاب توحید از فردی به نام حبیب‌الله

^{۷۱} در این دو جا درباره مصباح یزدی نکاتی آورده‌ام: مصباح خشونت و استبداد دینی (۱۵ دی ۱۳۹۹)، و ایضاح چرخش سیاسی مصباح: سیری در تحول روابط مصباح یزدی و خامنه‌ای (۲ آبان ۱۴۰۰).

آشوری است. آشوری با گیرایی و حرارتی ویژه، برای طلبه‌های جوان به سخنرانی می‌پرداخت. او در کتاب خود نوشته است ما نه با ماتریالیسم فلسفی، که با ماتریالیسم اخلاقی مخالفیم. از مطالب عجیب این کتاب، این بود: اگر ماتریالیسم فلسفی، پویا و زایا باشد بد نیست، یعنی اگر انسان به خدا اعتقاد نداشته باشد، اشکال ندارد؛ آنچه اهمیت دارد این است که اخلاق مادی نداشته باشد و ماتریالیسم و روح ماده‌گرایی در رفتار آدمی، رسوخ نکند. ایشان خود را بسیار ساده و زاهد می‌نمایاندند، غذای ساده می‌خوردند و ظاهرسازی‌هایی عجیب می‌کردند، ولی در باطن رفتارشان، گونه‌ای دیگر بود.

[۳] آشوری که با ظاهری مذهبی و کسوتی دینی در قم سخنرانی می‌کرد، رفته بود در شهری - ظاهراً شاهرود - و در بین دوستان خود گفته بود ما به‌گونه‌ی دسته‌جمعی ازدواج، و این سنت را احیا می‌کنیم، زیرا مطابق قرآن است! حتی طرفدارانش، دخترها و پسرها، همه را جایی گرد آورده بود تا با هم به‌طور جمعی ازدواج کنند و به این آیات استناد کرده بود: نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ (بقره: ۲۲۳)، أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ (بقره: ۱۸۷). او گفته بود: "نساء" به "کم" نسبت داده شده است، پس مجموعه‌ای از زنان می‌توانند متعلق به مجموعه‌ای از مردان باشند! این اعمال را به نام دین انجام می‌دادند و چنین کسانی، با این نگرش‌های التقاطی و باطل می‌خواستند سیر نهضت اسلامی را منحرف و جامعه اسلامی را به کارهایی بیهوده و نادرست سرگرم کنند.

[۴] اگر معلوم شود چه کسانی حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از حبیب‌الله آشوری حمایت می‌کردند، همگان شگفت‌زده می‌شوند. برخی جوانان با استعداد، این‌گونه مبتلا شدند و به‌دام تحریف و التقاط افتادند. کسی که پای در میدان نهاد و در برابر اینان ایستاد، شهید مطهری (رحمة‌الله علیه) بود. هیچ‌کس مانند او، توان درک و پیش‌بینی این آفت‌ها و بلاها را نداشت. دیگران به‌هر دلیل اشتباهاتی داشتند و رفتار این گروه‌ها را توجیه، بلکه در دوران مبارزه، از آنان حمایت می‌کردند. حبیب‌الله آشوری خود را با کسانی که مسلمان بودند و مبارزه می‌کردند، همسو نشان می‌داد و آنان نیز در برابر تحریفات وی، خاموش بودند.^{۷۲}

ب. مصباح یزدی در سال ۱۳۸۸ در این زمینه چنین گفته است: «[۵] در آن زمان یک عده از طلبه‌های بسیار متدین و علاقه‌مند به امام و انقلاب برای ترویج افکار انقلابی کتاب توحید آشوری که قاچاق بود^{۷۳} می‌آوردند و پخش می‌کردند. نام کتاب توحید بود و مطالبش به ظاهر تفسیر قرآن و نویسنده آن هم یک فرد روحانی بود و می‌گفتند

^{۷۲} ویژه‌نامه روزنامه رسالت به مناسبت فرارسیدن پانزدهمین سالگرد شهادت استاد مطهری تحت عنوان «فروغ اندیشه»، (۱۳۷۳/۲/۱۱). سخنرانی به مناسبت شهادت استاد مطهری در جمع طلاب مدرسه معصومیه، (۱۳۷۹/۲/۱۰)؛ دیدار مصباح یزدی با دانشجویان اهواز، شرکت‌کننده در اردوی تابستانی، ابعلی، (۱۳۷۹/۵/۲۷)؛ بعداً در کتاب محمدتقی مصباح یزدی، آفتاب مطهر: زندگی، اندیشه و خدمات علمی و فرهنگی علامه شهید، آیت‌الله مرتضی مطهری، نگارش: غلامرضا گلی‌زواره، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱، ص ۱۹۷-۱۹۹. مصباح یزدی در جای دیگر: «آشوری از مشهد به قم آمده بود و در مدرسه آیت‌الله بروجردی بحث می‌کرد، و با گیرایی و حرارتی ویژه برای طلبه‌های جوان به سخنرانی می‌پرداخت. ... اگر معلوم شود چه کسانی حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از حبیب‌الله آشوری حمایت می‌کردند، همگان شگفت‌زده می‌شوند. برخی جوانان با استعداد این‌گونه مبتلا شدند و به دام تحریف و التقاط افتادند.» (محمدتقی مصباح یزدی، آفتاب مطهر، ص ۱۹۹-۱۹۸)

^{۷۳} بعید می‌دانم این کتاب در آن زمان قاچاق بوده باشد. کتاب از حوالی سال ۱۳۶۰ البته زیرزمینی شده بود.

که او پیش فلان شخصیت هم درس خوانده. ^{۷۴} طبعاً کسی که می‌خواست درباره مسائل انقلابی اطلاعاتی داشته باشد، تشویق می‌شد که این کتاب را بخواند. یک نسخه از این کتاب به‌دست ما افتاد. دو سه صفحه‌ای که خواندم به‌تازگی زده شدم که چه جور کسی جرأت می‌کند به‌نام دین چنین حرف‌هایی بزند و این حرف‌ها بین طلبه‌ها آن هم در مدرسه‌ای که ما مسئولش هستیم [مدرسه حقانی] رواج پیدا کند؟ کتاب را دقیقاً مطالعه کردم و دیدم سراپا زهر است! کتابی بود با ادبیات فریبنده و جذاب برای جوان‌ها، اقتباس‌هایی از آثار نویسندگان آن روزها، ^{۷۵} ولی روحش تفسیر سمبولیک قرآن.

[۶] عصرهای جمعه یک جلسه هفتگی در مدرسه داشتیم. من بسیار متأثر بودم و در آن جلسه فریاد زدم و عمامه‌ام را به زمین زدم که ما در حوزه باشیم و عمامه سرمان باشد و به نام روحانیت و به نام اسلام چنین مطالبی پخش شود؟! این برخورد موجب گردید که عده‌ای نسبت به موضوع حساس شوند... آن‌ها در ترویج افکارشان می‌گفتند این کسی است که خدمت آقا درس خوانده است؛ اما این سخن لغوی است. کسانی بودند که نزد پیغمبر اکرم (ص) درس خوانده بودند، نزد امیرالمؤمنین (ع) درس خوانده بودند و عاقبت به‌خیر نشدند. صرف اینکه کسی در دوره‌ای نزد کسی درس خوانده باشد، ملاک صحت راه و ضامن این نیست که تا به آخر سالم بماند. همه منحرّفین در ابتدای امر که منحرّف نبوده‌اند. شیطان که شاگرد خود خدا بود.» ^{۷۶}

«[۷] من پیگیری کردم و گفتند نویسنده این کتاب [توحید]، گاهی به قم می‌آید و در اینجا جلساتی دارد و از دستگاه روحانیت سنتی و حتی از شیخ انصاری و امثالهم انتقاد می‌کند و زندگی زاهدانه‌ای هم دارد! آقای [محسن] قرائتی [متولد ۱۳۲۴] می‌گفتند: «من شنیده بودم که او وقتی به مهمانی می‌رود، روی تشک نمی‌خوابد، حتی فرش را کنار می‌زند و روی زمین می‌خوابد. غذایش هم، یک کف دست نان و کمی ماست است!» به‌شدت تظاهر به‌زهت می‌کرد! در هر حال انتقاد از روحانیت، استراتژی مشترک این گروه‌ها بود، چون می‌دانستند که تا مردم روحانیت باشند، این‌ها نمی‌توانند افکار خودشان را غالب کنند و لذا باید روحانیت را کنار بزنند و آن‌ها را از مردم جدا کنند. اگر روحانیت نقطه ضعفی دارد، آن را درشت کنند، اگر هم ندارد، جعل کنند و آن‌ها را از چشم مردم بیندازند! طبیعی است اگر کسی لباس روحانیت داشته باشد و علیه روحانیت حرف بزند، خیلی موفق‌تر خواهد بود تا مردم عادی. بعدها بنده از منابع مختلفی شنیدم که آقای آشوری، با چریک‌های فدایی خلق هم ارتباط پیدا کرده است.» ^{۷۷}

درباره اظهارات مصباح یزدی این نکات قابل ذکر است:

اولاً مصباح یزدی مجموعاً پنج اشکال به‌شرح زیر به‌آشوری کرده است:

اشکال اول. تفسیر به‌رأی (تفسیر مادی قرآن). اینکه در آن زمان تفسیر مادی قرآن رایج شده بود با مثال‌هایی که

^{۷۴} منظور سید علی خامنه‌ای است.

^{۷۵} خامنه‌ای و بیشتر شریعتی.

^{۷۶} «زمینه‌های پیدایش فرقان و فرقان‌گونه‌گان در گفت‌وگوی یادآور با آیت الله محمدتقی مصباح یزدی: زمینه تأثیر آن‌ها را قبلی‌ها فراهم کردند».

فصل‌نامه یادآور، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره ۸-۶، ص ۱۹.

^{۷۷} محمدتقی مصباح یزدی، مبارزه‌گریزی یا التقاط‌گریزی؟ بازکاوی یک اتهام تاریخی، روزنامه جوان، ۲۷ بهمن ۱۳۹۹.

مصباح زده (بند اول) این اشکال کاملاً واردی است. این اشکال نه تنها به توحید آشوری وارد است (صدر بند دوم)، بلکه به تفسیر منتشرنشده وی «برداشتی از قرآن» - که در بخش دوم معرفی و توصیفش گذشت و مسلماً مصباح از آن اطلاعی نداشته - نیز وارد است. این اشکال مشابه اشکالات بهشتی، سبحانی، و مکارم است. اشکال دوم. بی‌اشکال دانستن ماتریالیسم فلسفی (انکار وجود خدا) و مخالفت با ماتریالیسم اخلاقی (زندگی مادی‌گرایانه) (میان بند دوم) اشکال کاملاً واردی است و ناظر به این عبارت در ویرایش دوم کتاب توحید است: «بدیهی است که بینایان و بی‌غرضان از خارجی - ماتریالیسم اخلاقی و عملی - هزار به یک جو نمی‌خرند، و ماتریالیسم فلسفی را - آنجا که نه ویرانگر و بازدارنده که پوینده و زیایاست - پیراهن عثمان نمی‌سازند.»^{۷۸} آن چنان که در بخش دوم به تفصیل گذشت این دیدگاه آشوری «اشتباه فاحشی» است، اما از آن ارتداد نویسنده در نمی‌آید.

اشکال سوم. «ظاهرسازی‌های عجیب» (انتهای بند دوم) و «به‌شدت تظاهر به زهد می‌کرد» (بند هفتم). مشخص نیست مصباح چگونه انگیزه‌خوانی کرده ساده‌زیستی افراطی آشوری را زهد ریایی دانسته‌است؟ حتی اگر چنین باشد، این نقص اخلاقی است، اما جرم نیست.

اشکال چهارم. اتهام «زدواج دسته‌جمعی در خانه تیمی شاهرود آن هم به استناد قرآن!» (بند سوم) نه در کتاب توحید یا دیگر آثار وی مستندی دارد، نه در بازجویی آشوری در دادگاه مطرح شده است. مشخص نیست که وی بر مبنای کدام مدرک چنین «افترا»یی به آشوری زده است. آیا از باب «باهتوهم» چنین بهتانی به آشوری زده است؟!

اشکال پنجم. وی «منتقد دستگاه روحانیت سنتی و حتی شیخ انصاری و امثالهم» است، «با چریک‌های فدایی خلق هم ارتباط پیدا کرده است» (بند هفتم). آشوری در لباس روحانیت منتقد جسور روحانیت بوده و با دستگاه روحانیت در کنار استعمار و استبداد و استعمار صریحاً مبارزه می‌کرده است: «جنبه ضدارتجاعی و به‌خصوص ضداستثماری روحانیت بسی کمرنگ و یأس‌آور است.»^{۷۹} او از ارتباط با گروه‌های مبارز مارکسیست هم ابایی نداشته است.

ثانیاً مشخص نیست مراد مصباح یزدی از این جمله (در انتهای بند اول) چه کسی یا چه کسانی هستند: «برخی شخصیت‌ها همین مطالب را به نام تفسیر قرآن درس می‌دادند.»

ثالثاً مصباح پرسیده «اگر معلوم شود چه کسانی حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از حبیب‌الله آشوری حمایت می‌کردند، همگان شگفت‌زده می‌شوند.» (اول بند چهارم) من حقیقتاً نمی‌دانم پاسخ این سؤال چیست و چه کسی از افراد شناخته‌شده از افکار وی حمایت کرده است. این که کسی زندانی شدن وی را محکوم کرده باشد ربطی به حمایت فکری از وی ندارد.

رابعاً سؤالی که باقی می‌ماند: چرا چنین نقدهای تندی در دهه‌های پنجاه و شصت جایی منعکس نشده است و از آن مدرک و سندی در دست نیست؟ احتمالاً به خاطر فاصله‌ای که مصباح از جریان انقلابی و شخص آقای خمینی

^{۷۸} آشوری، توحید، ویرایش دوم، تهران: انتشارات غدیر، ۱۳۵۵، پاورقی ص ۵۸.

^{۷۹} آشوری، رفرم یا انقلاب، ص ۲، پاورقی.

داشته است. در هر حال مطابق مدارک موجود مصباح یزدی آشوری را تکفیر نکرده است.^{۸۰} هر نقد تندی تکفیرگری نیست. نقدهای علمی مصباح (اشکالات اول و دوم وی) نقدهای کاملاً واردی هستند.^{۸۱}

مبحث چهارم. تکفیرگری خزعلی



حبیب‌الله آشوری نویسنده کتاب توحید از جانب ابوالقاسم خزعلی تکفیر و متهم به ارتداد (مشخصاً کمونیسم) شده است. این مبحث شامل یک بحث و یک خاتمه است.

بحث یازدهم. حکم خزعلی

مشهورترین حاکم تکفیر آشوری ابوالقاسم خزعلی (۱۳۹۴-۱۳۰۴) بوده است. در این بحث چهار روایت را نقل و بررسی می‌کنم: روایت خود آشوری، روایت خزعلی، روایت مهدی خزعلی پسرش، و روایت حسن یوسفی اشکوری. **الف.** حبیب‌الله آشوری در رساله «من و آقای خ» حداقل در پنج موضع در این زمینه اظهار نظر کرده است:

^{۸۰} در بخش دوم در ضمن نقل اظهارات احمد قابل درباره چنین انتسابی به محمدتقی مصباح یزدی، متذکر شدم که من تا کنون سندی برای صحت این نسبت نیافته‌ام.

^{۸۱} «محمدتقی مصباح یزدی از آغاز دهه پنجاه به عنوان یکه‌تاز عرصه مبارزه با شریعتی در حوزه علمیه قم شناخته شد. ... تحول ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین و انتشار کتاب توحید اثر حبیب‌الله آشوری در سال ۱۳۵۴ [و ۱۳۵۵] نیز بهانه و سوژه تازه‌ای بود که بازار نقد و نفی آقای مصباح را گرم‌تر کند. در این هنگامه بسیاری از میانه‌روان و یا ساکتان نیز با آقای مصباح همراه و همدل شده و حداقل به هم نزدیک شدند.» (یوسفی اشکوری: گرد آمد و سوار نیامد، ص ۱۲۱۷-۲۱۶) اینکه بسیاری در حوزه‌های علمیه و جوامع مذهبی تحول ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق (مارکسیست شدن آن‌ها) و توحید آشوری را برناتفتند و با این دو پدیده و پدیده‌های مشابه گرایش به شریعتی اندکی کاهش یافت یک حقیقت است، اما این دلیل حقانیت روش و مسلک مصباح یزدی نبوده است. مصباح بر این امواج سوار شد و وقایع بعدی به افول او انجامید.

«[۱] در [شهریور] سال ۵۵ بود، که [ابوالقاسم] خزعلی از تبعید آزاد می‌شود و در حالی که من مشهد نبودم، چند ده روزی مشهد می‌ماند و عمدتاً هم یا با آقای خ [خامنه‌ای] است، و یا با او در تماس است. چند وقت بعد شنیدم که آقای خزعلی در قم فتوای کمونیست بودن مرا داده و دوستان دیگر ایشان نیز به علامت قبول [!؟] اظهار تأسف کرده‌اند، که حیف، اول آقای خوبی بود (لابد چون به نظرشان مانند خوبی بود)، باز از نظر اقتصادی تنها مثلاً کمونیست می‌شود یک چیزی، ولی [از نظر اعتقادی] ... یعنی قبلاً سر یارو را بریده بودند، تا بعد موقع شستنِ کارد بیرسند که خوب، حالا قضیه چه بوده؟ درست بوده؟ همین‌طور بوده؟

[۲] در سفری که به تهران داشتم، ایشان [خامنه‌ای] تأکید داشتند که ولو خضوع لازم باشد، تنها پیش آقای خزعلی برو و توضیح بده و خود را پاک کن، (و معلوم است که خود را پیش خزعلی - با آن سواد و خصلتش - پاک کردن یعنی چه؟)

[۳] در یک نشست که با آقای خزعلی در حضور آقای دکتر مفتاح و دکتر بهشتی و [محمد مهدی] ربانی املشی داشتیم، دلالی را که برای کمونیست بودن من اقامه می‌کردند در سه مرحله نقد کردم: ۱- اینکه آنچه را می‌گوئید باید اصل آن را با معیارهای اسلامی اثبات کنید، ۲- کیفیت و کمیت مشخص آن را ثابت نمائید، ۳- دلیل کمونیست بودن آن را روشن بفرمائید؛ که بهانه آوردند که دیر شده و ما به‌نهار دعوتیم، و باشد برای جلسه‌ی دیگری (که قرار شد پنجشنبه منزل آقای بهشتی باشد)، که هرگز در آن حضور نیافتند. البته من در این جلسه، شکل زندگی و اندیشه و موضع‌گیری آقایان را بی‌رحمانه نقد کردم.

[۴] پس از یک دیداری که ایشان (خ [خامنه‌ای]) با خزعلی داشتند، به‌من گفتند [اگر] تو [آشوری] چیزی نگویی، بنا شده ایشان [خزعلی] هم چیزی نگویند، ولی بعداً معلوم شد که خیر، چنین نیست. خلاصه در همین حیص و بیص [کتاب] توحید هم منتشر شد، و مسئله را حادثر کرد.

[۵] [خامنه‌ای] با ناراحتی محسوس گفتند تو هم مقصری، خزعلی هم مقصر است، نه تو به حرف [گوش] می‌کنی و نه او («إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً أَمَّنْ دُونِ اللَّهِ»^{۸۲} را دوست داشت). می‌گفتم عجب! من از شما قرار و سؤال می‌کنم و شما خزعلی را پیش می‌کشی و تقلید کورکورانه می‌خواهی؟»
درباره اظهارات آشوری این نکات قابل ذکر است:

یک. خزعلی در فاصله کوتاهی بعد از آزادی از تبعید، آشوری را به دلیل کتاب توحیدش کمونیست اعلام می‌کند. زمان این قضیه نیمه دوم سال ۱۳۵۵ باید بوده باشد. متأسفانه آشوری به جزئیات این امر مهم نه در این رساله نه در دیگر آثارش کمترین اشاره‌ای نکرده است. موضع اول تنها جایی است که از آن یاد کرده است. او از این امر به «فتوای کمونیست بودن» تعبیر کرده، و هرگز آن را به «ارتداد و تکفیر» تفسیر نکرده است. از توضیحات او در ذیل موضع اول برمی‌آید که او با کمونیست اقتصادی مشکلی نداشته، اما خود را کمونیست اعتقادی (ماتریالیست فلسفی) نمی‌دانسته است.

دو. بر خلاف ادعای آشوری (دوستان دیگر ایشان نیز به علامت قبول [!؟] اظهار تأسف کرده‌اند) مطابق مدارک

^{۸۲} (آن‌ها [اهل کتاب]) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند. (توبه: ۳۱)

موجود هیچ‌یک از کسانی که در رساله از آن‌ها نام برده شده (خامنه‌ای، بهشتی، مفتاح، مطهری، و...) از حکم خزعلی استقبال نکرده‌اند. اظهار نارضایی صریح بهشتی گذشت و دوباره خواهد آمد.

سه. مطابق مدارک موجود و برخلاف بدبینی آشوری، خامنه‌ای نه تنها محرک خزعلی در حکم کمونیست بودن آشوری (و در حقیقت حکم تکفیر و ارتداد وی) نبوده، بلکه کوشیده هر دو طرف (آشوری و خزعلی) را تعدیل کند. او در این قضیه نه طرف خزعلی بوده نه طرف آشوری، هر دو طرف را مقصر می‌دانسته، و یقیناً آشوری را کمونیست و مرتد نمی‌دانسته است. مدارک آن گذشت و خواهد آمد.

چهار. در جلسه‌ای که در موضع سوم رساله نقل شده، علاوه بر آشوری و خزعلی، سه نفر دیگر هم حضور دارند (مفتاح، بهشتی و ربانی املشی). ای کاش آشوری جزئیات بیشتری از این جلسه مهم را گزارش کرده بود. موضوع جلسه به روایت وی قضیه حکم خزعلی به کمونیست بودن او بوده. در حقیقت او از خود دفاع می‌کرده است. بر خلاف ادعای آشوری که سه ناظر یادشده با مثلاً حاکم شرع (خزعلی) موافق بوده باشند، به احتمال قوی آن‌ها کتاب آشوری را مارکسیست‌زده می‌دانستند، بی‌آنکه خود او را مارکسیست یا کمونیست (اعتقادی و فلسفی) بدانند. متأسفانه آشوری هر منتقد خود را همفکر و هم‌سنخ خزعلی معرفی کرده است.

ب. ابوالقاسم خزعلی در خاطراتش نوشته است: «خاطره‌ای از ایشان [بهشتی] دارم مربوط به حبیب [الله] آشوری بود. من این فرد را با توجه به یکی از آثارش [کتاب توحید] به ۱۳ مورد ارتداد محکوم کردم. مثلاً در رابطه با صفت رحمان گفته بود که رحمت همین ابر و باران و چیزهای ظاهری است، در حالی که رحمان موجود مستقل به ذات و مُشرف بر همه موجودات است. یک بار دکتر [سید محمد] بهشتی که به قم آمد آشوری هم آنجا بود. به من گفت: آیا در صدور حکم ارتداد آشوری عجله نکرده‌ای؟ من به ایشان گفتم: نه، هیچ عجله‌ای نبوده است. رحم‌دلی ایشان حتی درباره چنین مرتدی در خور تحسین است، ولی معظم له [بهشتی] از کلمات او [آشوری] خبر نداشت و ناهنجاری‌های کتاب او را ندیده و نخوانده بود.»^{۸۳}

قسمت اول خاطرات فوق درباره «حکم ارتداد آشوری» است که به تقاضای دادگاه انقلاب صورت گرفته و در بخش بعد جزئیات و مدارکش خواهد آمد. خزعلی اینجا به یکی از ادله سیزده‌گانه ارتداد آشوری اشاره کرده است. آشوری نهایتاً در تفسیر واژه رحمان «اشتباه» کرده است. این از کجایش انکار خدا و ارتداد در می‌آید؟! در قسمت دوم خاطره فوق خزعلی به گفتگوی خودش و بهشتی درباره ارتداد خزعلی اشاره می‌کند، در بحث اول همین بخش تحلیلش گذشت. تکرار نمی‌کنم.

ج. مهدی خزعلی (متولد ۱۳۴۴) پسر ابوالقاسم که در زمان انتشار کتاب آشوری «یازده ساله» بوده نوشته است: «[۱] حبیب‌الله آشوری همراه و هم‌رزم آیت‌الله [سید علی] خامنه‌ای بود، و ایشان [خامنه‌ای] در مسجد کرامت بالاخیابان برای بچه‌ها و جوانان مباحثی نو را بیان می‌کرد، آن‌چه جوانان در مکاتب ماتریالیستی می‌جستند و برایشان آرمان و هدف شده بود، از میان قرآن و روایات برایشان پیدا می‌کرد و در واقع او [خامنه‌ای] می‌خواست آرمان‌ها و نیازهای جوان آن‌روز را از منابع دینی جایگزین نماید، حبیب‌الله نیز تأثیرپذیری متقابلی از معظم له

^{۸۳} خاطرات آیت الله ابوالقاسم خزعلی، تدوین حمید کرمی پور، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۲.

داشت... [۲] [در بدو انتشار] کتاب توحید آشوری، پدر آن را مطالعه و ۱۳ اشکال از آن گرفتند، به استناد آن اشکالات، نویسنده کتاب را مرتد می دانستند. [۳] آشوری برای دفاع از خود به محضر حضرت آیت الله خزعلی می رسد، با شور و هیجان از عقاید خود دفاع می کند، حاصل آن جلسه این است که پس از خروج او از منزل، پدر می فرماید: استکان چای او را آب بکشید، او مرتد و نجس است! [۴] تابستان ۵۷، پدر محکوم فراری است، در خانه ای محقر نزدیک کوه سنگی مشهد اقامت دارد، شبها جلسات مخفیانه با روحانیون سیاسی مشهد چون [سید عبدالکریم] هاشمی نژاد و [عباس واعظ] طبسی دارند، یک شب به حاج رضا (از مؤمنین بازار) می فرماید که به مسجد کرامت برو و بعد از نماز مغرب و عشاء آقای [سید علی] خامنه ای را به منزل ما بیاورید. ایشان به منزل ما آمدند... موضوع آشوری بود و مباحث کتاب توحید. پدر بسیار تند در رد [کتاب] توحید سخن می گفتند و آشوری را مرتد می خواندند، گاهی عتاب تندی هم به ایشان [خامنه ای] به دلیل حمایت از آشوری داشتند! [۵] آقای خامنه ای در جواب پدر می گویند: او مسلمان است و صبح که به منزل ما می آید، نمازش را در منزل ما می خواند! و پدر می فرماید: همین که نمازش را به منزل شما می آورد و نشان می دهد برای رفع شبهه است و گرنه نمازش را در مسجد یا حرم می خواند و به منزل شما می آید!»^{۸۴}

درباره اظهارات مهدی خزعلی این نکات قابل ذکر است:

اولاً به احتمال قوی بسیاری از این مطالب را مهدی خزعلی از پدرش شنیده است. اینها عقیده ابوالقاسم خزعلی درباره خامنه ای است. فراموش نکنیم که ابوالقاسم خزعلی یکی از مخالفان مرجعیت رهبری بود و زیر فشار رهبری در سال ۱۳۷۸ مجبور به استعفا از فقه های شورای نگهبان شد.^{۸۵}

ثانیاً آشوری با خزعلی ملاقات کرده و خزعلی پس از شنیدن دفاعیات وی اواخر سال ۱۳۵۵ حکم ارتداد او را صادر یا ابرام کرده است. آیا این جلسه تنها جلسه برگزار شده در این زمینه بوده است؟ آیا این جلسه با جلسه ای که آشوری گزارش کرده و علاوه بر خودش و خزعلی، مفتاح و بهشتی و ربانی املشی هم حضور داشته اند، یکی است؟ ثالثاً به نظر می رسد نکته هشتم در روایت ایازی همین نکته سوم مهدی خزعلی باشد، که در آنچه به گوش ایازی رسیده است با جلسه ای با حضور مطهری خلط شده باشد.

رابعاً مطابق نقل فوق، خامنه ای تا تابستان ۱۳۵۷ از مسلمانی آشوری دفاع می کرده است. اینکه وی از این حوالی منتقد برخی آراء آشوری شده باشد منافاتی با این ندارد که همچنان معتقد به مسلمانی وی بوده باشد. این دو هیچ تلازمی با هم ندارند.

د. حسن یوسفی اشکوری که در دهه پنجاه در قم تحصیل می کرده تلقی خود را از کتاب توحید و نخستین دیدارش با آشوری و آنچه از خزعلی در این زمینه مستقیماً شنیده است توضیح داده است: «مرحوم حبیب الله آشوری از روحانیون جوان و خوش فکر خراسان بود که بیشتر با کتاب توحید خود در قم و تهران و سراسر ایران شناخته می شد. ... این کتاب خیلی زود مورد توجه قرار گرفت و چند بار چاپ شد و جدال های عظیمی برانگیخت.

^{۸۴} مهدی خزعلی، رهبری و توحید آشوری!، وبسایت مهدی خزعلی، ۲۳ بهمن ۱۳۸۷. دنباله ۱ این اظهار نظر در بخش بعد نقل خواهد شد.

^{۸۵} محسن کدیور، ابتدال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری، کتاب الکترونیکی، ۱۳۹۴، فصل دهم، باب ششم، ص ۱۳۸-۱۳۵.

در همان زمان کتاب را تهیه کرده و خواندم. به نظرم خیلی جالب آمد. نویسنده طرح تقریباً تازه و هماهنگ و منسجمی از توحید و شرک ارائه داده بود. ... مستندات اقوال و آراء و تفاسیر نویسنده صدها آیه قرآن و یا نهج البلاغه و نیز گاه برخی روایات است. تمام هم و غم نویسنده آن است که طبق معمول روشنفکران و انقلابیون مسلمان آن دوره اسلام و توحید را یک جهان‌بینی و ایدئولوژی تمام‌عیار بنمایاند که می‌توان بر آن بنیاد جامعه آرمانی دینی و اخلاقی بنا نهاد.

ابتکار مرحوم آشوری طبقه‌بندی مفاهیم و عقاید و تفاسیر نوتر و انقلابی‌تر از اسلام و توحید بود. رویکرد اساسی وی زمینی کردن دین به‌قصد گره‌گشایی از معضلات اجتماعی و در واقع مبارزه با شرک و الحاد از یک‌سو و بنای جامعه بی‌طبقه توحیدی از سوی دیگر بود. شریعتی می‌گفت دینی که به‌درد پیش از مرگ نخورد به‌درد بعد از مرگ هم نخواهد خورد. این فکری بود که تمام انقلابیون آن زمان پذیرفته بودند و گرنه مبارزه دینی و انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت مذهبی و مدیریت جامعه با معیارهای دینی لغو و بیهوده می‌نمود. در واقع همه (اعم از روحانی و غیرروحانی) بر آن بودند که اسلام را از حصار تنگ فردیت و اخلاق فردی و آخرت‌گرایی محض رها سازند و به‌عرصه جامعه و سیاست و انقلاب بیاورند. توحید آشوری هم کوششی در همین زمینه بود.^{۸۶}

«اما اینکه چرا [توحید آشوری] مخالفت‌های جدی را برانگیخت، به‌نظرم دو علت اساسی داشت: یکی دین را بیش از حد دنیایی و حتی مادی‌گرایانه تفسیر کرده، و حتی گاه به نظر می‌رسید آخرت را مرحله و شأنی از همین دنیا می‌داند و دیگر این که موضع رادیکال و ضدطبقاتی داشت و شدیداً با اشرافیت و زیست اشرافی مخالفت کرده بود. البته آنچه مهم بود دومی بود نه اولی. ... در سالیان پیش از انقلاب دو اندیشه بیش از هر چیزی محافظه‌کاران مذهبی و به‌طور خاص روحانیون و علما را به‌خشم و عکس‌العمل و مخالفت می‌کشاند. یکی نفی طبقه روحانی و حتی نقد روحانیان، و دیگر اتخاذ مواضع مساوات‌طلبانه و ضدطبقاتی و ضداشرافی. در مورد آشوری نیز همین‌گونه بود. چنان‌که درباره مجاهدین و شریعتی و علی‌تهرانی و فرقان و آرمان مستضعفین نیز چنین بود. وقتی مالکیت زیر سؤال می‌رفت، گویا عرش الهی به‌لرزه می‌افتاد!

... خاطره‌ای را نقل می‌کنم شاید تا حدودی گویای مدعایم باشد. در قم آقایان [محمدتقی] مصباح یزدی و ابوالقاسم خزعلی سردمدار ضدیت با آشوری و توحید او بودند. یک بار [حوالی سال ۱۳۵۷] چند تن از جوانان و دانشجویان

^{۸۶} یوسفی اشکوری، گردآمد و سوار نیامد، ص ۲۶۷-۲۶۶؛ «هرچند مضامین این کتاب در آن سال‌ها چندان غریب نبود ولی در مجموع حاوی برداشت‌های دینی رادیکال از قرآن و منابع اسلامی بود و به‌گمانم در تفکر به اصطلاح آن ایام «انقلابی» (حداقل در مواردی) راه افراط پیموده بود. با وجود این که من خود از کسانی بودم که در آن دوران شیفته چنین دیدگاه‌های انقلابی بودم، اما پس از خواندن کتاب در آن زیاده‌روی‌هایی می‌دیدم که قابل قبول نمی‌نمود. برداشت‌هایی از مفاهیم و مصطلحات قرآنی چون غیب و شهود و جن و ملک و به‌طور کلی انقلاب و... بیش از حد مادی و مادی‌گرایانه به نظر می‌رسید. اما حرف اساسی و محوری کتاب دفاع از نظام اجتماعی برابری‌طلبانه حول زیربنای اعتقادی «توحید» بود و این تفکر پس از «طرح هندسی مکتب» شریعتی و تکیه فراوان او بر نظام مساوات‌گرایانه‌اش بر بنیاد توحید، برای من و مانند من کاملاً آشنا بود و قابل دفاع. اندکی پس از آن نیز کتاب «توحید و ابعاد گوناگون آن» از اکبر گودرزی (رهبر روحانی گروه فرقان که البته در آن زمان نام نویسنده نداشت) در همین حال و هوا انتشار یافت.» (حسن یوسفی اشکوری، حبیب‌الله آشوری و «جنگ عمامه»، زیتون، ۸ خرداد ۱۳۹۶)

[از تهران] به قم آمده، مهمان من بودند. گفتند برویم نزد آقای خزعلی و با او [درباره کتاب توحید] صحبت کنیم و بخواهیم که از این همه دشمنی با آشوری دست بردارد. [أبولقاسم خزعلی از مدرسان قم بود (البته بیشتر درس تفسیر داشت) و من هم در درس تفسیر ایشان شرکت می‌کردم].^{۸۷} با شناختی که از خزعلی داشتم هر نوع صحبت با ایشان را بیهوده می‌دانستم. اما در عین حال به منزلشان رفتیم. [پس از مقدمه‌ای از من]، دوستان سخن خود را گفتند و در نهایت گفتند حتی اگر ایرادهایی به کتاب توحید وارد باشد، چنین برخوردهای تند و تکفیری مفید و سازنده نیست. خزعلی با حدت و شور ایمانی تمام، آشوری را مورد حمله قرار داد و افکارش را الحادی و ضداسلامی دانست و هر نوع مسامحه‌ای را در برابر او رد کرد. خزعلی ادعا کرد که آشوری فریبکاری بیش نیست. او به‌عنوان نمونه گفت یک بار آشوری به اینجا آمده و شبی مهمان من بود، هنگام خواب رختخواب را پهن کردیم که بخوابد، اما او تشک را کناری نهاد، و روی زمین خوابید، و من به‌او گفتم برو دیگران را فریب بده و نمی‌توانی مرا خر کنی. من که اساساً آشوری را نمی‌شناختم شدیداً برآشفتم و خدمت آقای خزعلی مجادله کردم و به ایشان گفتم: حاج آقا! از شما بعید است این‌گونه قضاوت کنید، من آشوری را نمی‌شناسم، اما شما به‌چه دلیل و حجت شرعی او را فریب‌کار می‌دانید و می‌گوئید ساده‌زیستی او برای فریب شما و دیگران است؟ او لابد فکری دارد و طبق فکر و عقیده‌اش عمل می‌کند! بعدها شنیدم که آشوری شدیداً ساده زندگی می‌کرده و حتی در ساده‌زیستی افراط می‌کرده است.^{۸۸}

یوسفی اشکوری در همان حوالی (۵۶ یا ۵۷ قبل از پیروزی انقلاب) به اتفاق دوست سابقش سید رضا تقوی دامغانی (متولد ۱۳۲۵)^{۸۹} برای شنیدن سخنان آشوری به مدرسه خان می‌روند و راضی برمی‌گردند. حدود بیست-سی طلبه برای استماع سخنان صاحب کتاب توحید آمده بودند. یوسفی اشکوری مفاد آن گفتگو را به خاطر نمی‌آورد «ولی همین اندازه می‌دانم که پیرامون همان مطالب کتاب توحید بود و او تلاش می‌کرد مدعیاتش را توضیح دهد و رفع ابهام کند. تنها نکته مهمی که از آشوری به یاد دارم جمله "جنگ عمامه" بود که فکر می‌کنم ایشان دو یا سه بار تکرار کرد. زمینه کاربرد تعبیر نیز این بود که می‌گفت: ... حالا جنگ عمامه راه نیفتد!» به نظر یوسفی اشکوری «"جنگ عمامه" کنایتی است از جنگ مذهبی و علمایی که عمدتاً بر سر عقاید افراد و در واقع تفتیش عقاید و در نهایت برای سرکوبی عقاید دگراندیشان است و در تاریخ اسلام همواره در جریان بوده و در جمهوری اسلامی با شدت و غلظت تمام قابل مشاهده است.»^{۹۰}

^{۸۷} یوسفی اشکوری، حبیب‌الله آشوری و «جنگ عمامه».

^{۸۸} یوسفی اشکوری، گردآمد و سوار نیامد، ص ۲۶۸-۲۶۷؛ «ساده‌زیستی و زندگی زاهدانه یک سنت اسلامی و انقلابی است و او نیز می‌خواهد چنین باشد، این که ایرادی ندارد. اصولاً مگر می‌شود انگیزه‌خوانی کرد و کسی را بدون دلیل متهم به دروغ‌گویی و ریاکاری کرد؟ حداکثر این است که بفرمایید آشوری در ساده‌زیستی افراط می‌کند ولی این دلیلی برای متهم کردنش نیست.» (یوسفی اشکوری، حبیب‌الله آشوری و «جنگ عمامه»)

^{۸۹} حسن یوسفی اشکوری و سید رضا تقوی دامغانی به ترتیب با نام‌های مستعار حسن علوی و رضا حسن آبادی در سال ۱۳۵۷ کتابی با عنوان «مردی از کویر» در بزرگداشت دکتر علی شریعتی در نخستین سالگرد درگذشتش در قم در ۷۶ صفحه منتشر می‌کنند.

^{۹۰} یوسفی اشکوری، حبیب‌الله آشوری و «جنگ عمامه»؛ و یوسفی اشکوری، گردآمد و سوار نیامد، ص ۲۶۸.

درباره اظهارات یوسفی اشکوری نکات ذیل قابل ذکر است:

اولاً موضع یوسفی اشکوری درباره آشوری و کتابش همدلانه است، البته با انتقادهایی رقیق از افراط وی در تفسیر مادی متون دینی. توصیفات وی برای درک فضای فکری آن دوره خصوصاً نزد پیروان شریعتی بسیار مناسب است. ثانیاً نکته تازه خاطرات وی گزارش ملاقاتش با خزعلی و نقل اظهارات وی است. ایرادهای وی به خزعلی در مجموع وارد است. این ایرادهای اکثر منتقدان آشوری (حتی بهشتی) به خزعلی بوده است.

ثالثاً دومین نکته تازه خاطرات یوسفی اشکوری گزارشش از حضور در جلسه آشوری در مدرسه خان قم و قضیه جنگ عمامه از زبان آشوری است.^{۹۱}

در مورد حکم خزعلی نکات مهمی باقی مانده که در ضمن تحلیل حکم دادگاه انقلاب در بخش بعدی بررسی خواهد شد.

خاتمه

در خاتمه این مبحث به دو نکته اشاره می‌کنم:

اول. عبدالرضا حجازی^{۹۲} در آبان ۱۳۵۷ در نامه به آقای خمینی - که به احتمال قوی با صحنه‌گردانی ساواک نوشته شده - عبدالرضا حجازی پس از پرداختن به نفوذ افکار کمونیستی در میان دین‌داران نوشته است: «کتاب توحید نوشته [حبیب‌الله] آشوری نتیجه این فاجعه است. آشوری تربیت شده آقای سید علی خامنه‌ای - ایده الله - است و ایشان خود را از صحابه حضرت‌عالی می‌دانند ... از آقای [ابوالقاسم] خزعلی - ایده الله - در این مورد تحقیق بفرمایید.»^{۹۳}

اولاً عبدالرضا حجازی که روحانی خوش‌نامی نبوده، توحید آشوری را نشانه نفوذ افکار کمونیستی در حوزه‌های علمیه دانسته و با توجه به ارتباط نزدیک آشوری و خامنه‌ای و هواداری خامنه‌ای از آقای خمینی خواسته کتاب آشوری را به‌نهضت آقای خمینی بچسباند، همان ارتجاع سرخ و سیاه و مارکسیسم اسلام شاه‌گفته. درباره میزان ارتباط خامنه‌ای و آشوری به تفصیل در بخش‌های دوم و سوم بحث شد. تکرار نمی‌کنم. ثانیاً آنچه شاهد مثال است استناد حجازی در کمونیست بودن آشوری به حکم خزعلی است. یعنی حجازی در این امر پیرو خزعلی بوده است. **دوم.** حداقل سه قول دیگر در نسبت مارکسیستی به آشوری در دست است:

^{۹۱} از جمله خاطرات مرتبط: «در سال ۱۳۵۶ که سال دوم طلبگی من بود، روزی را به خاطر می‌آورم که در حوزه علمیه دامغان که مرحوم آیت‌الله خزعلی در شهر ما تبعید بود، جلسه‌ی داغ و پرچالشی را با حضور طلاب دامغانی مقیم قم در مدرسه حاج فتحعلی بیگ دامغان در نقد کتاب توحید آشوری برگزار کرده بود.» (مهدی نصیری (متولد ۱۳۴۲)، بازخوانی اعدام حبیب‌الله آشوری (نویسنده کتاب توحید)، شبکه‌های اجتماعی نویسنده، ۱۷ شهریور ۱۴۰۰)

^{۹۲} عبدالرضا حجازی (متولد ۱۳۱۳ - اعدام حوالی سال ۱۳۶۲). بنگرید به جعفریان، جریانها و سازمانهای سیاسی مذهبی ایران، ص ۳۷۹ و ۱۳۱۴-۱۳۱۹؛ و کدیور، عصرانه با طعم قانون: آنان که گفتند آری، آن که گفت نه - مصطفی رحیمی و منتقدانش در نامه به آقای خمینی: «چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟» (۱۵ مرداد ۱۳۹۷)

^{۹۳} جعفریان، جریانها و سازمانهای سیاسی مذهبی ایران، ص ۹۳۴-۹۳۳ (پاورقی) و ۱۳۱۴ (به نقل از امام خمینی در آینه اسناد، ج ۱۷۷ ص ۴۹۰)؛ و جعفریان و شیرعلی‌نیا، جریانهای سیاسی-مذهبی دوره پهلوی دوم، ص ۲۹۸.

الف. سید رضی شیرازی.^{۹۴} صفاءالدین تبرائیان (متولد ۱۳۳۹): «ما یک نمایشگاه کتابی در ابتدای سال ۱۳۵۷ در حیاط مسجد شفا [در محله یوسف‌آباد تهران] برگزار کردیم که کتاب توحید شیخ حبیب‌الله آشوری هم در همان ایام منتشر شده بود. آسید رضی [شیرازی (۱۴۰۰-۱۳۰۷)] تا کتاب را دید، با عبايش کتاب را برداشت (به نشانه نجاست) و از حیاط به بیرون پرت کرد و به من تشر زد که: "کتاب این "شیخ مارکسیست" اینجا چه کار می‌کند؟" بعدها که نگاه می‌کنیم می‌بینیم فرقان سراغ کسانی رفت که به نوعی متوجه انحرافات عمیق این‌ها (فرقانی‌ها) شده بودند. نوع نگاهی که آقای [سید محمد] بهشتی به آشوری داشت با نوع نگاه آقای [مرتضی] مطهری و آسید رضی [شیرازی] کاملاً متفاوت بود. یک مقدار آقای بهشتی با تسامح بیشتری با این قضایا برخورد می‌کرد. اما آقای مطهری خیلی صلب و محکم بود. غیر از اینکه تشخیص انحراف را می‌داد تشخیص خطر را هم می‌داد.»^{۹۵} اولاً سید رضی شیرازی که بر مبانی فلسفی اشراف داشته کتاب توحید را عملاً از کتب ضلال دانسته، نویسنده آن را «شیخ مارکسیست» خطاب کرده است، که معنای ظاهری آن بسیار تند است، محتمل است که مرادش مارکسیست اقتصادی و اجتماعی بوده باشد، نه مارکسیست فلسفی و اعتقادی که معادل الحاد است. البته بعید است در این نقل غیرعمومی ایشان در مقام انشاء حکم ارتداد آشوری بوده باشد.

ب. سید علی هاشمی گلپایگانی.^{۹۶} «پیش از انقلاب چند تن از روحانیون تهران از جمله سید علی [هاشمی] گلپایگانی (۱۳۸۹-۱۳۱۰) و سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (۱۳۹۵-۱۳۰۴) به دعوت آقا رضی شیرازی در منزل ایشان جمع شده بودند. حبیب‌الله آشوری بر جمع وارد شده فرش را کنار زده و روی زمین نشسته بود. سید علی [هاشمی] گلپایگانی به شکل خصوصی به یکی از حاضران - که نامش نزد من محفوظ است - گفته بود که آشوری رسماً مبانی شیوعی را باور دارد.»^{۹۷}

اولاً قالی را کنار زدن و در جمع روحانیون تراز اول بر زمین نشستن تعرض عملی به حاضران مجلس بوده است، همان شیوه ساده‌زیستی افراطی خاص وی. انگار غیر از وی کسی شرع و زهد را نمی‌فهمیده است. ثانیاً باور داشتن مبانی شیوعی یعنی کمونیست بودن. البته مانند قول قبل احتمال دارد این باور مربوط به حوزه اقتصاد و اجتماع باشد، نه حوزه اعتقاد و فلسفه. در هر حال محرز نیست گوینده در این نقل خصوصی در مقام انشای حکم ارتداد بوده باشد.

^{۹۴} سید رضی شیرازی آخرین بازمانده مکتب فلسفی تهران، از نوادگان میرزای شیرازی، از مدرسان خارج فقه و اصول و فلسفه در تهران، امام جماعت مسجد شفا در یوسف‌آباد تهران، در تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان مورد سوء قصد نافرجام قرار گرفت. از جمله کتب منتشرشده ایشان است: *الأسفار عن الأسفار: تَغْلِيقاتٌ عَلَى الْحِكْمَةِ الْمُتَعَالِيَةِ فِي الْأَسْفَارِ الْعُقُلِيَّةِ الْأَرْبَعَةِ*، درس‌های شرح منظومه حکیم سبزواری (۲ جلد)، نگاه ناب (یک دوره اصول اعتقادی) و زلال حکمت (مباحث تفسیر و اخلاقی). چند جلد کتاب در بزرگداشت وی منتشر شده از جمله زندگی‌نامه و خدمات علمی فقیه دانا و حکیم توانا (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۵).

^{۹۵} زندگی و زمانه "زعیم حوزه علمیه تهران" در گفتگو با صفاءالدین تبرائیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۵ آذر ۱۴۰۰، کد خبر ۷۳۵۷.
^{۹۶} سید علی هاشمی گلپایگانی فرزند آقا سید جمال‌الدین هاشمی گلپایگانی، از شاگردان آقای سید ابوالقاسم خویی، و امام جماعت مسجد سادات یوسف‌آباد تهران.

^{۹۷} نام برخی شرکت‌کنندگان در این جلسه و ناقل موثق آن به درخواست ناقل نزد نگارنده محفوظ است.

ج. محمدرضا جعفری^{۹۸} (۱۳۸۹-۱۳۱۰) در ضمن تفسیر این آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَنِي يَوْمٌ لَّا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره ۲۵۴) گفته است: «در سالهای گذشته کتابی چاپ کردند به نام توحید نوشته حبیب‌الله آشوری، که افکار الحادی و مارکسیستی داشت. ناشران آن افراد موجود می‌باشند. در آن کتاب آیه «یوم لا بیع له و لا خلَّة»؛ که ربط به روز قیامت دارد، مربوط به مراحل می‌داند که تضاد درونی جامعه به حدی می‌رسد که وضع اقتصادی واژگون می‌شود، و نظام اقتصادی تابع آن هم واژگون می‌شود، و لذا در آن روز تمامی معاملاتی که بر پایه خصوصی است از بین می‌رود. نویسنده آن کتاب به این آیه تمسک کرده بود، تا بگوید «لا بیع فیهِ» یعنی مالکیت خصوصی در آن نیست؛ «خلَّة» را به معنای فاصله طبقاتی در نظر گرفته و گفته بود چنین فاصله‌ای نیست، شفاعت نیست، تفوق نیست، و دولت از بین می‌رود، و تمامی اوهام و خیالات مارکس را به این آیه تحمیل کرده بود.»^{۹۹}

در این قول آشوری «صاحب افکار الحادی و مارکسیستی» با تفسیر به‌رأی مارکسیستی معرفی شده است. تأویل صاحب افکار الحادی به غیر ارتداد دشوار است. ظاهراً جعفری صریح‌ترین فرد در چنین نسبتی بعد از خزعلی است. والله عالم.

مبحث پنجم. دیدگاه آقای خمینی

شیوه آقای خمینی این نبوده که نظرش درباره امور جزئی را صریح بگوید، به شکل کلی منظور خود را ابراز می‌کرده است. او به همین شیوه درباره کتاب‌های علی شریعتی و شهید جاوید نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی اظهار نظر کرده بود.^{۱۰۰} آنچه به احتمال قوی ناظر بر این کتاب و این شیوه تفکر است را در آخرین بحث عیناً نقل کرده، سپس تحلیل می‌کنم.

بحث دوازدهم. آقای خمینی و آشوری

آقای خمینی در سخنرانی ۶ مهر ۱۳۵۶ در مسجد شیخ انصاری نجف در جمع طلاب و روحانیون حوزه علمیه نجف به آفات یک بُعدی نگرستن به‌اسلام پرداخته، دو روش را با هم مقایسه می‌کند: عرفا، صوفیه، متکلمین و فلاسفه که دنبال جهات معنوی و ما فوق طبیعی بودند، از حیات دنیوی غفلت می‌کردند، و ماعدای خود را به عنوان قشری تخطئه می‌کردند. فقها هم دنبال امور تعبدی و فقهی و فرعی بودند و ماعدای خود را با احکام الحاد و تکفیر تخطئه می‌کردند. و هر دو خلاف واقع بودند. اخیراً نویسندگانی پیدا شده‌اند، که آن‌ها هم مانند دو دسته قبل متدین و خوب هستند و می‌خواهند به اسلام خدمت بکنند و احکام اسلام را به حسب فهم خودشان برای مردم تشریح و بیان کنند و بر عکس آنچه که عرفا و فلاسفه مطرح می‌کردند و همه مادیات را به معنویات بر

^{۹۸} جعفری از از شاگردان آقایان سید ابوالقاسم خویی و سید عبدالاعلی سبزواری و صاحب تالیفاتی در کلام و تاریخ و حدیث بوده است.

^{۹۹} شفاعت، بر اساس درس‌گفتارهای آیت‌الله علامه شیخ محمدرضا جعفری، تحقیق و تنظیم سید محمدمامین سیاه‌پوش، با نظارت عبدالحسین طالعی، تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۲، ص ۲۹-۳۰، پاورقی ش ۲.

^{۱۰۰} بنگرید به محسن کدیور، دوران معاضدت و معاونت: مناسبات خمینی و منتظری (تا شهریور ۱۳۶۵)، مجموعه استیضاح خبرگان و رهبران جمهوری اسلامی (۱۳۷۰-۱۳۶۱)، دفتر دوم، اسن آلمان: نشر اندیشه نو، ۱۴۰۰، ص ۱۶۶-۱۵۸.

می‌گردانند، این‌ها هم معنویات را به مادیات برمی‌گرانند. حالا که جنبه مادیت در دنیا غلبه پیدا کرده و اصحاب دنیا خیلی زیاد شده‌اند، «الآن هم یک دسته‌ای پیدا شده‌اند که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود؛ طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد؛ توحیدش هم عبارت از این است که ملت‌ها در زندگی توحید داشته، واحد باشند. عدالتش هم عبارت از این است که ملت‌ها همه به طور تساوی با هم زندگی بکنند، یعنی زندگی حیوانی علی‌السواء! یک علفی همه بخورند و علی‌السواء با هم زندگی بکنند و به هم کار نداشته باشند، همه از یک آخوری بخورند. این همه آیاتی که وارد شده است راجع به معاد و راجع به توحید، و آن همه براهینی که وارد شده است راجع به اثبات یک نشئه دیگری، این‌ها [را] آنی که متدین است غَمَضِ عین می‌کند، چشم‌هایش را از این آیات می‌پوشد و می‌رود سراغ آیات دیگر؛ آنی که خیلی تدینش قوی نیست تأویل می‌کند و همین.

در آن ایام جوانی، یک روز ما دیدیم دو-سه تا از این طلبه‌ها آمدند (که البته آن وقت هم اعوجاج داشتند اما این حرف‌ها خیلی پیدا نشده بود) یک چیز تازه‌ای آورده بودند، گفتند: ما یک چیز تازه‌ای فهمیدیم؛ گویا آن عبارت از این است که قیامت همین جا [است]؛ هرچه هست همین است؛ اینکه قیامت است همین است. همین جا جزاست و همین جا، هر که هرچه هست؛ ختم می‌شود به همین. حیات یک حیات حیوانی است و وقتی مُرد تمام است، مابقی‌اش همین جاست دیگر. نمی‌گفت قیامت را قبول ندارم، می‌گفت قیامت اینجاست. نه اینکه اصل آیات قیامت را من قبول ندارم، می‌گفت آیات قیامت هم مقصود همین جاست. این طایفه‌ای که حالا پیدا شده‌اند و متدینند و انسان به آن‌ها علاقه دارد لکن اشتباه‌کارند، مشتبه‌اند، انسان وقتی نگاه می‌کند همه کتابهایشان را و همه نوشته‌هایشان را، چیزهایی که در مجلات و در غیرمجلات نوشته‌اند و این‌ها، می‌بیند که اصلاً مطلبی نیست؛ اسلام آمده است که آدم بسازد یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد اما انسان بی‌طبقه، یعنی همین. یعنی در این زندگی یک‌جور زندگی بکنند و در این عالم یک نحو زندگی بکنند؛ و یک دولت باشد و به این‌ها جیره بدهند، همه علی‌السواء جیره بدهند، و همه هم خدمت دولت را بکنند و این‌ها.

این‌ها کآته آیات و ضرورتی که در همه ادیان است، آن‌ها را ندیده می‌گیرند. آیات را، آن قدری را که دلشان خواست و می‌توانند، تأویل کنند به همین مطالب و آن‌هایی‌اش که دیگر نمی‌توانند تأویل کنند، اصلاً ذکری از آن نکنند، منسی باشند. این‌ها اصحاب «برهان» نیستند که با برهان اثبات بشود فلان. این‌ها اصحاب «بیان» اند که دلشان می‌خواهد یک بیان قشنگی بکنند یا بیان چه‌ای بکنند. اینها ادراک نمی‌کنند ما عدای اینجا را؛ و لهذا یا آیات را تأویل می‌کنند به فکر خودشان به همین زندگی حیوانی دنیایی؛ منتها این زندگی بی‌طبقه و مرفه و این‌که همه‌شان یک‌جور باشند و این‌ها - اگر امکان داشته باشد - و ما عدای این را یا قبول ندارند، و جرأت این‌که بگویند قبول نداریم ندارند، یا اگر قبول داشتند ضعیف است قبولشان.

آن‌ها نمی‌توانند درست ادراک بکنند آن مطلب را، یک چیز ضعیفی [می‌فهمند]، این‌جا یک چیز قوی‌ای است در قلبش، آنجا یک چیز ضعیفی و یک چیز ناقصی در قلبش هست و باید گفت که «انَّ الاسلامَ بَدَأُ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأُ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»؛ شده، حالا هم غریب است. از اول تا حالا اسلام غریب بوده است و کسی اسلام را

نشناخته. آن عارف اسلام‌شناسی را به آن معانی عرفانیه و آن معانی غیبیه می‌داند، و این آدمی هم که حالا پیدا شده است و این اشخاصی هم که حالا در مجلات و این‌ها چیز می‌نویسند، این‌ها هم اسلام‌شناسی را عبارت از این می‌دانند که حکومتش چه جور باشد و تربیتش و چیز ظاهریش چه جور باشد و بخش عدالت باشد و همین که یک زندگی مادی طبیعی، وقتی به این رسید غایت اسلام حاصل است.

اسلام غایتش این است که همین یک زندگی مرفه حیوانی باشد مثل سایر حیواناتی که در کوهستان‌ها می‌چرند، به هم کار ندارند، هر کدام علف علی‌السواء می‌خورند؛ و مثل آن انسانهایی که - مثلاً - می‌گویند در اول‌ها بوده است و همه از ماهی‌ها علی‌السواء می‌گرفته‌اند و از دریاها ماهی می‌گرفته‌اند و از بیابانها آهو می‌گرفته‌اند، و یا حیوانات دیگر را می‌خوردند و به هم کار نداشته‌اند. آن مرتبه اعلایی بوده است که داشته؛ اسلام دنبال این است که آن پیدا بشود. اسلام آمده است و سایر مکاتب الهی آمده است که مردم را برگردانند به آن جور که زندگی یک زندگی مرفه حیوانی باشد. آنجا با ماهی دریا زندگی می‌کنند، اینجا با مرغ و ماهی! اما زندگی مرفه‌ی باشد و عبا و کلاه انسان و علف انسان درست باشد. ما عدای این معارف الهیه، ما عدای این عالم، ما فوق این طبیعت، ادراک این را نمی‌توانند بکنند که ما فوق این طبیعت چی است. یک عالمی است، چه جور عالمی است، نمی‌توانند ادراک بکنند. وقتی نتوانستند ادراک کنند، چه کنند؟!^{۱۰۱}

دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی در شناسنامه این سخنرانی آورده است: «موضوع: هشدار نسبت به نفوذ افکار التقاطی و برداشت‌های غلط از احکام سیاسی-عبادی قرآن، مناسبت: رواج تفسیرهای التقاطی از اسلام و... بین بیست و سومین سخنرانی امام خمینی (۱۰ دی ۱۳۵۰) تا بیست و چهارمین سخنرانی ایشان که در دسترس است (۶ مهر ۱۳۵۶) [همین سخنرانی] حدود شش سال فاصله افتاده است. ... امام خمینی در این سخنرانی برداشت‌های غلط از آیات قرآنی توسط برخی از نویسندگان را مطرح و افکار التقاطی گروه‌های به‌ظاهر مسلمان و مدعی مبارزه را افشا می‌کند. ... بخش عمده‌ای از سخنان حضرت امام ناظر بر بحث‌ها، مقالات و کتاب‌هایی بود که در این ایام از سوی روشنفکران مسلمان مطرح و منتشر شده بود و در میان نسل جوان تحصیل کرده داخل و خارج شیفتگان زیادی داشت و از آن جمله آثار دکتر علی شریعتی بود که موجبات مخالفت و هواداران فراوانی را فراهم ساخته بود. مطالعه دقیق متن سخنرانی حضرت امام پیرامون این‌گونه آثار - بدون این‌که نامی از فرد خاصی برده شود - و نقد مستدلی که آن حضرت در این رابطه دارند نشانگر دقت، احساس مسئولیت و در عین حال پرهیز از هرگونه موضع‌گیری و برخوردی است که سبب اختلاف و تفرقه بین حوزه و دانشگاه گردد.»^{۱۰۲}

آقای خمینی در مورد دسته جدیدی که در جامعه پیدا شده‌اند هفت خصوصیت می‌شمارد: (۱) به آن‌ها علاقه دارم، افراد متدین ولی اشتباه‌کاری هستند (یعنی ایشان در دیانت این افراد تردید نمی‌کند، نوشته‌ها و آراء آن‌ها را نقد می‌کند)، (۲) همه معنویات را به مادیات برمی‌گرانند، (۳) تمام احکام اسلام برای این است که عدالت اجتماعی پیدا

^{۱۰۱} روح الله موسوی خمینی، صحیفه امام، سخنرانی در جمع طلاب حوزه علمیه نجف، مورخ ۶ مهر ۱۳۵۶، ج ۳، ص ۲۲۵-۲۲۱؛ کوثر: مجموعه

سخنرانی‌های حضرت امام خمینی، همراه با شرح وقایع انقلاب اسلامی (آبان ۱۳۵۷ - ۱۳۴۰)، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۱.

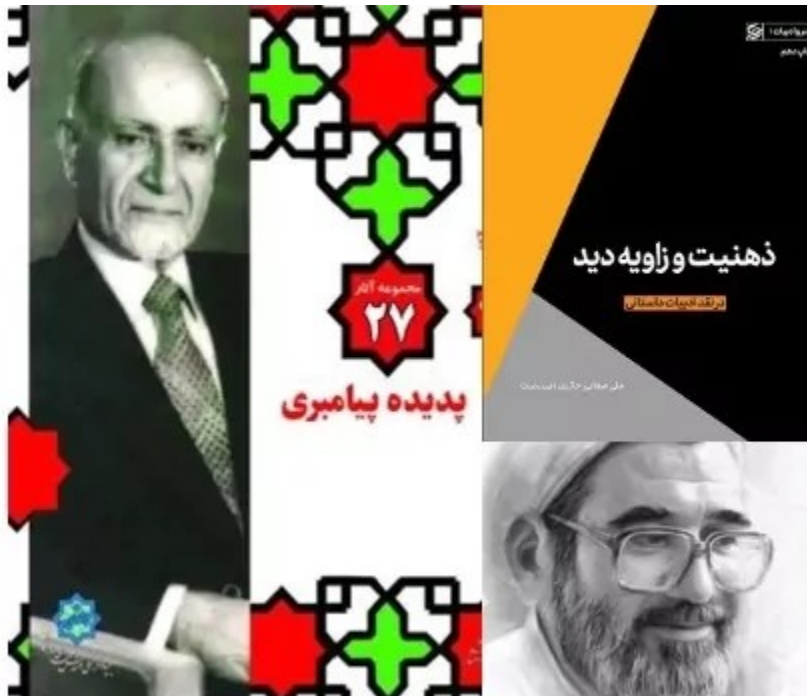
^{۱۰۲} کوثر، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۷۷-۲۷۶. مجموعه با مقدمه سید احمد خمینی منتشر شده است. نویسنده شناسنامه‌ها حمید انصاری است.

(ص پنجاه و چهار)

شود، ۴) دنبال ایجاد جامعه بی طبقه هستند، ۵) در اسلام‌شناسی آن‌ها توحید چیزی جز عدالت و تساوی (اجتماعی اقتصادی) نیست، ۶) آیات معاد و قیامت را انکار نمی‌کنند، بلکه به تحقق دنیوی تأویل می‌کنند، ۷) به جای برهان، اهل بیان هستند، بیان‌های قشنگ.

این خصوصیات علی‌الغالب به افکار علی شریعتی، مجاهدین خلق، و خصوصاً بر کتاب توحید حبیب‌الله آشوری قابل تطبیق است. برخی از این خصوصیات بیشتر به توحید آشوری منطبق است. در هر حال، تردیدی نیست که نقد آقای خمینی توحید آشوری را هم یقیناً در برمی‌گیرد، اگر حتی مقصود اصلی ایشان او نبوده باشد.

مبحث ششم. نقدهای بعد از انقلاب و اعدام



در حد اطلاع من دو نفر بعد از انقلاب و اعدام توحید آشوری را نقد علمی کرده‌اند، یکی مهدی بازرگان و دیگری علی صفائی حائری (عین صاد). این مبحث شامل دو بحث در نقل و بررسی نقدهای این دو نفر است.

بحث سیزدهم. نقد اجمالی بازرگان

مهدی بازرگان (۱۳۷۳-۱۲۸۶) یکی از نواندیشان تراز اول ایران، در یکی از کارهایش به شکل گذرا از آشوری و توحیدش انتقاد کرده است. او در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۶۳ در دومین جلسه سخنرانی «دیانت و حکومت» در «نقد تلقی رایج اسلام سیاسی» می‌گوید: «در حکومتی که قرآن و انبیاء می‌گویند همه باید به قسط قیام کنند. در دوران احیاء دین و توجه جوان‌ها به اسلام و مسلمانی و مبارزه که این دو را تعبیر می‌کردند به لِقَوْمَ النَّاسِ بِالْقِسْطِ یعنی ما قرآن را فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند. آقای [حبیب‌الله] آشوری هم که کتاب‌هایی می‌نوشت روی قسط خیلی تأکید می‌کرد. دکتر [علی] شریعتی هم همین نظر را داشت و روی آن تأکید می‌کرد که اصلاً علت ارسال رسل و انزال کتب این است که مبارزه کنید تا قسط در دنیا برقرار کنید. قیام بکنید برای اینکه گردن کلفت‌ها و مستکبرین را از بین ببرید. به شما هم وسیله داده‌ایم، حدید، شمشیر، و نیزه و ژ.ث. در حالی که به هیچ

وجه اینطور نیست ... در آن نوع حکومت و اجتماعی که قرآن و انبیاء می‌گویند همه برای این است که خودشان به قسط قیام بکنند. خدا به ما معیار داده که بدانیم با قسط چه کار بکنیم. روی کلمه قسط هم خیلی بحث است که از این هم به نظر بنده سوء استفاده کرده‌اند و بیشتر روی مساوات می‌روند؛ یعنی قسط مساوی با مساوات، جامعه بدون طبقات، جامعه توحیدی. ... ادیان سیستم حکومت را معین نکرده‌اند، آن بستگی به زمان و مکان دارد.»^{۱۰۳}

برای آشنایی با دیدگاه بازرگان درباره مرزبندی‌های اعتقادی و نیز نظر آشوری درباره این دیدگاه بازرگان مطالعه خاطرات عبدالمجید معادی‌خواه مفید است: «تأکید بر تبری از الحاد: [مهدی] بازرگان بخشی از سخنرانی خود [در چهلم علی شریعتی در مشهد در سال ۱۳۵۶] را به آسیب‌شناسی جنبش اختصاص داد و از افراد و گروه‌هایی انتقاد کرد که به مارکسیسم گرائیده‌اند. نباید از شیوه کسانی پیروی کنیم که قرآن کریم آن‌ها را چنین مخاطب قرار داده است: یؤمنون ببعض الكتاب و یکفرون ببعض. اساسی‌ترین محور آن سخنرانی تأکید بر تبری از کفر و الحاد بود با نگاهی معطوف به این آیه و انتقاد از گرایش به مارکسیسم. به همان میزان که افرادی چون [حبیب‌الله] آشوری از آن سخنرانی به‌خشم آمده بودند، دوستانی همسو با نگارنده موضع مرحوم بازرگان را می‌ستودند. ... به هر روی آن سخنرانی بیشتر آهنگ ضد مارکسیستی داشت که در ذائقه کسانی چون احمدعلی بابایی^{۱۰۴} (۱۳۷۵-۱۳۰۳) خوشایند نبود. به یاد دارم که حبیب‌الله آشوری با تعبیرهای بسیار تند و گزنده‌ای از آن سخنرانی یاد می‌کرد. او در آن زمان سنگ سازمان [مجاهدین خلق] را به سینه می‌زد و کسانی که می‌کوشیدند به هر بهانه او را مطرح کنند.»^{۱۰۵}

در روایت محمد مهدی جعفری از این واقعه نام آشوری ذکر نشده است.^{۱۰۶} روایت جعفری را علی‌رغم طولانی بودن

^{۱۰۳} مهدی بازرگان، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، جلد ۲۷: پدیده پیامبری، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۹۲، ص ۴۱۲-۴۱۳، سمینار سرگذشت و سرنوشت روحانیت، انجمن اسلامی مهندسين.

^{۱۰۴} از سران نهضت آزادی ایران.

^{۱۰۵} عبدالمجید معادیخواه، جام شکسته، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۰.

^{۱۰۶} «تصمیم گرفتیم مراسم چهلم [دکتر شریعتی] را در مشهد برگزار کنیم. از تهران عده زیادی آمده بودند. از جمله مهندس [مهدی] بازرگان و دیگران. در منزل آقای امیرپور در حوض‌خانه‌ای در زیرزمین منزلش بود، همگی جمع شدیم، استاد شریعتی هم بود، بحث مفصلی میان جمع به‌طرفداری از دکتر شریعتی و در مخالفت با شهید مطهری درگرفت. مهندس بازرگان شنید همه دارند از آقای مطهری و مخالفت‌های او با دکتر شریعتی حرف می‌زنند. آن موقع شهید مطهری به‌همراه علامه طباطبایی که بیمار بود و برای معالجه به انگلستان رفته بود، در انگلستان به‌سر می‌برد. مهندس بازرگان بلند شد و تجلیل بسیار زیادی از دکتر شریعتی کرد، و درباره آقای مطهری گفت حق نیست این چنین به آقای مطهری حمله شود، زیرا ایشان هم یکی از افراد بسیار بارز ماست و خدمات زیادی به اسلام در دانشگاه و بیرون از دانشگاه کرده و می‌کند. ایشان با دکتر شریعتی دوست بود. شما نباید او را متهم به‌چیزی بکنید ... شما دست از اتهام زدن به‌ایشان بردارید. ... استاد شریعتی ناراحت شد و وسط صحبت بلند شد و رفت. بعدها گفتند من از صحبت مهندس بازرگان در آن روز ناراحت شدم. درست است که ما نسبت به آقای مطهری احترام قائلم ولی ایشان هم با صحبت‌هایی که داشته خیلی به علی جفا کرده است. من از مهندس بازرگان گله دارم، جای آن صحبت‌ها در آن روز آنجا نبود. من به استاد شریعتی گفتم: آقای مهندس بازرگان بر همبستگی و رفع اختلاف چنان اصراری دارند که هرچه در دلش است صادقانه بر زبان می‌آورد و اوضاع را در نظر نمی‌گیرد. بعد از سخنان مهندس بازرگان من بلند شدم و سخنانی گفتم. دیگران هم حرف‌هایی در تقبیح آقای مطهری زدند که آقای مهندس بازرگان از این حرف‌ها خوشش نیامد. [...] فردای آن‌روز مراسم چهلم دکتر شریعتی در منزل استاد شریعتی برگزار شد. آقای خامنه‌ای رفته بود بیرون مشهد. قرار بود خودش را برای چهلم برساند که نتوانست. از روحانیون تنها کسی که آمده بود آقا جواد آقای تهرانی

در پاورقی نقل کردم، چرا که شناخت خوبی از فضای فکری آن دوران نسبت به اندیشه بازرگان نسبت به اندیشه افرادی از قبیل آشوری به دست می‌دهد، علی‌رغم عدم ذکر نام وی. زمان مراسم چهلم شریعتی در مشهد باید مرداد ۱۳۵۶ بوده باشد. متأسفانه به‌فایل صوتی یا متن پیاده‌شده سخنان مهدی بازرگان در این مراسم دسترسی حاصل نشد. در مجموعه آثار وی هم این سخنان درج نشده است. به احتمال قوی آشوری باید در این جلسه سخنرانی کوتاهی له شریعتی و علیه مطهری کرده باشد.

نقد بازرگان به حاملان اسلام سیاسی که دین را وسیله‌ای برای تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌دیدند با لمس آثار و لوازم و پیامدهای انقلاب ۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی آغاز شد و در آثار متعدد وی از قبیل «گمراهان»،^{۱۰۷} و «بازیابی ارزشها»^{۱۰۸} به تدریج رشد کرد و در «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء»^{۱۰۹} به اوج خود رسید. من در جای دیگر به تفصیل درباره سیر تحول آراء مهدی بازرگان و خصوصاً تحلیل انتقادی دیدگاه بازرگان متأخر بحث کرده‌ام،^{۱۱۰} تکرار نمی‌کنم. بی‌شک آشوری به عنوان یکی از مدافعان تندرو اسلام سیاسی مشمول همه نقدهای پس از انقلاب بازرگان می‌شود.

بحث چهاردهم. نقد عین صاد

علی صفائی حائری (۱۳۷۸-۱۳۳۰) نویسنده کتاب «مسئولیت و سازندگی» که آثارش را با اسم مستعار «عین صاد» منتشر می‌کرد،^{۱۱۱} مواجهه‌اش با آشوری در مشهد را با اشاره و کنایه در ابتدای نقد رمان سووشون سیمین دانشور (۱۳۹۰-۱۳۰۰) در کتاب «ذهنیت و زاویه دید در نقد و نقد ادبیات داستانی» (۱۳۶۹) این‌گونه روایت کرده است:

«مبارزه، شکل‌ها و مراحلش، انگیزه‌ها و اهدافش، آفت‌ها و گرفتاری‌هایش را خیلی‌ها با دیدگاه‌های گوناگون رقم

[۱۲۸۳-۱۳۶۸] از حکما و فلاسفه مشهور مشهد بود. [...] مهندس بازرگان سخنرانی کرد که تحلیلی بود از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و گفت: من مانند جوان‌ها این‌طور به‌آینده امیدوار نیستم، اما امید جوان‌ها مرا هم امیدوار می‌کند! می‌دانم دکتر شریعتی نمرده و آثارش تمام نشده. این آثار دکتر شریعتی است که آینده را خیلی روشن برای ما ترسیم می‌کند. صحبت بسیار خوبی بود، به طوری که استاد شریعتی که از حرف‌های دیروز مهندس بازرگان رنجیده‌خاطر شده بود، از سخنان او راضی شد.» شریعتی آن‌گونه که من شناختم: ناگفته‌هایی از زبان دکتر محمدمهدی جعفری، به‌کوشش سید قاسم یاحسینی، تهران: نشر نگاه امروز، ۱۳۸۰ ص ۶۸-۶۶؛ همگام با آزادی، خاطرات شفاهی دکتر سید محمدمهدی جعفری، جلد دوم: از آزادی تا انقلاب اسلامی، مصاحبه و تدوین: سید قاسم یاحسینی، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۹، ص ۲۳۶-۲۳۴) در انتهای کتاب اول (ص ۱۱۳-۱۰۸) اعلامیه مشترک مرتضی مطهری و مهدی بازرگان مورخ آذر ۱۳۵۶ درباره آثار علی شریعتی و توضیح مهدی بازرگان مورخ ۲ بهمن ۱۳۵۶ درباره اعلامیه قبلی به عنوان ضمیمه‌های دو و سه درج شده است.

^{۱۰۷} مهدی بازرگان، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، جلد ۲۸، گمراهان: حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت در ارتباط با سوره حمد، و بعثت و آفات رسالت، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۹۲.

^{۱۰۸} مهدی بازرگان، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، جلد‌های ۲۵ و ۲۶، بازیابی ارزشها ۱-۲، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۱.

^{۱۰۹} مهدی بازرگان، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، جلد ۱۷، بعثت ۲-، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۷، ص ۴۸۰-۲۶۵.

^{۱۱۰} محسن کدیور، آقای طباطبایی، انقلاب و نظام، ۱-۹: مقایسه اندیشه سیاسی طباطبایی و بازرگان ۱-۲، ۱۰ مرداد ۱۴۰۱ و ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۲.

^{۱۱۱} برای آشنایی اجمالی با وی بنگرید به رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، ۱۳۹۶، ص ۱۱۷۴-۱۱۷۵.

زدهاند. آن روزهای دور بود که یک دسته از دوستان پرشور به دسیسه‌ی بعضی که چپ بودند و یا چپ می‌زدند، مرا دوره کردند و می‌خواستند که استعداد ما را در راه به کار گیرند و خیلی حساب‌شده ما را همراه سازند. پیر دیری که از جایی دیگر کوک می‌شد و عمامه هم بر سر داشت و آخر سر هم اعدامش کردند، هنوز ننشسته، سؤال می‌کرد: «چه باید کرد؟» «چه باید کرد؟» هم سؤال بود، هم کتاب «دکتر [شریعتی]» بود و هم کتاب «لنین»؛ ولی من خیلی پوست‌کلفت‌تر از این حرف‌ها بودم که جوابی بدهم و میدان بیایم.

مدت‌ها طول کشید و خودشان دوختند، آن‌چه را بریده بودند و گفتند که باید مبارزه کرد و باید سازمان یافت و باید چند نفر، چند نفر تقسیم شد و مسئول گرفت و در قسمت‌های گوناگون دست به کار شد و رابطه برقرار کرد... پیر دیر که می‌دید حقیر لب از لب برنداشته‌ام و نه در کنار سؤال و نه در میان جواب‌ها دهان باز نکرده‌ام، حساس‌تر شد و این بار مستقیم و بی‌پرده گفت: «شما بگویید که چه باید کرد؟» من همان‌گونه که افتاده بودم، با شوخی گفتم: «اصلاً چرا باید کرد؟» و نگذاشتم خیلی شوخی جدی شود که ادامه دادم: «برای چه باید کرد؟» میدان‌دار شده بودم که عرضه داشتم: «اگر ضرورت عمل و جهت عمل مشخص شود، شکل عمل و کیفیت آن و مراحل مسائل آن هم مشخص می‌شود».

پیر دیر با شیطنت جلودار شد که حضرت عالی در ضرورت عمل حرف دارید؟ گفتم: آن جناب که شما را کوک می‌کند، می‌فرماید: «ضرورت مبارزه، از حرکت نیروی تولید و ایستایی روابط تولید و ناهماهنگی این دو شکل می‌گیرد. استثمارگر و استثمار شونده با هم درگیر می‌شوند و چاره‌ای جز مبارزه نیست». و اما شما پیر دیر می‌فرمایید: «بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند» و می‌فرمایید: «ظلم، سیاه و سرخ و سفید دارد، پرچم جدیدی می‌سازد و ما را چه می‌کند و سیاه‌ها را به چه حالی می‌نشانند. نگاه کن این بچه‌های بیافرا هستند که می‌گویند: من کاسه‌ام خالی است و این شکم‌های بزرگ بی‌قواره هستند که جایی خالی برای ادرار چند رنگ خود می‌خواهند».

اما حقیر نه این قدر احساساتی هستم و نه آن قدر فلسفیده علمیده! این فلسفه‌ی علمی را و رابطه‌ی انسان با نیروی تولید را، با رابطه‌ی انسان با کل نظام حاکم بر خود انسان و تمام هستی عوض نمی‌کنم. اگر احساساتی هم باشم، فقط در کنار این‌ها که از زور گرسنگی ناله می‌کنند و گریه سر می‌دهند، با نان‌های زیر بغلم می‌نشینم و بر ایشان گریه می‌کنم ولی از نانم نمی‌دهم و بیش از این هم مبارزه نمی‌کنم. ناچار بودم که خط‌ها را تفکیک کنم و این وحدتی را که با شیطنت مطرح می‌شد و از عمامه‌ی آن پیر دیر باج می‌گرفت، کنار بگذارم. راستی من معتقد بودم اهدافی تا حد آزادی، عدالت، رفاه و حتی مثلثی از آزادی، عدالت و عرفان - سه خصوصیتی که «دکتر شریعتی» برای ایدئولوژی اسلامی توضیح می‌دهد - و حتی بالاتر از این‌ها، اهدافی در حد تکامل و شکوفایی استعدادهای انسان نمی‌تواند کارگشا باشند.

انسان با ترکیب خاص خودش حرکت می‌کند و ناچار از حرکت است و در حرکت به مانع‌ها برخورد می‌کند. مانع، احساس آزادی او را شکوفا می‌سازد، نیاز به آزادی در رابطه با حرکت و مانع مطرح می‌شود. در وسعت آزادی، تجاوز شکل می‌گیرد؛ در تنگنای تجاوز، نیاز به عدالت و برابری مطرح می‌شود و در دنیای عادل، رفاه و در سرزمین رفاه، پوچی و فرار از دنیای پوچی‌ها جوانه می‌زند. این پوچی اول است که درون‌گرایی و عرفان مشرق را می‌سازد

و در این تأمل و تمرکز و برنامه‌های گوناگون بودایی و ودایی است که تکامل و باروری استعدادها مشخص می‌شود و همان‌گونه که در «لبه‌ی تیغ» [کتابی از سامرست موآم] آمده است، می‌تواند در اشیاء و در آدم‌ها تصرف کند و آن‌ها را دگرگون سازد.

با این عرفان و تکامل، انسان به پوچی بزرگ می‌رسد. این همه نیرو در خارج از وجود او و در عالم نهفته‌ی درون او برای چیست؟ برای این تلاوت تکرار و خوردن و خوابیدن و خوش بودن؟ راستی برای چند من کشک، این همه شیر دوشیدن معنا دارد؟ این جاست که انسان با این همه پا به دنبال راهی بدون بن‌بست و مقصدی بدون دیوار خواهد افتاد و این جاست که این مقصد برای این انسان تکامل یافته، یا عالی‌تر است و یا پست‌تر و این جاست که تکامل انسانی دو بعد خُسر و رشد را تجربه می‌کند و به دنبال مکتبی می‌آید که بالاتر از تکامل را، بالاتر از آزادی و عدالت و عرفان را داشته باشد و این‌ها حرف نیست که نیاز است. مگو انسان گرسنه این حرف‌ها را نمی‌فهمد که دنبال نان است. آدمی آن‌گاه به دنبال نان و مسکن و آزادی می‌افتد - و حتی مبارزه می‌کند - که پیش از این‌ها «بودن»، «چگونه بودن» و «برای چه بودن» را آموخته باشد.

منی که قصد خودکشی دارم، به دنبال نان و مسکن و آزادی نخواهم بود. به آن پیر در گرفتار گفتیم: این خط‌ها را از یکدیگر تفکیک کن. هر کدام از این مراحل و اهداف، وسیله‌ها و شکل مبارزه‌ی خاص خود را دارد. کسی که برای آزادی می‌جنگد، لازم نیست همان توشه‌ای را بردارد که به خاطر عدالت به آن احتیاج دارد و کسی که عرفان را می‌خواهد، نمی‌تواند با پای برهنه‌ی آزادی حرکت کند و کسی که بالاتر از تکامل را طالب است، نمی‌تواند در ماشین مبارزه‌ی کارگر بنشیند. معین کن چرا باید کاری کرد و برای چه هدفی باید کار کرد تا نوع کار و شکل مبارزه مشخص شود. این همه حرف را برای این کش دادم که داستان سووشون «دانشور» را بتوانیم جمع‌بندی کنیم.^{۱۱۲}

نقد صفائی حائری در مقایسه با نقدهای بهشتی، سبحانی و مکارم و حتی بازرگان از سنجی دیگر است. قلم او سبک خاص خود را دارد. از آشوری و کتابش اصلاً اسمی نبرده است، از او با عنوان «پیر دیر» یاد کرده است: «پیر دیری که از جایی دیگر کوک می‌شد و عمامه هم بر سر داشت و آخر سر هم اعدامش کردند، هنوز ننشسته، سؤال می‌کرد: چه باید کرد؟» تردیدی نیست که دارد از حبیب‌الله آشوری معممی که در ۲۸ شهریور ۱۳۶۰ اعدام شد حرف می‌زند. اما مراد وی از اینکه پیر دیر «از جایی دیگر کوک می‌شد» «مارکسیسم» است، به قرینه این عبارت: «آن جناب که شما را کوک می‌کند، می‌فرماید: "ضرورت مبارزه، از حرکت نیروی تولید و ایستایی روابط تولید و ناهماهنگی این دو شکل می‌گیرد. استثمارگر و استثمار شونده با هم درگیر می‌شوند و چاره‌ای جز مبارزه نیست."» صفائی حائری آشوری را علاوه بر مارکسیست‌زدگی، فردی «احساساتی» توصیف کرده که خط‌ها را عمداً با هم خلط می‌کند: «ناچار بودم که خط‌ها را تفکیک کنم و این وحدتی را که با شیطنت مطرح می‌شد و از عمامه‌ی آن پیر دیر باج می‌گرفت، کنار بگذارم.» این عبارت عصاره نقد وی به آشوری است: «به آن پیر در گرفتار گفتیم: این خط‌ها را از یکدیگر تفکیک کن. هر کدام از این مراحل و اهداف، وسیله‌ها و شکل مبارزه‌ی خاص خود را دارد.

^{۱۱۲} علی [صفائی] حائری، ذهنیت و زاویه دید در نقد و نقد ادبیات داستانی، تهران: کوبه، ۱۳۶۹، ص ۴۳-۳۹.

کسی که برای آزادی می‌جنگد، لازم نیست همان توشه‌ای را بردارد که به خاطر عدالت به آن احتیاج دارد و کسی که عرفان را می‌خواهد، نمی‌تواند با پای برهنه‌ی آزادی حرکت کند و کسی که بالاتر از تکامل را طالب است، نمی‌تواند در ماشین مبارزه‌ی کارگر بنشیند. معین کن چرا باید کاری کرد و برای چه هدفی باید کار کرد تا نوع کار و شکل مبارزه مشخص شود.»

هر سه نقد صفائی حائری به آشوری (مارکسیست‌زدگی، احساساتی بودن، و عدم تفکیک خطوط) نقدهای واردی هستند. وجه اشتراک نقد وی با نقد مطهری، مکارم و مصباح مارکسیست‌زدگی آشوری است. چیزی که بهشتی و سبحانی هم علی‌رغم عدم تصریح به آن می‌توانند با آن موافق باشند. دو نقد دیگر وی نسبتاً تازگی دارد. هرچند در احساساتی بودن آشوری اجمالاً اتفاق نظر است، اما نقد اخیر تحقیقاً حرف تازه عین صاد است.

جمع‌بندی بخش چهارم

مهمترین منتقدان توحید آشوری بهشتی، مطهری، مفتاح، سبحانی، مکارم شیرازی و مصباح یزدی بوده، و تنها تکفیرگر او خزعلی.

منتقدان علی‌الغلب با آشوری جلسات متعدد گفتگو کرده‌اند. آشوری هیچ نقدی را نپذیرفته، وغالب منتقدانش را به‌اشرفی‌گری که مطابق تعریف وی معادل شرک بوده متهم کرده است.

انتقادات بهشتی در حاشیه انتقادی بر کتاب آشوری: تفسیر به‌رأی و ترجمه‌های بی‌پایه آیات؛ و فروکاهش اسلام به عدالت اجتماعی و اقتصادی و غفلت از دیگر ابعاد اسلام.

آشوری حداقل پنج بار با مطهری دیدار داشته است. مطهری و مفتاح برای گفتگو با آشوری به‌قم می‌روند، اما آشوری در جلسه گفتگو حاضر نمی‌شود. در ایستگاه اتوبوس او را می‌بینند. می‌پرسند چرا نیامدی؟ گفت تا مطهری دست از اشرافی‌گری بردارد قابل صحبت نیست. برهان قاطع بر اشرافی‌گری آنها هم تردشان با ماشین سواری بوده است!

اهم نقدهای منقول از مطهری: حرف‌های مارکسیستی در لفافه دین می‌زند و از مصادیق «مارکسیست اسلامی» است؛ امکان اتحاد ما با مارکسیست‌ها وجود ندارد؛ او نمی‌فهمد دارد چه می‌گوید. شنیده‌ام گروه‌های الحادی از حماقت او سوءاستفاده می‌کنند؛ گزارش دروغ از جلسه‌اش با مطهری برای هواداران.

مطهری، بهشتی و هم‌فکران‌شان آن‌چه در توان داشتند در زمینه جدال احسن، گفتگوی علمی، اقامه دلیل و خیرخواهی نسبت به آشوری کوتاهی نکردند، آن‌که در این زمینه به‌شدت مقصر است شخص آشوری است نه منتقدانش.

سبحانی و مکارم در پاسخ‌های جداگانه به‌نامه ناشر: این کتاب یک اشکال دارد و آن اینکه سراپا اشکال و برداشت غلط است.

اهم اشکالات مصباح: تفسیر مادی قرآن، بی‌اشکال دانستن ماتریالیسم فلسفی، تظاهر شدید به‌زهده، افترای جواز ازدواج دسته‌جمعی در خانه تیمی، انتقاد از دستگاه روحانیت سنتی و حتی شیخ انصاری.

مصباح علی‌رغم نقد بسیار تند، آشوری را تکفیر نکرده است. در حکم دادگاه هم نام مصباح نیامده است.

خزعلی نیمه دوم سال ۱۳۵۵ آشوری را کمونیست اعلام کرد. آشوری با کمونیست اقتصادی مشکلی نداشت، اما

خود را کمونیست اعتقادی نمی‌دانسته است. متأسفانه آشوری همه منتقدان خود را هم‌سنخ خزعلی معرفی کرده است. بازرگان در سال ۱۳۶۳ شریعتی و آشوری که دین را وسیله‌ای برای تغییرات اجتماعی، سیاسی می‌دیدند نقد کرده است. عین صاد در ۱۳۶۹ سه نقد به آشوری دارد: مارکسیست‌زدگی، احساساتی بودن، و عدم تفکیک خطوط. از تاریخ عبرت بگیریم، تا نه کسی واقعا تکفیر شود، و نه کسی هر انتقادی ولو حق را به تکفیر تعبیر کند و عملاً باب انتقاد را مسدود نماید.

۱۵ آبان ۱۴۰۳

بخش پنجم: اعدام آشوری، مؤلف توحید (بزودی)



kadivar.com

<https://kadivar.com/21549/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.
نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.